

بازدید شد  
۱۳۸۴

تا یک هفته ۵۷۷

 کتابخانه مجلس شورای ملی کتابخانه مجلس شورای ملی کتابخانه مجلس شورای ملی		شماره ثبت کتاب ۱۳۹۱۵
موضوع ۹۵۴۴		کتاب تاریخ مختصر

در شانیه  
 در دفتر مجلس شورای ملی  
 در تاریخ ۱۳۸۴  
 در تاریخ ۱۳۸۴  
 در تاریخ ۱۳۸۴

۷۷

کتابخانه  
 ۹۵۴۴







در مقدمه و التوفیق بود و در طلمات بر حسب آب حیات رسید  
 از آن آسمان زنده گما وید یافت **اما پادشاهی که درین عصر**  
**عصر ابراهیم علیه السلام بوده که این نژاد پسندادبان گویند از**  
**ملوک کبورت و شوشک** بر سیامک بر کبورت ظهورت **دیوبند**  
**دیوبند بر شوشک و جسد** که بعضی او را پس و بعضی برادر ظهورت  
 گفته اند و فی غورث حکیم ملازم او بود و علم موسیقی را وضع کرد  
**و شیدا** که بهشت دنیا ساخت و ندید در آن او آن بر دیا  
 شام ستر بود **ضحی** که با بر سر حمید فرستاد و بروی غاب آمد  
 اورا بگفت و بر ایران مستول بود و بعضی ضحاک را خلیفه زاده جمید  
 بداند چرخ ام خود را بیک از ملوک زیار شام داده بود و ادبهم رسید  
**نمود** جباری بود که از جانب ضحاک بر دیار شام و اما شد بود  
**حضرت ابراهیم** را حق با بر عت است او فرستاد و غرود طاعت

و اول مناری ساخت که با آسمان رود و چهر میل او را بنگیند و بار  
 دیگر شبال کرگسان عروج با آسمان کرد و ابراهیم را بجهنم در آتش افکند  
 و آتش بر خلیل کلستان شد و آخر نومان آتش بر شد بد باخ او رفت  
 و او را بجهنم فرستاد و او را بجان در قافله سعیدی آورده که از راه  
 طوفان تا عصر ابراهیم علم بکهرار و مستعد و یک سال بود و درین  
 ابواب اختلاف بسیار کرده اند و احمد بن غفاری بکهرار و صد و چهل  
 سال نوشته و از حضرت ابراهیم تا عصر **موسس** یا **مخد** و **مخد**  
 بجهل **اما انبیای شهر که در آن عصر زاده اند** یعنی بعد از  
 ابراهیم و قبل از موسس **اسحق** که پسران ابراهیمند و  
**یعقوب** و **لداسحق** و **یوسف** و **لدیعقوب** و **یوب** که از اولاد  
 اسحق است و **لوط** که در زمان ابراهیم بر مکه نجات که  
 پنج سده بود مبعوث بود و **شجیب** که بعضی گفته اند که از اولاد ابراهیم



دست **پادشاه** که در آن زمان بوده اند یعنی پسر پادشاه و پسر  
**پادشاه** بر منصب که بقب اورا و غرض می نمایند و با هم ملکه را  
 کسر از دنیا بر سر خواست که از دریا بگذرد و فرستد و فرستد و پسر  
 جمعی که از پسر می که مخفی بود و کاوه آهنگار را پیدا کرده بر می کشد  
 و او را هلاک ساخت و پادشاه پادشاه بود و عالم را می کشد  
 و پسران خود سلم و تور و ایرج قسمت کرد چنانچه شهر است  
 و پسر و ایرج که سلم و تور را بخشید و پسر و ایرج که سلم و تور را  
 و **افراسیاب** و ایرج که سلم و تور را بخشید و پسر و ایرج که سلم و تور را  
 فرستاد و ایرج که سلم و تور را بخشید و پسر و ایرج که سلم و تور را  
 پادشاه کرد و پسر و ایرج که سلم و تور را بخشید و پسر و ایرج که سلم و تور را  
 شکو بر سر او کشید و او را گرفته قبل آورد و در ایران دو ارد  
 مستور بود و **زاد** بر طهماسب بر سر چه که بماند از آل زردا

**ش**  
 ایران پادشاه شد و از اسباب را از ایران پسر کرد که  
 برادر زاده زاب که بعد از پادشاه شد و پسر دایان باو شد  
 و از زمان موسی عزت داد و ملکه و منقذ و بود و چهار سال بود  
 و پسر **ایله** که در سنه **موسس** بوده اند یعنی پسر موسس و داد و پسر  
 برادر موسس که در ایام حیات موسس فوت شد و پسر **بن** بود  
**کالوب** بن یوفنا و **خر قیل** بن **دایاس** بن **سین**  
 که بر قهر موسس سر و ایشان ایمان میاوردند و داد از میان ایشان  
 گذاره کرد و قتل داد و از آن صورتی به ملت داد و بر پسرانها مملکت  
 ساخت و **السع** و **ذاکفل** و **شعوب** علی بنی و علیهم الصلوٰة و السلام  
**پادشاه** بنی که درین عصر بود و اندک پسر طبعه دوم از ملوک  
 حکم که این نژاد گمان خوانند **کیقباد** بن زاب بن زوینر طهماسب  
 بن منوچهر که **رستم** بن زال در زمان او جهان به سلطان بود و دارا



انرا منهدمان بود و عهد سال با شاه بود و **یکایک** بر گنجینه او بعضی  
 گویند که نمود او است و از حضرت **داود** و **نعمان** زمان **عیسی** **ص**  
 و پنجاه و سه سال بود و **انبیا** که در آن اوقات بودند بعضی بنیز داود  
 و عیسی **سلیمان** بن داود و **لقمن** حکیم اگر چه بعضی بر آنند که او  
 پیغمبر نبود اما چه اگر اوقات بخدمت داود میرسید و قرآن بزرگوار  
 ناطقت در مقام ذکر او کرده شد و بیت المقدس را احقر  
 داود بنا کرد و سلیمان با تمام رسانید و لقمن را بعضی خطم را داد  
 و بعضی ها که زکوه ایوب علمید آمدند و بعضی سر تاریخ میدادند  
 که پدر ابراهیم است و بعضی گویند علامت جبر بود در بنی اسرائیل  
 و شاید میکرد و **شعبا** که از نسل سلیمان است و **ارمیا** و **دانیال**  
 که تحت النضر را خبر داده بود از پادشاه و خرابی بیت المقدس  
 و در ملازم حرات او است و **عزیر** که در صغر سن تحت النضر او

اسیر کرده بسیار برده بود و بعضی او را دانیال دانستند و **یونس** و **زکریا**  
 و **یحیی** بن زکریا اما پادشاهی که در آن عصر بودند بعضی بنیز داود و عیسی  
 و **کینخوز** بنز سبنا و سر که معاصر سلیمان بودند پادشاه را و **توسا**  
 و **توسا** تحت سال و **الهراسب** که کینخوز پادشاه را داد و خود نیز وی  
 و او پنج را بانی تخت کرد و در نام کودر زرا که بعضی گویند تحت النضر او  
 بایالت عراق عجم فرستاد و فرمود که هر بلادی که از جانب مغرب سخن  
 کند از او خبر داد و اگر ملازم مغرب را سخن کرد و بیت المقدس را احقر  
 کرد و عهد و عهد از بنی اسرائیل اسیر کرد و بعضی گویند تحت النضر او بود  
 بابل که پادشاه ایجا در نامه او امان را اقبال شده نموده او را اسیر  
 کرده تا بامارت رسید و بعد از فوت پادشاه بجای او نشست و **شکر**  
 به بیت المقدس که **کشتاسب** بن **هراسب** که زردشت در عهد او  
 پیدا شد و کشتاسب با عوای پسرش را سفند بار وین او را قبول کرد



و حالیکه از امان دین دعوت گردانجامی می شدند و آن سرپرست را از دا  
داد و اسفندیار بر دست رستم زال گشته و بهمن پسر  
که او را اردشیر نیز گویند و ذیقراطیس حکیم در زمان او بود و  
عای نیت بهمن و اردشیر که مادر می نامی بود و دارای  
نزد ارباب و **و کندر** پسر دارا که با اسکندر فیلیوس میسر است  
چند نفر فیلیوس را در اراخه بسته بود و چندی در گرفت و در آن  
روم پیش پدر می فرستاد و او آخر کین است اما **طایفه سکوم** از  
**ملوک عجم که ایشان را ملوک طوایف گویند** چندی اسکندر را  
دست یافت محلیت را تقسیم کرده و بعد او و فرمود که هر کس  
ملک خود را ضبط کند و خراج بدیگری ندهد و چهره اشک برسان  
که یکا از کجا استخوان اسکندر بود از اولاد دارا بود ملوک  
طوایف او را بر خود مقدم میداشتند و او نیز با ایشان معا

ر  
اشک

میکرد تا با و میانه با ولد او قرار یافت بدین ترتیب **اشک**  
پسر اشکان **و شاپور** پسر اشک و **بهرام** پسر اشک و **بهرام**  
پسر شاپور و **بلش** پسر بهرام و **فرز** پسر بلش و **انوش** پسر بلش  
و **فرز** پسر بهرام و **بلش** پسر فرز و **خسرو** پسر بلش و گویند  
قبیله اصحاب کهنه در زمان او روی داد و **بلش** پسر بلش و  
**اردوان** پسر بلش و **اردوان** پسر اشک که برایشان میان خروج  
کرده ملک از دست ملوک ایشان انزاع کرد و در عهد وی ملوک  
بت پرست شدند و بعضی گویند در این اوان و **چهره**  
بدیشان به عورت **شهر و خسرو** پسر اشک و **بلش** پسر اشک  
گویند که عیسای در زمان او متولد شد و **کود** پسر بلش که بعد  
گویند تولد مسیح عمارت عهد او بود و **فری** پسر کورز و **کود** پسر کورز  
که آخر ملوک طوایف است و از زمان حضرت عیسی **ع** تا اولاد



پیغمبر **محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله** سید سال بوده اما حواریان  
**بکره کانی** و ایشان جو از ده نواند که و هر یک بود و بعد از  
 رفع او خلوا بهدایت میکردند **شعون الصفا** که از انجمله است  
 هر یک از ایشان را بتو فرستاد و از ایشان هر یک عالم  
 بلغت انقوم که دعوت ایشان استوار داشتند **ابن**  
**بعد از حضرت عیسی علیه السلام** بوده اند تا زمان بعثت حوت خانم  
 صلی الله علیه و آله و سلم **خطه الصادق** و بعضی گفته اند که حضرت  
 در آن اوقات بعثت شده به سنای عیسی که  
 و خبر او در کبر سن بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله  
 رسید و بعضی گویند که از زمان آدم تا خاتم صمد و بیست و چهار  
 هفتاد و پیغمبر بعثت شده اند و بعضی گفته اند و بعضی  
 هزار گفته اند شصت هفتاد و چهار نفر از ابراهیم خلیل و

اول گویند که از جمله صمد و بیست و چهار هفتاد و پیغمبر  
 مرسلند و با غیر مرسل و مرسل است که جبرئیل بر و نازل شده  
 باشد و غیر مرسل گفته با الهام و منام و حرمان و رسیده **اما**  
**انبیاء الوعظ** که واضح تر بعثت شش نفرند **آدم صمد** و **نوح**  
**نوح علیه السلام** و **ابویم خلیل الله و موسی کلیم الله و عیسی روح الله**  
**حسب الله صمد الله علیه و علیه السلام** و **احمدرضا پادشاهی که از**  
**عمر علیه السلام تا زمان حضرت محمد صلی الله علیه و آله** بوده اند که طبعه چهارم  
 از ملک عجم که ایشان را ساسانیان و اکاسره نیز گویند و  
 بیست و نه شخص بوده و بعضی سر و دویم گفته اند **اول ادویر**  
**بابکان** که از اولاد بنی اسرائیل بوده و بعضی توکل علیه  
 را در عهد او گفته اند **دش بوری** و **سیر و هر** بر سر پا  
**و هر** بر سر پا **و هر** بر سر پا **و هر** بر سر پا







وفات یافت و عشر ابوطالب گنیل او شد و در جمل سال  
 در **در** رجب بعوث گردید و جبریل نازل شد و ختمه  
 جمع ایمان آوردند و در سال چهارم دعوت آشکار کرد  
 و در سال پنجاه و دوم از ولادت معراج واقع شد و در  
 پنجاه و سیوم از مکه بدین جهت فرمود و در سال نمار سفر  
 و حضر مقرر شد و با حضرت امیر المومنین علیه السلام عقد اخوت بست  
 و در سال دوم از هجرت قبل از بیت المقدس یکصد و چهل  
 و دوازده رمضان فرستاد و با هم جهاد شد و در سال سوم  
 در بدر که کجاست بیان مکه و مدینه با کفار قریش محاربه فرمود  
 طغر یافت و ابوجهل با بصر از عظمای قریش مقتول شدند  
 بعد از آن واقع آمد روی نمود و در سال چهارم غزوه  
 بنجر خیز شد و در پنجم غزوه بنجر مطلق و غزوه خندق که در آن

برگشاید و غزوه بنجر فرمود و در ششم حج مفروض شد و حضرت عتبات  
 مکه آمد و سرکان مانع شدند و حجر خمرت بخرم جنگ پیدا بود  
 با کفار صحیح که در شرط اند سال آینده بیاید و حج کند و در سال هجده  
 فریاد کرده بازگشت و رسولان با طراف فرستاد و ملوک را بد  
 اسلام دعوت فرمود و در سال بیستم غزوه خیبر واقع یافت  
 بدست حضرت امیر علیه السلام و در سی و یکم کربلا در آن نمار عمر  
 امیر علیه السلام و از آنجا بکربلا رفت و حج گزارده مراجعت فرمودند  
 و در سال شصتم که فتح مشرق و جنگ کردن کینه از لوث و ضلالت  
 با کفار و منافقین حضرت امیر علیه السلام و عمر حضرت رسول صلی الله علیه و آله  
 اصنام و غزوه خیبر و در نهم غزوه تبوک که مؤمنین است در  
 حواله شام و این آخر غزوات است و در سال دهم حضرت  
 امیر علیه السلام روانه میفرموده خود بکلمه معطیه رفتند و حضرت امیر



در مکه خدمت رسید و با اتفاق حج گزارند و این خیمه الوداع  
 بود و در محل مراجعت از غدیر خم که پانزدهمین سال است حضرت  
 امیر را وصی ساخته و مردم را بیعت و متابعت آنجا ب  
 مامور فرمود و در سال پانزدهم که شصت و سه سال از سن  
 مبارک آنحضرت ص که گذشته بود بجزای رحمت حق انتقال فرمود  
 و متبع قلاب طوایف اعراب و خیر و قنوص و مکه و غیره و طایف  
 ماضی و دشتام خود فرمودند **میلا با اسام حضرت امیر المؤمنین**  
**امام الحقیقین علی بن ابی طالب علیه السلام** در روز جمعه کرامت  
 شهر رجب در اندر قصر خانه کعبه واقع شد و در آنوقت  
 حضرت رسول ص ساله بود و در وقت بعثت حضرت  
 حضرت امیر عاده ساله بود و با تامل تصدیق نمود و فوت  
 ابوطالب در سال دهم از بعثت واقع شد و در وقت

بمهرت بمکینه حضرت امیر بیست ساله بود و خود را از ای بر  
 کرد امیده در جامه خواب آنحضرت خوابید و از عقب آنحضرت  
 بنار همدین حضرت فرمود و خود را بر رسول الله رسانید و  
 از حلت رسول ص بیان دنیا خلافت قول و وصیت فرمود  
 که در غدیر خم فرموده بود که در خلافت صورتی آنحضرت ع  
 در پرده حجاب مانند ما آنکه در **موالد** و **سنة ۳۵** اکابر مهاجر و  
 با آنحضرت بخلافت بیعت کردند و آنجا بچهره ظلم عثمان ازین  
 انهار را مغول ساخته و آنحضرت ع را بچهره ظلم عثمان ازین  
 امارت بصره و کوفه داشتند و حضرت میدانست که موافق حق علی  
 خواهند کرد باین نژاد و این از خدمت حضرت رفته سرور  
 افشا کردند و بیکه رفته با عیسی که دم از می گفت بفرستند  
 و مکاتیب بشام فرستاده معویه را که از جانب عثمان ع را بود



برخی گفت و طلب خون عثمان تحریر نمودند و باری اینهمه  
و خونهای نامحق شدند و از انجا با عایشه بطرف بصره رفتند  
و حضرت امیر معاویه و بنی امیه آن توطئه دفع کردند و در  
جنگ دست داد و محالشان منهدم شدند و بعد از آن معاویه با  
عمر و عاصر لشکر بر سر حضرت امیر آورد و در حرب صفین واقع شد  
و قضیه حکیمانه روی نمود و بعد از آن جنگ نهروان واقع شد و حضرت  
بر خواهر فرور شده اگر ایت را از انجمن فرستاد و مراجعت  
فرموده در شب چهارشنبه نوزدهم ماه رمضان سنه اربعین علیه السلام  
این صلوات الله تعالی بفرق مبارک آنحضرت **زود در مسجد کوفه**  
و انجمن در شب بیت و یکم کوار رحمت حق تعالی و اهل کوفه  
و من مبارک شوقی من پیغمبر صفت و در سال بود **ذکر خلافت**  
**خلفا ثلاثه** بعد از رحلت پیغمبر در همان روز اهل خلافت باید

عمر ابوبکر بخلافت بیعت کردند و او سه سال و سه ماه حکم کرد  
و فتح یامه و قتل مسیله گداز و طلحه بن خویلد که دعوی شهادت  
میکردند در زمان او واقع شد و بعد از عمر وصیت او  
و نیم حلیه بود و فتح شام و حلب و بیت المقدس و مصر  
اسکندر پدید آمد و این و اصحابان وری و کرمان و فارس  
کرمان در زمان او شد و بعد از آن عثمان بن حنیفه شمر و  
زده سال و فتح خراسان و پنج و قتل زید و جبر و سرکد یار و  
عهد او و قیوم یافت **ولادت با سعادت حضرت فاطمه زهرا**  
**علیها السلام** آنحضرت متدبیه بیستم جمادی الاخره سال  
نهم از بعثت در مکه از جد کبری تولد یافت و در سال  
دوم از بعثت خدمت نبوت شد و در سال دوم از بعثت  
حضرت رسول الله صفا طهر را با امیرالمؤمنین علیه السلام شرف



فرمود و اولاد اجماع در حسین علیهما السلام و زینب کبری و  
زینب صغری که ام کلثوم نیز گویند و وفاتش در حدادی الک  
سالنامه و هم از بهجت بعد از رحلت پدر بزرگوارش بنود  
هفت روز و هفتش در مدینه و بعضی در حوا یا قبر رسول  
گفته اند و بعضی در تبع در حوا را امام حسن ع **ع** **ع**  
**امام حسین علیهم السلام** در مدینه در شب پانزدهم شهر رمضان  
سنه هفت از بهجت واقع شد و بعد از پدر بزرگوارش  
اعیان مهاجر و انصار با احقرت پیعت کردند و جنب  
بوفایم که فیان بر اجناب طاهم شهر بعد از ستم ماه و  
سه روز بزرگ خلافت صورتی کرده بر سر قبر جد بزرگوار  
معکف شده و سه روز در اینجا بشارت مشغول بود  
و در شب و هشتم صفر سنه خمس از بهجت با عوای



در سنه ۲۲ خروج کرد و جمع کثیر از جماعتی که بحرب امام حسین  
 رفته بودند بگشت و **عبد الله** بن زبیر در آن اوان بر حجاب  
 و غیره مشغول بود و **عصیب** بن زبیر را بحرب محارب بکوفه فرستاد  
 و محارب گشته مشر و عبد الملك بن زبیر را بمصعب گسیلید و  
 کوفه آورد و بگشت **حجاج** بن یوسف را عبد الملك بن زبیر  
 بکوفه بنزد عبد الله بن زبیر فرستاد تا او را بگشت و حکومت آن  
 بلاد تا تمام عراق و بصره و کوفه بر حجاج قرار یافت و آخر حکم  
 بر تمام بلاد مشرق تا کابل روان شد و مدت حکومتش **۲۴** سال  
 بود و خونهاى ناخوش بسیار کرد چنانکه گویند صد و پست هزار کس  
 را کشته بود و در وقتیکه بجهنم رفت بچه ارگس در زندان او  
 بودند از زن و مرد **سیلاد با سعادت سید العابدین علی بن**  
**الحسن علیهما السلام** در مدینه در ۱۸ شهر جمادی الثانی سنه ۳۸

و بعضی شعبان گفتند اولاد امجاد مشر ذکر او انا **۱۵** نفر نهادند  
 بکلم و لید طیب در **۱۶** محرم سنه **۱۶** مسوم مشر و ولید بعد از آن  
 باندک روزی بجهنم رفت **سلمان** بن عبد الملك بجای او خلیفه  
 و بعد از یکسال بمرد **عمر بن عبد العزیز** بن مروان بعد از و حاکم شد و  
 امیر المؤمنین را که معویه و خلفای بعد از و در دواج داده بودند بر سر  
 کرد و بعضی از بلاد هند در زمان او مشر شد و او مردی زاهد بود  
 در سنه **۱۱۰** کشته شد و **یزید** بن عبد الملك بعد از و خلیفه شد  
 و در سنه **۱۱۹** تنو شد و **یثام** بن عبد الملك بجای او نشست  
 و آخر یاران خود **محو مشر ولادت با سعادت حضرت امام محمد باقر**  
**علیه السلام** در مدینه طیبه در **۳۳** صفر و بعضی در غره رجب گفته اند  
 در سنه **۹۷** اولاد امجاد مشر ذکر او انا **۷** نفر نهادند مشر بنو  
 یثام بن عبد الملك در **۷** ذی حجه سنه **۱۱۴** مسوم مشر و در سنه



۱۱۹ هجری بمکه رفت و **بزرگ** بر ولید بجای او نشست و بعد از  
 یک سال فوت شد و **ابراهم بن ولید** بعد از پدر خلیفه شد و در  
 همان سال **برادر دوم** بر محمد بن حجار بجای او نشست و بعد از  
 ده سال گشته شد و دولت بن ابراهیم با و شهر **شکر استیلا**  
**عباسیان** و **ابن مروان** و **مختار** از احوال این طایفه اند که ابراهیم  
 بر محمد بن علی بن عبد الله بن عباس بن ابراهیم مروزی که مولد  
 او اصفهانست و در کوفه پیوده و گویند از اولاد کورتر  
 در خیمه خراسان فرستاد که اهل آنجا را دعوت کند و او با کوفه  
 رفته و در خیمه دعوت ال عباس مشغول شد تا در سنه ۱۲۹  
 با انبیا علیه السلام بمکه رسید و شده خراج کرد و در مروان  
 او را مروزی گویند و با خبر بسیار که گشته برای مدتی  
 کرد و غالب شد و تمام خراسان و عراق را فتح کرد و چشم مروان

حمار مطیع شد و ابراهیم بر محمد را که در حبس داشت بقتل آورد  
 و عبد الله برادر ابراهیم که کوفه رفت و بخت کرد و لشکر  
 مروان فرستاد و مروان بدست ایشان گشته شد و **عبد الله بن علی**  
**عبد الله بن عباس** که کنیه ابو العباس و لقبش سفاح بود اول  
 از خلفای بن عباسست و او ابو مسلم را امر خضر ساخت که بکوفه  
 برادرش ابو جعفر منصور را با ابو مسلم همراه بود در آشنای مروان  
 از کوفه فوت سفاح بایشان رسید و **ابو جعفر منصور** را ابو مسلم  
 بخت سنده بغداد دادند و چهار روز ابو مسلم متوهم بود و او را  
 بقتل آورد و مستقل شد و بنای بغداد از آنجا است **مسعود**  
**حضرت امام جعفر صادق علیه السلام** در مدینه طایفه در ۱۷۳ ریح  
 سنه ۸۳ او را امامی در ۱۰ نفر بود و شهدا شد و با ابو جعفر منصور  
 در ۱۸ رجب سنه ۱۳۸ مسموم گردید و ابو جعفر ملعون در سر



بچشم رفت **عبدی** بن منصور بجای پدر نشست و در سنه ۱۶۹ هجری  
**موسی** بن محمدی که لقبش مادی بود قیام مقام پدرش و بعد از  
 او **سید و هرون** **ابن سید** که برادرش بود بجای او خلیفه شو و یکریک  
 را که همسر و همای او بود بکومت خراسان فرستاد و جعفر مرکز  
 متعجب کرد **لادت** **بانتخابات حضرت امام موسی کاظم علیه السلام**  
 در شهر صفر سنه ۱۶۸ اولاد امجادش **۳۲** نفر بودند **شهاب**  
 بامبارون الرشید در **۶** رجب و جعفر در **۲۹** بهمن ماه کشته اند  
 و در سنه **۱۸۳** هرون بغداد و کوفه و بصره و حجاز و غیره و مرو و شام  
 را تاجد و مغرب محمد امین پسر بزرگ خود را و عراق عجم و فارس  
 و کرمان و خراسان و ماوراءالنهر و بعضی از هندوستان را که در  
 تصرف او بود پسر کوچکتر نامون داد و مقرر کرد که امین  
 بغداد را پای تخت کند و نامون مرور او ایستاد

داد که با هم خلاف نکند و در سنه **۱۹۳** هجری هرون بعد از او  
 برادران منافقش هم رسید و امین شکریه نامون فرستاد  
 و شکست خورد و شک نامون بغداد آمده امین را گرفت و کشت  
 او را و پادشاه را و چهار سال بود و بعد از او نامون  
 در خلافت مستقل شد **مولود** **محمد بن علی بن موسی**  
**علیه السلام** و **شهاب** در مدینه منوره که در روز جمعه **۱۵** شهر ربيع الثانی  
**۱۴۱** واقع شد و نامون ملعون اخضر را از مدینه  
 طلب کرد که و با عهد کند حضرت ابامیسر مودنا آخر کبر  
 و عقیق قبول نمود و بعد از آنکه و قهر معاندان نامون را  
 از راه برده در و قهر که از مر و متوجه عراق میشد و طوکر  
 اخضر را اسبوم ساخت در **۱۷** شهر صفر سنه  
 و اولاد امجاد اخضر **۲۲** پسر و دختر بود و نامون



ملعون از آنجا بغداد رفت و غم ملا و روم نمود و در راه  
 بر دو دره قنبر که از خراسان بخاران میرفت اسد سامانی  
 و اولاد او را که از نسل پیرام جوین بودند بحاکم خراسان  
 سفارش نمود و او هر یک را بحکومت محلی تغییر فرمود  
**فکر سید طیفی مانی** حاکم خراسان اولاد اسد سامانی  
 را نفرموده مامور هر یک را بجای تغییر کرد **اسمعیل بن احمد** پسر  
 سامانی بحکومت ماوراءالنهر مقرر گشت و در قندهار  
 بخراسان و عراق و بلخستان مستویا شد و الله ای  
 حکومت این طبقه در حومه **۴۰۴** بود و ده تن از ایشان  
 کردند و نهاد و مولد ایشان از سامانیست که قریب است  
 از سمرقند و محمد بن زکریا طبیب در زمان امیر اسمعیل  
 و کتاب منصور پیراناسم برادر زاده او که در ری حاکم

بود نوشته و بعد از او **احمد بن اسمعیل** بجای پدر حاکم **نصر بن**  
**احمد** بعد از او حاکم **نصر بن فوج بن نصر بن احمد** و بعد از او **عبد**  
**الملک** و پسر از وی **منصور بن فوج بن منصور بن نصر بن فوج** بعد از  
**اسمعیل بن فوج بن نصر بن منصور** و آخر **اسمعیل بن فوج** پادشاه شد  
 و در زمان او دولت سامانیان در سده **۳۹۹** ظهور شد و چنانچه  
 فوت **نصر بن منصور** بر سر دفر بجای برادر خلافت رسید **سلطان**  
**انصار** حضرت امام محمد تقی علیه السلام در شب جمعه **۱۵** شهر رمضان  
 سده **۱۹۵** در مدینه اولاد آن حضرت **۱۴** فرستاد و شریک  
 مقتضی ملحه در بغداد مهوم شد و در او آخر بقعه و بعضی  
 در رجب سده **۲۳۲** کشته اند و شهر ساعره را مقتضی بنا کرد  
 و در سده **۲۳۸** بنحتم رفت **الواثق بن محمد بن مقتضی** بجای پدر  
 نشست و بعد از بنحتم **نعمان بن محمد بن مقتضی** بنحتم بعد



فوت برادر خلیفه شد و آن ملعون مردم را زیارت خضرت  
 ایام مصطفی بن علیهم السلام کرد و آب فرات در حایر کریم  
 انداخت و آب جرت کرده بر روی هم باستاند و نزدیک  
 مرقد طهر رفت و بدین سبب انگلیان بزرگ بجای بر سوخت  
 و آن سب در سنه ۲۸۷ بدست غلامان خود کشته شد **المنتصر**  
**باس** محمد بن متوکل بعد از قتل پدر بخلاف رسید و مردم را  
 رخصت زیارت داد و پسر از یک سال بزرگ **المتعین**  
 احمد بن شمر کای پدر نشست و بعد از **۲۸۸** سال کشته شد **المعتز**  
 محمد را در زاده مستغیر کای او خلیفه شد ولادت با سعادت  
**حضرت امام علی نقی علیه السلام** در مدینه طیبه در ۱۵ و ۲۱  
 اولاد کثیر از کاش **پسر** و آخر بودند شهاب و شمر نام معتز  
 عزیز در روز و شب **۲۸۹** رجب سنه ۲۸۹ و معتز را بعد از

یک سال حبس کردند و بچشم رفت **المنذر** محمد بن واثق بعد از  
 معتز خلیفه شد و بعد از یازده ماه غلامان او را حبس کردند و آخر  
 کشته شدند **المعتز علی** احمد بن متوکل بعد از مهدی خلیفه شد و در عصر  
 او بنحوب بنزلیت خروج کرد **اکرام الله** صفاری گویند شتر ادا  
 بخت و پرویز میرسد و از بنطبه شتر کس سلطنت رسید  
 بدین ترتیب **جعفر بن لیث** صفاری مکرری بود و سر بکری  
 نبوده و ملازم حاکم سیستان شهر و بعد از آن حکومت سیستان  
 بدست آورد و در سنه ۲۸۷ اگر چه اسان و کرمان و عراق  
 و فارس را تصرف **شمر بن لیث** بعد از برادر حاکم شد و  
 سر امر اسماعیل سامانی رفته گرفتار شد و پسر از **ظاهر بن**  
 بنزلیت بجای او نشست و بعد از او کسر ایشان بنام  
 کرد و از جانب سامانیه و غیر هم حکومت بعضی بلاد کردند



مولود یافت محمد حضرت **حسن مکرری علیه السلام** در مدینه شریف  
 در شب جمعه ۸ ربيع الثاني سنه ۲۳۲ بود و بعضی **ربیع**  
 گفته اند و هو اصح و خلف صاحب الحکمت منقر است بخبر  
 صاحب الامر علیه السلام شهادت فرموده معتقد علیه اللقب  
 در ۸ شهر ربيع اول سنه ۲۲۶ و معتقد ملعون در سنه ۲۲۹  
 پنجم و اصل **شیر العقبه** احمد بن موفی بعد از معتقد خلیفه  
 و در سنه ۲۸۹ بمرد **المکتفی** احمد بن معتقد بجای پدر نشست  
 و در سنه ۲۹۵ هلاک **شیر المقتدر** جعفر بن معتقد بجای  
 نشست و در عهد او منصور خلیفه را در بغداد کشته سوختند  
 و در آن اوان مرد او حج که سپهسالار حاکم نشانی بود در حجر  
 دست یافت و از ایشان بهت تن حکومت کردند نیز  
 ترتیب **مرد او** نیز یار بر حجر جان و طبرستان حاکم شد

و بعد از او **شیر** نیز یار بجای برادر نشست **قابوس** مر  
 بعد از حاکم **شیر** و پس از او **شیر** بن قابوس و بعد از او **ابو کالیجا**  
 بن **شیر** و پس از او **کافوس** بن اسکندر بن قابوس کیلان  
 و از کجاست بعضی اوقات ری و قزوین و بعد از اینها  
 و در سنه ۲۷۲ منقر شدند و معتقد بعد از آنکه بخار را  
 کرد در دست بعضی از خواص خود کشته شد **القاهر** محمد بن  
 بعد از برادر علیه **شیر** و بعد از او **شیر** او را کجول ساختند  
**الراضی** محمد بن معتقد بجای عم نشست و در او ایل عهد  
 علی بن لویه در یل خروج کرد **کجی از احوال سلاطین آل بویه**  
**که این نژاد را بدین نژاد** علی بن لویه که از دیلمان کیلان  
 مرد او حج بود که ره رو و راید و داده بود و گویند که از اولاد  
 بهرام گور است بر سر اصفهان رفته با مطهر نام که از غلامان

شیر



عجاسیان بود و در ب کرد و بر مظهر ظفر یافته اصفهان را تصرف  
 و از اینجا نیز از رفته تسخیر کرد و اینجا را دارالملک ساخت  
 و برادران خود را حوضه احمد با لک گری فرستاد و ایشان عراق  
 و فارس و کرمان و بحر را تصرف کردند و هر یک بحکومت  
 جائیز مشغول شدند و حمایت یکدیگر میکردند و بعضی از دنیا  
 بغداد در فتنه بهمه لار خلفا شدند و قوی گردیده اختیار  
 عزل و نصب خلفا بدست آوردند و از ایشان پیغمبر  
 حکومت کردند و اندو از اختلافه ملقب بالقاب شدند و  
 و اسامی و القاب ایشان اینست **علی بن بویه** المللق  
**بهاء الله** عز بن بویه ملقب **بمکن الدولة** بن بویه قمر  
 زمان او بود **احمد** بن بویه ملقب **بمخالد** ابو شجاع  
 حسن ملقب **بعضد الله** شجاع بنید معاصر او بود **عزالله** بن حسن

**شیراز** ملقب **بفتح الدولة** ابوالمو ادر ملقب **بشرف الدولة**  
 مرزبان بن غصدا الدولة ملقب **بصالح** قزو بن غصدا الدولة  
 ملقب **ببهاء الله** ابوطالب بن علی المللق **بمجد الله** ابو شجاع  
 بن بهاء الله ملقب **بسلطان الدولة** ابو عیسی بن بهاء الله ملقب  
**بشرف الدولة** ابوطاهر بن بهاء الله ملقب **بجلال الدولة** ابو  
 بن بهاء الله ملقب **بقوام الدولة** مرزبان بن سلطان الدولة ملقب **بفتح**  
**الملوک** ابوکالیجار **خزین** بن بویه ابوکالیجار شهر ملک رحیم  
**ابو منصور فولاد** بن ابوکالیجار در سنه ۴۹۰ هجرت ال بویه بن  
 شرف بن ولادت با سعادت حضرت امام صاحب الزمان  
**الصکوة** **واسم** در سامره در سنه ۱۵۰ هجرت بن بویه  
 و حضرت را دو عیبت دست داد عیبت صغری در زمان  
 معتد در سنه ۲۶۶ و عیبت کبری در زمان اضر در سنه ۲۶۸



و فرقی بین العینین آنکه در شهری میانه آنحضرت و صلی می است  
 تو قیقات و ادام و اجبات و اسطه بودند و در کرب می آمد  
 اینان منقطع شد و در سیر سال رسید الحیدر محمد بن محمود الکلیز  
 در تعداد در عهد رافضی فوت شد و در آخر خلیفه در سنه ۳۲۹  
 متوفی گردید **و المتوفی بعد** ابراهیم بن مقتدی بجای او نشست و  
 بعد از ۴۰ سال دوران پهلایان او را امیل کشید **و المتوفی بعد**  
 عبداللہ بن کثیر بن صوابید دوران خلافت نشست و چهار سال  
 فوت شد و خوالد بن خوالد بن یسار بن شکر بن کران بن بعد از او و با  
 بیعت کرده محتاج اختیار شد و در سنه ۳۴۸ بمکه متوفی شد  
 مستکفر کجول شد **و المتوفی بعد** فضل بن مقتدر بن یسار بن خوالد  
 خلیفه شد و چهار سال در آن اوقات بیمار بود خود را در سنه ۳۶۲ خلیف  
**الطایف بعد** عبدالکریم بن عطیله بن برسر او را بجای خود

و در عهد او سلاطین غزنوی خروج نمودند **و مختصر از احوال**  
**سلاطین غزنوی** جد ایشان سبکتگین علام البکیم بود و ابوبکر  
 علام سامیان و از قبل ایشان و اما حراسان بود و بعد از البکیم  
 اسحق بن سمر و اما حراسان شده سبکتگین قرار یافت و در سنه ۳۶۴  
 در غزنه سرکشانم خود زده انجا را دارالملک ساخت و متوجه دیا  
 هند شد و اکثر دیا هند را اسحق کرد و از ایشان چهارده ترک حکومت  
 کردند بدین ترتیب **سبکتگین** که اول این طایفه بود **سلطان محمود بن**  
 سبکتگین و او را مادران الهی را تا اقصای هند داشت و در احوال  
 عاقل و ایزد گرفت اولاد سرکشانها می توانست داشت **سلطان محمود**  
 بر سلطان محمود **سلطان محمود** بر سلطان محمود **محمود** بر محمود  
 علی بن محمود **عبدالرشید** بن محمود **فرخاد** بن محمود و **ابراهم**  
 بن محمود **محمود** بن ابراهیم **اسلانه** بن محمود **بهر شاه**



بر مسعود که حکیم سنای زمان او بود است و مادر او  
**خروشا** بن بزم شاه **خرو ملک** بن خروشا و دولت  
 ایشان در سنه **۹۷۹** بدو فتنه و طایع خلیفه نمود و بهادر  
 دیگر مملوچ سرور در سنه **۱۰۰۰** **القادر بالله** احمد بن استخر  
 بر مقتدر بام بهادر دولت خلافت باو قرار یافت و چون مقتدر  
 دست دیار را بایامه کوتاه کرد و در سنه **۱۰۲۱** متوالت **القائم**  
**بامر الله** عبداللہ بن قادر قائم مقام پدر سرور در عهد و سلاطین  
 از ترکستان بجا و راء الهرا آمدند و **کر سلاطین آل ابی نصر**  
**کونند** سبوق یک از عظمای ترکستان بود و بطور سطر سبوقی بباد  
 اولایت گردید و بنابر حمایت حاکمان بنو قصد قتل او کرد  
 و سبوق با ایل الواسر خود متوجه سر قند شد و در آنجا در برف  
 اسلام رسیده در آنجا بزمی برپا داشت و بزمی برپا داشت و بعد از

سبوق طغرل بنک و جعفر بنک که پسر زاده ای او بود و بنو  
 آمده در محل فرصت مرور را مستحق گرد و با امرای سلطان مسعود  
 غوغای جنگها کردند و روز بروز فتنه شد تا دولت غوغایان و  
 آل بویه بدینان مشغول شدند و اندک زمانی خراسان و عراق  
 و آذربایجان را مستحق کردند و از بنی طایفه چهارده تن در ایران  
 بارسا بر کردند بدین ترتیب **سلطان طغرل** در سنه **۱۰۷۷** بارسا  
 شد و برادر خود جعفر بنک را در خراسان گذاشته خود بغداد  
 رفت و دختر قائم خلیفه را بخواست و چهارم اجعت کرد و در  
 وفات کرد و جعفر بنک هم در خراسان فوت شد و جعفر طغرل  
 بنک فرزندی نداشت **السلطان** بر جعفر بنک در سنه **۱۰۹۰**  
 بجای عم بارسا شد و مملکت او را کناری چون مادر بخت  
 بود و خواهر نظام الملک وزیر او بود و بعد از او وزیر بر سر



**سلطان ملک شاه** برالین از حلالان بعد از پدر پادشاه شد و  
 عهد او اقامه فرایا با مقام الملک ملاقات نموده از  
 رعایت تمام یافت و تدریس نظامیه بغداد با و متوجه  
**برکبادق** بن ملک شاه بعد از پدرش بنیشت و بعد  
 از پدرش **سلطان بن ملک شاه** سلطنت کرد و پسر  
 از وی پادشاه **سلطان بن ملک شاه** رسید و او را  
 در نهایت عظمت پادشاه بود و آخر بدست جماعت خوا  
 که از جمله رعایای او بود گرفتار شد و چهار سال از دست  
 ایشان بود و آخر خلاص یافت و بعد از آن چند ایالت  
 و بعد از و سلاجقه بدین ترتیب سلطنت نمودند و ولادت  
 شیخ عطار در زمان سحر اتفاق افتاد **سلطان محمود بن محمد**  
**سلطان تغزل بن محمد سلطان بن محمد ملک شاه** بن محمد بن

محمد بن محمد **سلطان شاه بن محمد تغزل بن سلطان بن محمد**  
 از سلطان که برادر مادری او بود و با او مخالفت کرده با  
 تحریب آن خاندان سرور در سنه ۹۹ دولت سلاجقه بدو  
 متوجه شد و تغزل از سلطان بگریختن شد و امر الملک او را  
 قتل کردند و قایم خلیفه در سنه ۱۰۰۷ فوت کردید **المقتدر**  
**احمد** بعد از جدش خلافت رسید و دختر سلطان ملک شاه  
 سلجوق را بخواست و در سنه ۱۰۰۸ فوت شد و در آخر عهد  
 در سنه ۱۰۸۳ اسمعیل خروج نمودند **ذکر پادشاهان ملاحظه که**  
**اسمعیل** که از بنان هشت تر حکومت کردند و در الموت  
 و رودبار و ری و قزوین و بعضی از گیلان را تصرف شدند  
 و مردم عالم از دست ایشان بجان رسیده بودند و بدین  
 ترتیب حکومت کردند **حسن بن سلطان** با جمعی از مردان اسمعیلیه



الموت فسرطس و جهر فرزندانی داشت بر رک امید را که  
از مریدان او ممتاز بود قائم مقام ساخت و **خبر رفت بزرگ**  
**آید بر محبت حسن بادشاه** سر و بعد از حسن بن محمد سرور  
**بخلال الدین** بنده محمد بن حسن **بخلال الدین حسن** بن محمد **علاء الدین**  
**محمد بن خلیل الدین** کنی **الدین محمد** بن **علاء الدین** محمد که ملاکو  
خان لشکر سر او فرستاد او بخدمت رفت و حج قلاع تسلیم  
نمود و ملاکو او را بخدمت مکه قان فرستاد و در راه بحکم قان کشته  
شد و جلات اسیر شد با و برآمد و مردم از شرافت آن خلاص  
شدند و جهر مقتدی در گذشت **تمت نظر** **احمد بن مقتدی** بجای  
خلیفه گردید و در سنه **۵۱۳** وفات کرد **المستشد** **الدین** فضل  
بن احمد بعد از پدر خلافت نشست و جهر اسم محمود سلجوقی خطبه  
بفکند سلطان بر سر او زنه بمراعه گرفت و از انجا با صفهان رفت

در انجا بدست یک از ملازمان خود کشته شده مد فسرست  
و در سنه **۵۱۵** **المقتدی** **باسم** محمد بن مستظهر لغز نموده سلطان **محمد**  
خلیفه سرور در سنه **۵۱۵** وفات کرد و در او اسط محمد او انا  
نادر سر تسلط یافتند **در کتب محلی از احوال آبا بکان فارس** در **لعل**  
ولت سلاجقه سلفی نام را از آنرا که در خدمت با خیل و چشم گد  
ایشان آمد و او را ملازم کرده خیل و چشم او را در کوه کیلو بر  
جا دادند و در زمانه که سلطان محمود سلجوقی در بغداد بود و غصبا  
حاکم فارس با و رسیده متوجه دفع او شد و او نیز بقصد سلطان  
از فارس بر گشته آمد و در عهد و عهدان محاربه دست دارد  
عاصم بقتل رسید و سلطان بغداد مراجعت نموده در عهد  
در گذشت و سنقر بن بود و بن سلفی که کور چشم و عمه را خدایا  
یافت خروج نموده فارس را تصرف نمود و از ایشان بار **سلطنت**



کردند و ابتدا ای دولت ایشان در سنه ۳۰۳ بود و برتر از  
 سلطنت کردند **مظفر الدین** بر سنقر **سنقر** به مودود **آبایک** **مظفر**  
 بر مودود و **آبایک** **مظفر** **آبایک** **مظفر** **آبایک** **مظفر** **آبایک** **مظفر**  
 بر زنیکا که شیخ سعدی کتاب کلمات بنام او نوشت **محمد بن**  
 سعد بن ابوبکر **محمد شاه** بر سنقر شاه بن سعد بن زنیکا **سپه**  
 بر سنقر **آبایک** **آبایک** **آبایک** **آبایک** **آبایک** **آبایک** **آبایک** **آبایک**  
 در برتر بود اردوی ابا قاسم فوت و دولت این طایفه بدو منت  
 شد **کریم** از احوال **خوارزمشاه** در او آخر عهد **سنقر** **سنقر**  
 آتش خروج کرد و او پسر قطب الدین **محمد** بر زنیکا **سنقر** **سنقر**  
 علام سلطان ملک بود و رکابدار او و مال خوارزم در وجه  
 مصالح رکابداران مقرر بود و بعد از ملک **سنقر** **سنقر** **سنقر** **سنقر**  
 رکابدار بر زنیکا **سنقر** **سنقر** **سنقر** **سنقر** **سنقر** **سنقر** **سنقر** **سنقر**

حکومت خوارزم **سنقر** **سنقر** **سنقر** **سنقر** **سنقر** **سنقر** **سنقر** **سنقر**  
 شد و در آخر زمان سلطان **سنقر** **سنقر** **سنقر** **سنقر** **سنقر** **سنقر** **سنقر** **سنقر**  
 در سنه ۳۰۱ اهل ارسلان بر آتش جای پدر نشست و نشست  
 بر از ایشان پادشاه گردید و برتر از **سنقر** **سنقر** **سنقر** **سنقر**  
**الدین** **محمد** **الدین** **محمد** **الدین** **محمد** **الدین** **محمد**  
**الدین** **محمد** **الدین** **محمد** **الدین** **محمد** **الدین** **محمد**  
**سلطان** **قطب الدین** **محمد** **سلطان** **قطب الدین** **محمد** **سلطان** **قطب الدین** **محمد**  
 المرز که تخت و بجزیره آبگون افتاد و اینجا وفات یافت و  
 نهم داری در عصر او بود **الدین** **محمد** **الدین** **محمد** **الدین** **محمد** **الدین** **محمد**  
 بر سلطنت عراق با او بود و ابو نصر فرامر صاحب نصاب  
 در عهد او بود **فیاض الدین** **فیاض الدین** **فیاض الدین** **فیاض الدین** **فیاض الدین** **فیاض الدین** **فیاض الدین** **فیاض الدین**  
**سلطان** **جمال الدین** **شکریه** **سلطان** **جمال الدین** **شکریه** **سلطان** **جمال الدین** **شکریه**



سند یا چنگر خان جنگ کرد و شکست خورده بر آب سند  
 زده گذشت و بهند رفت و بعضی از هند را تسخیر کرده از راه  
 کج و مکران بهراوان آمده مستویا شهر امانکشت نموده بکر جستان رفت  
 و قتل و غارت بسیار کرد و از اینجا بدیار بکر رفت و اینجا  
 جعفر از مغولان غافل بر سر او گرختند و او را کشته نابیند است  
 در وقت خوار از شاهیه در سنه ۶۲۲ بدو منوچهر شهنشاه و منوچهر خلیفه  
 در سنه ۵۵۵ فوت شد **شهر استخر** **باب** بوسف بن منوچهر کالی پدر  
 خلیفه شد و سلطان محمد خوارزمشاه با او که عظیم متوجه او شد  
 و بخت کثرت برفت از گریه اسد آباد عبور نتوانست نمود  
 و عود کرده بخت خبر تو جهنگر خان **استخر** **باب** حسن بن مستعد  
 بعد از فوت پدر در سنه ۶۲۲ خلیفه گردید و در سنه ۶۷۹ فوت شد  
**الناصر لدین** **باب** احمد بن مستعد ملافت بعد از پدر باو

و در سنه ۶۲۲ در گذشت **الظاهر** **باب** محمد بن ناصر بعد از پدر  
 در خلیفه بود **استخر** **باب** منصور بن ظاهر قائم مقام پدر  
 و قبله شریف حضرت امام موسی کاظم و امام محمد جواد را علیهما  
 السلام بنام نهاد و بعد از آن سادات حسن و حسین و شریفان عظام  
 افزودند و او در سنه ۶۲۴ وفات یافت **استغصم** **باب** عبد  
 بن مستعد کالی پدر نشست و با قوت خود نویسن فکلام او  
 و در عهد او منوچهر عالم را گرفته بودند و ملاکوخان بر توپا جان  
 بن خنکر خان بنفدا داده مستعد را با اولاد او و پدر او ملا  
 و مستعد هرگز را نگذاشت و دولت عباسیان باو منوچهر  
 و ابنه را قتل در شب چهارشنبه صفر سنه ۶۵۶ بظهور آمد **ذکر پادشاه**  
**جنگلیک خنکر خان** **باب** اولاد و خلفا و ولادت جنگر خان بهر سبب  
 بهادر بن برغان بهادر بن توپله خان بن توپله خان که او را



یافت بنو حجت در هجرت شهر ذی قعدة سنه ۸۹۹ موافق  
 مکه زایل واقع شد و او نیز ده سال بود که پدرش فوت شده و نو  
 او از سر او متوفی شدند و بنا بر قریب چار و دو سال که  
 به او ملک خان داشت متوجه یورت او شد و او ملک  
 او را اعزاز و احترام نموده فرزند پسر خواند و چند مرتبه او را بر  
 محافل آن فرستاده مقرر یافت و جمع حد برده با پسر او  
 خان بد کویر او را کرده بجای رسانیدند که او زنک خان پسر  
 بقدر قتل او بر سر او رفت و او خبردار شده چیمهارا  
 گذاشته با مردم خود بنه بکوه برد و آن جمع از عقبش رفته  
 جنگ کردند و خایب و خاسر برگشتند و جنگ خان تا بر حد  
 خنای رفته و شکست خورده بر سر او زنک خان آمد و بعد از  
 جنگ او زنک خان کشته شد و در مکه زایل مطابق سنه ۹۰۹

چنگر خان بجای او بر تخت سلطنت نشست و بعد از تسخیر تمام نواح  
 در بلاد میل سنه ۹۰۵ بدفع سلطان محمد خوارزمشاه متوجه ما  
 و راه انداختند و تمام آن دیار را تسخیر ساخت و لشکرازی بسیار  
 خوارزمشاه بخراسان و عراق فرستاد و ایشان عالم را قتل  
 و غارت کردند و از راه در بندیدشت بازگشتند و جنگ خان  
 بعد از مدت هفت سال بدشت مراجعت کرد و در راه  
 سنه ۹۰۷ موافق مکه زایل که متوجه سوختنای بود او زنکی قاتل  
 بر سر خود او را حمله ساخت و قاتل نمود و بلاد مشهوره که  
 قتل عام کرد بخارا و انرا را و خجند و سر قتل بود و هر چه از بنو  
 خوارزمشاه یافتند بکشتند و در خوارزم و شایر و هرات  
 زنده گذاشتند و لشکری با دو سر دار یک سوید اهبان و  
 یکا چند توپان بجانب عراق و آذربایجان فرستاد و ایشان



ری و تم و قزوین و همدان و آمل و مراغه و بعلقان و ساخر و  
 خوی و سلماس و قتل و غارت کرده از راه در بند بخت  
 رفتند و چنگر خان چهار پسر داشت **اول جیحان** که دست فتنه  
 را بدو داده بود و پسر از پد فوت شد و از دو پسر ماند  
 با توخان و بر که خان **دوم خجسته** که بعد از پد رسید و صاحب  
 رای و تدبیر بود **سوم اوکنا قان** که ولیعهد بود و بعد از پد پاد  
 شد و بیکم و عدل و بگویر رعیت و سپاه هر کرد **چهارم توی**  
**خان** که هم شکر خور و خیر این بدو متعلق بود و بعد از چنگر خان در سفر  
 اول که او کنای قان متوجه ختای بود فوت شد و از چهار پسر  
 ماند **منکو قان** و **هلاکو خان** و **تو بلا قان** و **ارتق** و **لوکا و او**  
 قان بعد از بدی که چهار را بعد از او است فوت شد **کوک**  
**خان** بر او کنای قان بعد از پد پادشاه شد و او کا و نو

و از سر راه مرز و زیر سر آمد و پیر و وزیرش را آن بود که مسلمان  
 را خنجر کند و بکشد و بدین مضمون نامه نوشتند که با طاعت و  
 ناپه و در وقت که وزیر فرستاد و احکام را اجرا کرد که پادشاه  
 رسانند و پیر فتنه خمرگاه پادشاه سک با و در آنجا حصار او را  
 کند و این از شبح باعث آن شکر رعیت برداشند و بعد از کو  
 خان **منکو قان** بر تو لیخان بجای او نشست و قبلائی برادر خود را  
 بشکوه داده بطرف شرق فرستاد و برادر دیگر را هلاکو نام بطرف  
 مغرب بآن شکوه و از فرموده **هلاکو خان** بر تو لیخان در درج سیم **۴۵۳**  
 متوجه ایران شد و از آب حیوان گذشته تمام حراسان و عراق و از آب  
 را تصرف نمود و بعد از تسلط بر خلیج و قتل و غارت بغداد تر را  
 بای نشست کرد و در آنجا با نفر مرده او و سر خواجه پیر در میان  
 رسید و خیر این بغداد و غیر آن را در کوهر که در میان در بام سک



است قلعه ساخته در ای کداست و شام و حلب و مصر  
را تسخیر کرد و از قبل برادر حکومت میکرد و سکه بنام او میزد و در **۴۹۲**  
وفات یافت و بعد از او **ابا قاجان** بن پهلای کوهان تحت تخت  
و جهرش مغول از در بندگ نشسته بشروان حرامه نزد در بند  
کشید و در حدود هرات با بنیر جغتای جنگ کرد و فتح کرد و در **۴۹۳**  
**سنه ۶۸** فوت شد و بعد از او برادرش **مکودار** بن پهلای کوهان پادشاه  
شد و مسلمان گشته بود سلطان احمد موسوم شرو بعد از یک سال  
بسر برادر زاده اش گشته گردید و در **۴۹۴** **ارغون خان** بر ابا قاجان  
خان پادشاه گردید و در **سنه ۶۹** وفات یافت  
و بعد از او **کیانو خان** بن ابا قاجان سلطنت رسید و جهرش  
از اف میگرد و جز این شهر شراز جرم کاد یا کاغذ باره مدور  
بخط منصف جری بر در نوشتند و از اجا و نام کرده فرمود که کجا

از خرج کند و هر که قبول نکند سبب است کشتن آن مدینه رایج بود  
مالک نزد تاجار منقطع شد و این موجب زوال دولت او گشت و در  
**سنه ۶۹۳** بدست امرای خود مقتول آمد و بعد از او **بابا یرو خان**  
بن پهلای بن پهلای کوهان پادشاه شد **غازان خان** بن پهلای کوهان کرد  
الملک او خراسان بود و بر و خرد چ کرد و باید و را مقتول آورد و در  
و **سنه ۶۹۹** بر تخت نشست و جهرش شرف اسلام شرف سکه بود  
نسلطان محمود لقب گشت و در **شوال ۷۰۳** فوت شد و بعد  
برادرش **سلطان محمد** خدا بنده بن ارغون خان حکم و بعد  
برادر پادشاه شد و شهر سلطانیه را بسجست و در **سنه ۷۰۴**  
اشعرش سر بلین نمود و کلا علی و طالع را در سکه **نصف محمد**  
الدر کرد و ایند و در **سنه ۷۱۷** بجوار رحمت حو  
بیوست مولانا قطب الدین غلام حکیم حرم او بود و در **سنه ۷۱۸**



او در تبریز بنشیند **سلطان احمد** پسر **سلطان محمد** خدا بنده  
 بعد از پدر رو آورده ساله بود و پادشاه شمر در سمرقند  
 گردید و شیخ اوجدی معاصرا و بود و چهره از وفات پدر ندی نمانده **پادشاه**  
 که از نسل ارتق بولکای بن توغلیان بود پادشاه شده امیر جلای پادشاه  
 که از جانب سلطان ابوسعید وایه دیار بکر بود و خروج کرده  
 او را بقتل آورد و **کرملوک طوایف که بعد از خلیفه جدا بران پادشاه گردید**  
 جمیع ارباب خان گشته شد هر کس در ولایت بکر که تصرف داشت در آنجا  
 فرمان فرما شد و دعوی پادشاهی کرد از آن جمله **امیر شیخ حسن** بزرگ  
 جلای که خولعه زاده سلطان محمد خدا بنده بود و از اعظم امرا و اولاد  
 روم خروج نمود و با عیال پادشاه حاکم دیار بکر جنگ کرده او را بکشت  
 و برادر با بجان و عراف مستول شد **امیر شیخ حسن** کوچک که پسر پادشاه  
 بنام بر جوبان که امیر الامرای سلطان محمد خدا بنده بود و در اوایل او

از زن الروم بود بر شیخ حسن بزرگ پسر پادشاه و از ربا بچار از و بکشت  
 و شیخ حسن بزرگ بعد از قناعت کرد و شیخ حسن کوچک را از و جدا  
 در شب چهارشنبه ۲۷ رجب **سنه ۷۷۰** بقتل در خصبه ملاک کرده  
**ملک اشرف ظالم** به بنو تاشکیر کجای برادر داشت و ظلم بسیار کرد و در آن  
 اوان جای پیک خان از اخفا و جوهر خان با شکر علی عظیم از راه  
 تبریز آمد ملک اشرف را در **سنه ۷۸۷** بقتل آورد و با اموات بکشت او را  
 جمع کرده بود در اجعت نمود **شیخ اویس** بر شیخ حسن بزرگ که وایه  
 بغداد بود بعد از او ملک اشرف با زور با بجان آمده پادشاه شد  
 و عراق را هم تصرف کرد و از ایشان چند نفر حکومت کردند برین  
 ترتیب **سلطان حسین** پسر شیخ اویس **سلطان احمد** پسر شیخ اویس را  
 بوسف جنگ کرده بقتل آورد **پادشاه** پسر سلطان احمد که پدرش  
 او را و اما بغداد کرده بود و مدتی حاکم آنجا بود **سلطان اویس** پسر







بالوسر او در حد و در جان جای دارد و بعد از سلطان ابوسعید  
 پادشاه کرده لشکر سلطانیه کشید و کاری نداشت برکت و بخت  
 از خراسان از رسته **۷۳۷** تصرف نموده پادشاه شد و در رسته **۷۳۸**  
 در حدود استرآباد بدست خواجہ بحر سمر بدار گشته شد و بنظر تو  
 که با سید کسر در میان روز عافیل بدر خیمه او رفتند و چندی  
 ماند و فرزند پادشاه را بقتل آوردند و چندی خبر باردی پادشاه  
 رسید هر کس بطریق کفر خیزد ایشان را در جهنم افکند کردند **ذکر**  
**بجای از احوال سمر بداران** مردی مختم در بهتو خراسان بود خواجہ  
 فضل الله نام و پنج پسر داشت **بسم الله الرحمن الرحیم** او که یکا محمد امیر نام را  
 و دیگری امیر عبد الله و دیگری امیر عبد الرزاق و در خدمت سلطان  
 ابوسعید میبودند و چندی امیر عبد الرزاق کماندار بود و ساجاد پادشاه  
 در مقام تربیت او در آمده او را تحصیل مال کرمان فرستاد و

بلوغ خلیفہ از آن وجه تحصیل رسانیده در آن اشاعه قوت پادشاه  
 شنیده اعمال را متصرف شده بولایت خود رفت و در ایام  
 حاکم خراسان نزاع کرده او را بقتل آورد و بر و لازم شهر که  
 جمعیت کرده بر سر حاکم روده حاکم مجبور شده لشکر بر سر ایشان  
 فرستاد و ایشان غالب شده بر سر حاکم رفتند و او را بقتل  
 آوردند و داری بر سر پای کرده دستارهای خود را بر آن آویختند  
 و ذل بر کشتن نهاده خود را بر سر پادشاه خواندند و بنزد او بعضی از  
 محاکم را بدست آورده بدین حکومت کردند و در ایام ایشان  
 حاکم بودند بدین ترتیب **خواجہ عبد الرزاق** بن خواجہ فضل الله **خواجہ**  
**وجید الدین** سعید بن خواجہ فضل الله **آق محمد آیت** بعد از او  
**کلو اسفندیار** و پسر از وی **خواجہ شمس الدین** بن فضل الله **خواجہ**  
**علی** بن شمس الدین **خواجہ بحر** بن حیدر که این **خواجہ ظہیر** کذاب

در ایام



که **آب بن خیدر** کرانی **پهلوان حید** قصاب که از قریه چشم  
 خواهر **لطف الله** سرسود **پهلوان حسن** را معاینه و آخرت  
 خواهر **علی** مؤید که خدمت امیر تیمور رفته ملازم شمر و مملکت  
 او را بدو باز گذاشت و خواهر در سفر ملازم او بود تا  
 در جنگ کردن کشته شد و شعله سر برادران فرو نشاند ابتدا  
 دولت سر برادران **۷۳۶** و اشتهای حکومت ایشان **۷۳۷**  
 چهار سال بعد **ذکر پادشاه صغیر آن امیر تیمور کورگان اولاد**  
**ایجاد او** ولادت او در شب **۷** شهریور  
**۷۳۹** مطابق سیحان بیل اتفاق افتاد و نسب او با چیک  
 خان بهم می پیوندد برین طریق **امیر تیمور** بنه امیر طراغانویان برادر  
 بر کل نویان بر امیر ایکنگر بر امیر آجیل بنه امیر قراجار که بفرمان  
 چکر خان جمعه الملک چغتای خان بود و او پسر سوغو خجی برادر

ایمان

امیر اراجیر بر لاس که او باقی بود و مسویند و او پسر  
 قاجریا بهادر بن توخته **خانست** که نسب امیر تیمور با چکر خان  
 بهم می پیوندد اولاد امیر قراجار که اجداد امیر تیمور باشند بعد از  
 پدر چهار در میان اخفا و چیکر خان خلاف اشغال بولایه قندهار  
 کسر که شهر سبزگویند رفته متوکل شدند و سلا بعد نسل ارجا  
 پادشاهان حکومت اینجا منصوب بودند و در اوایل که خان  
 خان از اخفا و چغتای خان **پادشاه اولاد** ولایت بود مردم از  
 بد او طول و امر آن خوف بودند امیر قزغنی که از اعظم امرای چغتای  
 بود با اتفاق امیر غار ان باغ شدند و او را کشند و امیر قزغنی  
 حاکم امیل و الوسر شد و بعد از امیر قزغنی امیر عبدالعزیز  
 او نشست و بعد از او امیر حسین سر حاکم الوسر شد و امیر تیمور  
 در سن **۶۹** سالگی خلفه امیر حسین را بخوانست و بکوران شهنشاه

۱۰۰











بن بر محمد بن جهمانیک که حکم شاه خ چند گاه حکومت نم کرد **میرزا**  
**پیر محمد** بن محمد بن جهمانیک که حکم بد و ایام فارس بود و بعد از و سکد  
خطبه بنام خود کرد و بر سر کرمان رفت و در آنسو کشته شد  
**میرزا اسم** بن محمد بن جهمانیک بعد از برادر حکومت فارس کرد و **میرزا**  
**بایقو** بن محمد بن جهمانیک که حاکم اصفهان بود **میرزا اسیر** بن محمد بن جهمانیک که حاکم  
همدان و لرستان و در خرمین بود **میرزا احمد** بن محمد بن جهمانیک  
زمان **میرزا** بایقو و ایام فارس بود و بعد از و دعوی سلطنت کرده است  
سلطان ابو سعید کشته شد **میرزا ابیجیل** بن **میرزا** شاه که در کرمان  
مکود شد و چهار سال در سمرقند پادشاه کرد بن **میرزا**  
که حکم شاه خ حاکم ری بود **میرزا الک** بن **میرزا** بعد از پدر حاکم  
بود **میرزا الف یک** بن شاه خ که سابقا در کرمان کشته شد که در سمرقند و  
حکم پدر حاکم بود و بعد از فوت پدر به دست پسر خود عبداللطیف کشته شد

**میرزا ابیسنفر** بن شاه خ که حکومت نمود و استر اباد است  
و در زمان حیات پدر فوت شد **میرزا ابراهیم** بن شاه خ بعد از  
امکند که حکم بد و ایام فارس شد و در زمان حیات پدر فوت شد **میرزا**  
**سیور** بن شاه خ که حکم بد و ایام فارس شد و در زمان حیات پدر فوت شد  
کامل و غیره و **میرزا** در وقت و او نیز در ایام حیات پدر فوت شد  
بافت **میرزا اسطغان** بن **میرزا** سیور بن شاه خ که فوت پدر حکم  
بعد جانشین پدر شد **میرزا اسطغان** بن **میرزا** ابیسنفر که حکم بد  
حاکم ری و قزوین و سلطانیه بود و خود بر سر همدان و اصفهان و  
فارس رفت و بکشت و شاه خ بد فتح ادب و اوقاد و در حدود  
ری وفات یافت **میرزا احمد** بن **میرزا** ابراهیم سلطان بعد از فوت  
پدر حکم بد حکومت فارس داشت و از دست **میرزا** اسطغان  
مکود کشته شد و در وقت و از آنجا **میرزا** الف یک رفت

میرزا ابیسنفر  
میرزا ابیسنفر  
میرزا ابیسنفر



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

و بعد از قتل مرزا ابوالفتح میرزا عبداللطیف پادشاه  
و بدست سلطان ابوسعید کشته شد **مرزا علی الله** پسر مرزا ابوسعید  
که در هرات جانشین جد بود و چهره خرم و خوش بود و بسیار  
نخست اما میرزا ابوسعید و مستویا شده کاری نداشت  
**میرزا ابوسعید** پسر میرزا ابوسعید در محل فوت شاه خیمه راه  
داد و در باران رانان کرده با ستر امانت و انجا خروج  
کرد و بر تمام خراسان و عراق و ماوراءالنهر مستویا شد **میرزا**  
**عبداللطیف** پسر ابوالفتح پیک در زمان پدر حکم او حاکم بلخ بود  
از فوت پدر پشیمان و در دست نوکران برادر مقتول رسید  
**میرزا شاه محمود** پسر میرزا ابوسعید علاءالدوله بعد از پدر  
نخست و در آن اوان جهان شاه که تمام عراق و فارس  
و خراسان گرفته بود و هرات آمد و بر و طغر یافت **سلطان**

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

**ابوسعید** پسر میرزا سلطان محمد پسر میرزا ابوسعید که با ابوالفتح پیک  
بعد از قتل او بدست رفت و بماند او ابو الفتح خان پادشاه او  
بر سر میرزا عبداللہ رفت و مستویا شد و در **۸۶۴** هجری  
و ماوراءالنهر و خراسان را مسخر کرد و با جهان شاه صلح نمود  
و بعد از جهان شاه عراق و فارس را هم تصرف کرد و بماند  
رفته قساق کرد و از تنگ آذوقه و بسیاری بارندگی که در دوی او  
از هم پاشید و بدست حسن پیک در **۸۷۳** هجری کشته شد  
**میرزا یادگار محمد** پسر میرزا سلطان محمد پسر میرزا ابوسعید  
در حین که حسن پیک بر جهان شاه غالب شد او در اردو  
جهان شاه بود و گرفتار شد و بعد از قتل سلطان **ابوسعید**  
حسن پیک لشکر هرات او کرده روانه خراسان نمود و بر سر  
سلطان حسین میرزا رفته مسلط شد و بر تخت هرات

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين



و بعین مشورت شمس و سلطان خیر میرزا عاقل بر سر او رفتند و او را  
 بقتل رسانیدند **سلطان حسین میرزا** نیز منصور میرزای بنیاد بقرای  
 بن عمر شش ساله در بیابان خوارزم و غیره قراق بود تا آنکه بر  
 استر ابله استیلا یافت و حاکم انجرا را که منصوب جهانش بود  
 بقتل آورد و بعد از او آنکه سلطان ابو سعید هدایت رفت و در  
 سنه ۸۷۳ بر تخت نشست و بعد از قتل مادر کار محمد مستقل شد و در  
 سنه ۹۱۱ وفات یافت **بیج الزمان میرزا** نیز سلطان خیر میرزا  
 و **نظر حسین میرزا** را در شریک اتفاق بر تخت نشاند و با هم  
 دختر اسان سوره به شمس و سبک خان او را یک فرستادند و آن  
 خراسان را از ایشان گرفت و بیج الزمان میرزا با پسر شمس درگاه  
 شاه خجست مکان شاه اسمعیل آمد **میرزا سلطان احمد** نیز سلطان ابو  
 سعید از پدر در سر قندباد شاه شد و با سلطان حسین میرزا ساخته فر

سلطان حسین میرزا  
 در قتل او شرکت داشت  
 و کما

افتاد و تحت سر بجاقت سلطنت کرد **میرزا علی شمس** نیز سلطان  
 ابو سعید در زمان پدر و ایل فرغانه و اند خود بود و بعد از پدر بطوار  
 سلطنت قیام نمود و با کما برادران تاخت میکرد تا در سر  
 از نام کمترین خانه افتاده فوت شد **میرزا پادشاه** نیز عمر شش بعد از پدر  
 بمقام سلطنت نشست و بر سر قند استیلا یافت اما بحیل و تزویر  
 سبک خان آتولایر اکتفا داشته بکابل رفت و بعد از فوت سبک  
 باز با در او انفر رفت و حبس حکم شاه غفران پناه شاه اسمعیل شاه  
 سلطان افشار و احمد سلطان صوفی را غلبه داد و رسید سر قند و بخارا  
 را گرفت و بعد از رجعت نزد پسر او رنگ عود نمود و شکست برادر  
 با برافتاد و بجانب قندباد رفته مسخر کرد و مرتبه مرتبه اند رانج غوده  
**امامون پادشاه** نیز با پادشاه در عهد پدر و ایل بدخشان بود و  
 از پدر بعد رفته بخت سلطنت نشست و فردا کما مران برادر شمس



با او سازعت کرد و شیر خان افغان فرصت یافته لشکر بر سر  
 کشید و غلبه کرد و هاینر پادشاه پناه بندرگاه شاه جت آرمک  
 شاططه سب آورد و لشکر همراه برده هند را مسخر ساخت و در آن  
 اوان از بام قصر افتاده در گذشت **جلال الدین** که سر هاینر  
 بعد از پدر مالک ملک شرو و بسیاری از شهرهای هند را بر ملک  
 موروث افرو و در دج سده ۱۰۱۴ اوفات یافت **شاه سلیم**  
 بن جلال الدین که بعد از پدر پادشاه شرو و او پادشاه  
 بود و لا تشو در چهارشنبه هفتم ربيع الاول سده ۹۷۶  
 میزان **الد** در جم و اقع **شاه سلیمان** بن شاه سلیم بعد از قو  
 پر و وارث ملک شد و اهل که سده ۱۰۵۰ است پادشاه  
 با استقلال هند و ستانست **دکتر محلی از احوال سلاطین و احوال**  
 در زمان الب ارسلان بن جعفر یک بن میکا یل بر سب

دکتر محلی از احوال  
 سلاطین و احوال

قتلش را بر ایل بن سلیق در ری بآلب ارسلان باغ کردند  
 الب ارسلان در سده ۹۷۶ ازین بود بر سب او ایلغار کردند و در  
 دافغان جنگ واقع شد و قتلش در معرکه گشته شد الب ارسلان  
 خواست که قصد فرزدان او کند و او به نظام الملک مانع شد  
 و سلیمان بن قتلش را بنحی که خواستام فرستاد و **سلیمان قتلش** سده ۹۷۶  
 انطاکیه را بدست آورد اما زود گشته شد و سلطان ملک ۱۰  
 او را به سر قتلش ارسلان داد و **فتح ارسلان** بن سلیمان با و کلبیان  
 جنگهای معصب کرد و همه جا غالب شد و ولایت بسیار بدست  
 آورد و آخر در آب عقی شد **فتح ارسلان** بن سب و از بعد فتح ارسلان  
 بن سلیمان در قونیة ریخت نشست و دختر ناصر عباس را خواست  
 و استقلال تمام یافت **دکتر الدین سلیمان** بن فتح ارسلان بعد  
 پادشاه شد و او بسیار عادل و باهت بود و بعد از او **فتح ارسلان**



بر سبلان بر تخت نشست و چون طفل بود **غیاث الدین محمد** که پسر **کلیس** از  
 که از ترس برادر بفرست که بخت بود باز آمد و برادر را زاده را گرفته  
 در قلعه حبس کرد و خود با و نشاءه شد و انطاکیه را از قزق گرفت  
 و بر سر استنول رفته در غزای قزق کشته شد و او را پسر بود  
**غزالدین کیکاووس** بعد از پدر چند سال حاکم بود و در گذشت  
**علاء الدین کیکاووس** بجای برادر بر تخت نشست و او کامکار ترین  
 این طبقه بود و در زمان او بر قلاهم مفتوح شد و بعد از او **غیاث الدین**  
**کلیس** پسر او قائم مقام شد و خلطه چند کرد بدان جهت دولت  
 ایشان در زمان تملک شد و بعد از او **غزالدین کیکاووس** بجای پسر  
 نشست و کسر پیش قایم فرستاده بر بلخ یا سم خود حاکم کرد  
 این موجب نزاع برادران شد و قتلها روی داد و پسر از  
 وی **تیمور** حاکم گشت و بعد از وی **غیاث الدین محمد** که پسر او

**غیاث الدین محمد** و بعد از او **علاء الدین محمد** که پسر او  
 حکومت کردند و در سنه ۶۸۰ دولت ایشان منتهی شد و در سلطنت  
 این پادشاه بسلامت امان منتقل شد **سلطان آل عثمان**  
**مشاء دولت** این جدا احوال ایشان در قزاق جنگی خان از مردمان  
 با خیل خود متوجه روم شده در آنجا و بجای ره کفار استغفار  
 و پسر از چند گاه از آما سیه رجعت کرده بجای حلب آمده و  
 که از فرات بگذرد در آب عرق شد و او را سه پسر بود و پسر  
 بجم مراجعت نمودند و از طفل از برادران خلف نموده در روم  
 مانده مدتی جنگ کفار استغفار داشت و از و سه پسر رسید  
 رسید سار و بند و کند و ز غمان از طفل سار و بند را بخت  
 سلطان علاء الدین کیکاووس سلجوقی فرستاد و بواسطه رسیدی که او  
 قبول نام یافته سلطان قراحصار و بلجک و طویلاخ و غیره بدست



قتل و بلاق داد و سلطان متوجه دفع کفار گردیده سفارش  
 اندو با ولاد ارطغرل فرمود و ایشان در آن سرحد جنگهای مدا  
 کردند تا آنکه ارطغرل فوت شده عثمان بجای پدر سرور قوم  
 و در سنه ۶۷۷ هجری هجرت سلاجقه بنهایت رسید بر بعضی از آن  
 دیار مستول شده ابتدای هجرت ایشان را ازین تاریخ کردند  
 چنانکه بدو عثمانیه را تاریخ یافته اند و این سلاطین بدین ترتیب  
 یاد شده اند **اوزخان** بر عثمان کشته بر سه و بعضی از ولایات  
 بات کرد **سلطان محمد غازی** بر اوزخان که او در نزد کونیه و کرم  
 ایط و حمید ایط و یک شهر و آق شهر و دیگر بلاد را مفتوح و مسخر  
 ساخت و علامان کسب را از انظار ساخته نیکوئی نام نهاد **ایلدز**  
**بایزید** بر سلطان محمد که بغایت غیور و قهار و جبار بود و با فک  
 جنگها کرده بطریق برقی خود را بر سپاه دشمن میزد و بدر جهت

بایلدز هم که بجز رفت لقب شهر و با او میجو جنگ کرده گرفتار  
 و در حبس بود **امیر سلطان** بن بایزید که بعد از رجعت امیر تور پاد  
 شد **سلطان محمد** بر بایزید که از فتح که امیر تور بر سر گرفته بگوهرها  
 دور دست رفت و آخر او را با برادران مجاریات رود داد و  
 غالب آمد و جبرشکتهای شکست خورده و فتح ولایت روم ایط و  
 دیگر بلاد کرد **سلطان محمد** بر سلطان محمد که بعد از بنیت و چهار سال  
 که پادشاه کرد تخت و تاج را بر سر گذاشته که شهر گیر تا وفات  
 یافت **سلطان محمد** بر سلطان محمد که پادشاه را و را بجای خود  
 نشاند و فتح قسطنطنیه نمود او را بدین سبب فاتح لقب کردند  
 و در چهار سنه ۸۵۷ هجری لایق و وفات نمود و او را  
 و عالم پرورد بود **سلطان بایزید** بن سلطان محمد که قتل و  
 ولایت بسیار از فرنگ گرفت **سلطان سلیم** بر سلطان بایزید

بایلدز



سیدان سلطان نزار خان

که فتح مهر کرد و در حرمین شریفین خطبه بنام او خواندند **سلطان**  
**سلیم** نایب السلطان سلیم که پادشاه جنت آرا امکاه شاه طهماسب  
 میگرد **سلطان** **فرمان** بنی سلطان سلیمان **سلطان نزار** که پادشاه  
 جنت مکان شاه عباس در اول حال میگرد و در سنه ۱۰۰۳  
 فوت شد **سلطان محمد خان** بعد از پادشاه شاهرخ  
 که شد **سلطان احمد** بجای او نشست و بعد از چندی فوت  
**سلطان مصطفی** پادشاه گردید و چهره میگذرد و برانده است  
 او را بر طرف کردند **سلطان عثمان** و در سلطان احمد را بجای  
 او نشست و در سنه ۱۰۰۳ او فات کرد و کبر و بیک بود باز **سلطان**  
**مصطفی** بخود را پادشاه کردند و در سنه ۱۰۳۲ **سلطان نزار** و در سلطان  
 احمد را که طفل بود پادشاه کردند و او در شعبان سنه ۱۰۴۸ بغداد  
 را گرفته قتل عام کرد و در سنه ۱۰۴۹ او فات یافت **سلطان**

**ابراهیم** و در سلطان احمد بعد از پادشاه شاهرخ پادشاه جنت آرا  
 شد و در سنه ۱۰۹۵ بنی بگری بر سر او هجوم آورده او را قتل  
 آوردند **سلطان محمد** بر سلطان ابراهیم که در سنه ۱۰۳۹ در سنه  
 بجای او نشست و در ذکر بجای از احوال پادشاهان و بنی بگری  
**ابو الحسین خان** بهر دولت سیاه پویش از ابراهیم و در سنه ۱۰۳۹  
 بر ابراهیم خواجه بهر توفیقای بهر بلغان بنی شیبانی بنی خوجیان بهر حکم خان  
 از دست بخوار زم ایضا کرده میرزا ابراهیم که از جانب شاه  
 دلا انجام بود اخراج نموده پادشاه شاهرخ پادشاه دست بود  
 و بعد از او **شیخ حیدر خان** بهر ابو الحسین خان بجای پدر نشست و بعد از  
**شیخ خان** بهر ابراهیم سلطان بهر ابو الحسین خان که نام اصل او  
 محمد خان بود پادشاه شاهرخ در سنه ۹۰۲ بر ماوراء النهر استیلا  
 یافت و بعد از سلطان حسین مرزا بر خراسان هم دست یافت



و در سنه ۹۱۶ شاه جنت مکان شاه اسمعیل بهادر خان  
 بدیع او توجہ فرمود و در حد و مرز جنگ واقع شد و او کشته شد  
 و تمام خراسان تحت تصرف شاه عالم پناه درآمد و بعد از او  
**جکونجی خان** بر ابو انجیر خان چند روزی پادشاه شد و با  
 عفران پناه جنگ کرده شکست خورد و بهادر را از شهر رفت و  
 بعد از او **ابو سعید خان** بر حکومت خان پادشاه شد و بعد از او **عبد**  
**خان** بر محمود سلطان بر ابو انجیر خان پادشاه نشست و در آن  
 شاه جنت مکان شاه طهماسب مکرر بخراسان آمد و هر مرتبه  
 توجہ را بابت جاه و جلال برانصوب میسید فرار می نمود تا او  
 یافت و بعد از وی **عبد الله خان** بر حکومت خان سید بود  
 سنه ۹۴۴ در گذشت **عبد اللطیف خان** بر حکومت خان پسر  
 سلطنت رسید و در سنه ۹۹۹ فوت شد و بعد از او **براقی خان**

بر شوکت سلطان پسر ابو انجیر خان پادشاه شد و در سنه ۹۹۹ بمقام  
 دیگر رفت **پیر محمد خان** بر عایه سلطان پسر خواجہ محمد اعلی و ولد ابو  
 خان پادشاه شد و بعد از چند روز **عبد الله سلطان** و **عبد الله**  
 پسران اسکندر خان را پادشاه نشاندند و به تصرفه عیانت  
 پیر محمد خان دست از حکومت کشید و در سنه وفات یافت  
**عبد الله خان** ولد اسکندر خان با استقلال پادشاه شد و چون  
 بر خراسان استیلا یافت هر اتراب قلیا بای کوکلتا سرور آمد  
 و خوف و باختر را بر او بر محمد خان ولد عایه یک سلطان مشهور  
 خان که پیشتر زاده او بود داد و جای یک سلطان ولد دین محمد  
 خان از پادشاه را داد بای مشیر خان است و از اولاد دیگر خان شکر  
 با در او انرا مرده بود و پیشتر **عبد الله خان** را خواسته از و بر  
 بهم رسید بنیم خان و باقر خان و ولد محمد خان انصیب **عبد الله خان**



درم ضرورت در سنه ۱۰۰۵ قلیا باراک صدر را بود از هرات طلب نمود  
 و در آن اوان فوت **شیر علی المومنین خان** پسر عبد الله خان پادشاه  
 شده قلیا بار را بقتل آورد و در مقام قتل بغير از امر ای او بکینه بود  
 مجرّم شده شجر را بدان داشتند که تیری بعد از الحوسه زده او را بقتل  
**تیمرخان** بنز حایا بیک سلطان جبر را اتر اخایا ویر تصرف کرد و اتفاقا  
 در آن اوان شاه عالم پناه شاه جهان شجاع خراسان بودند که او بیک  
 که در تمام خراسان بودند و در هرات بر سر تیمرخان جمع آمده او را پادشاه  
 و او بکشت سپاه مغور شده از هرات بر قهر آمد و با او آب کف  
 جنگ رو برو کرده کشته شرو و کشته شد و در پنج بر با قهر خان برادر او  
 جمع آمدند و در سنه ۱۰۰۷ او بکینه **باقی خان** را پادشاه کردند و او در قهر  
 سنه ۱۰۰۴ وفات یافت و بعد از او **ولیعده خان** برادر دیکر او بجای  
 برادران بر تخت نشست و در سنه ۱۰۱۰ امام قلی خان و نذر محمد خان سر

تیمرخان بر عزم خروج کردند و او پناه بدرگاه جهان پناه جهانگیر  
 و در جوانی در سنه ۱۰۱۴ شاه عالم پناه با ستمدار  
 او رفت و باغزار و احترام تمام با صفتان در آوردند و در بار  
 ریح الله با ترمه ولایت خود شد و حسب الامر للاعلا مقور شد که خبر  
 از هرات که منصوره او را ولایت خود رسانیده بر تخت نشست  
 بنوعی که مقور شده بود بعد آمد و بعد از نسیل مطلوب که بخارا  
 تصرف نموده بودند که قریب شورش را مقرر فرموده بر سر کشید  
 رفت و او را شکسته بقتل آوردند **امام قلی** بعد از قتل و  
 محمد خان پادشاه نشست **نذر محمد خان** که برادر کوچک بود خان  
 پنج شرو و در سنه ۱۰۹۲ برادران در بخارا و پنج پادشاه کردند  
 نادر را بنوخت که چشم امام قلی خان آب سپاه آورده باطل  
 شدند و محمد خان برادر شورش را طلبیده که چشم فروزدی تمام ارم

چهار سال بنام امیر



و تن و فتن مهلات با شما پسر و چهره ندر محمد خان بخارا رسید  
 صلاح جهان دیدن که ملک را برادر کردار شده بسفر حج رود  
 در سنه ۱۱۰۹ امام قلیخان بقصد سفر کعبه بایران آمد و در  
 ملاقات پادشاه صاحبقران شاه عباس شاهی شایسته شرف شد  
 او شاه عالم پناه استقبال و اعزاز فرموده بعد از چند روز  
 با عراز هر چه تا مقرر روانه مکه معظمه نمودند و بعد از حج در وقت  
 مراجعت در مدینه طیبه وفات یافت و در اینجا مدفون شد  
**عبد العزیز خان** ولد ندر محمد خان بلخ از پسر طایفه با  
 نولد و پسران پدر ریخته از وجود او خبر و بعضی اماره که  
 پدر را خبر نمودند بر سر سر حجت آمدند و ندر محمد خان خلیف شد  
 بیخ آمد و اینجا کسر نزد سلطان خرم پادشاه هند فرستاد  
 که ملک طایفه و پادشاه هند مراد بخش پسر خود را با بشکوی کران

بر سر بخارستان و ندر محمد خان عاقل را که ایشان اراده تصرف بخارستان  
 ناکند بفرستاد و اخل بخارستان دست بتاخت و تاراج بر آوردند و ندر محمد  
 خان از دروازه دیگر با قلی پسر فرزند از پیراهن برآمد و از اینجا پناه  
 بهرگاه شاه عالم پناه آورده و در دار السلطنه افغانستان خواب  
 با استقبال او متوجه شده و در اینجا تمام در پست و ششم شاهی ۱۰۹۶  
 داخل شدند و در بیستم شهر رمضان سنه مذکوره روانه ولایت خود شد  
 و مقرر شد که امرای خراسان اعداد او نموده او را بمکان خود رسانند و چنانچه  
 خبر بشکند ندر رسید بخارستان را خلیف کرده مراجعت نمودند و در نیم شهر رمضان  
 سنه ۱۰۹۷ ندر محمد خان داخل بخارستان و حالت تحریر که شهر سنه ۱۰۹۸  
 ندر محمد خان در بخارستان و بعد از آن در بخارا و در بخارا و در بخارا  
 الامرای او از یک و بعد از آن در بخارا و در بخارا و در بخارا  
**احوال سلاطین قزاقین که ایشان را بارانی نیز گویند**



ترکمان بنفرانج که مقدم او بنای خود بود و در حد و از آن مردم و عا  
 بر مبرود و ایرتمور در او ایاد که بر سر سر راه ایران خود در کجای کوه  
 او شد که جماعت ترکمان دست بر آورده قوافل حجاز و غیره را با  
 برسانند لشکر بار سرایشان فرستاد ایشان که نخته بنایه بایلد مردم  
 بردند و چهره بایلد مردم بایرید که قنار سرایشان فرصت یافته دست  
 تسلط بر اموال و اسباب میمان تغییر بر در آورده غنیمت فراوان  
 گرفتند و از ساحل آب فرات روی به بیت نهادند و در جبال  
 و بیابان به بیت فرار کردند و احشام ترا که بعضی قبایل اعراب را  
 بمطاعت خود دعوت کردند و گروهی را بنوه از هر طایفه بر سر ایشان  
 حج شدند و در آن اوان سلطان احمد جلایر حاکم بغداد بود و خلده  
 محار را سلطان طاهر پسر خود داده بود و پسر را بعضی از اعراس حله  
 بر پدر خرجه نمود و سلطان احمد کسر فرستاده از قزاقیوسف کو

طلید و او بکوک سلطان آمده با اتفاق با طاهر جنگ کردند و طاهر  
 شکست خورده کشته شد و اموال فراوان بدست ترا که در آمد و بعد  
 بعد سلطان احمد طبع کردند و او خبردار شده بغداد را گرفت و قزاقیوسف  
 بنفاهمه از عقب آمده داخل بغداد شد و شهر را تسخیر کرد و سلطان  
 احمد بجانب شام رفت و قزاقیوسف بر تمام عراق عرب مستول شد  
 و چهره امیرزاده رستم با امرای امیر تیمور متوجه نسیج بغداد شدند و قزاقیوسف  
 فرار کرده شام رفت و از آنجا به مصر رفت و پادشاه مصر شکست خاطر  
 امیر تیمور ایشان را گرفته مجبور ساخت و بعد از فوت امیر تیمور ایشان  
 خلاصه داده جمعی از مردم ایشان که مشغول شده بودند باز بر سر  
 حج کشند و در مجلس با هم شرط کردند که مشغول باشند و سلطان احمد  
 متوجه بغداد شد و قزاقیوسف بولایت خود رفت با و بر با محان و بعد  
 از تسلط سلطان احمد بر بغداد و قزاقیوسف بر آورد با بجان سلطان



احمد تغیر نمود کرده لشکر بر سر قرا یوسف کشید و در مدو و بزرگیت  
 او کشته شد و قرا یوسف عراق و بر این شهر و سر و اولاد او  
 تربیت سلطنت کردند **قرا یوسف** سر قرا **قرا غیاث** بن قرا یوسف  
 که در تبرستان در روز با بجان بر سر او آمده با او محاربه کرد و در  
 آخر هانت برادرش محمد مت شاهرخ آمد و شاهرخ او را با بجان  
 با و داد **جهان شاه** بن قرا یوسف که حقیق خلعت داشت و در غایت  
 شاهرخ بر زاده اسکندر بر سر هانت آمده حربه عظیم کرد و شکست  
 خورده و شاه قباد پسر اسکندر پدر را بکشت و هانت برادر  
 زاده را بخون برادر بقتل آورد و در سنه ۸۱۴ با استقلال باد  
 شد و بعد از فوت مرزا شاهرخ تمام عراق و فارس را تصرف نمود  
 و خراسان رفته بهرات سرول کرد و در اینجا با سلطان ابوسعید  
 صلح کرده خراسان را با و گذاشت و عراق و فارس را و در با بجان

و دیار بکر و بعضی از آن بلاد را داشت و در سنه ۸۷۲ حسن پادشاه  
 غافل بر سر او آمده او را بقتل آورد **حسن ملی** بر هانت که با مر  
 مجبور بود و بعد از قضیه پدر خلاص شد و خرابی پدر را بر سر کشت  
 و قریب یکصد و بیست هزار کس از ازل سوار کرد و برادر و زن  
 پدر را که عورتی خیر بود بقتل رسانید و در خوی در برابر حسن بیک آمد  
 و حسن بیک لشکری بدان عظمت را ویران ساخت و او را کشته  
 بنهر سلطان ابوسعید رفت و در واقع سلطان ابوسعید که کشته به  
 رفت و در اینجا کشته شد و دولت قرا توینلو به و مشهور شد **در کجلی**  
**احوال پادشاهان آق قویونلو که بایندری** که یک از اجداد او  
 بایندر نام داشت و بان اعتبار این طبقه را بایندری گویند  
**سلطان حسن بیک** بن علی بیک بن قرا عثمان ابا محمد از حاکم  
 محمود دیار بکر و جدش از شجاعت شهر بود و چهار اسکندر بن



فرایوسف از میرزا شاهرخ فراد نمود بود قراعتان سر راه برادر  
 در آشنای حرب قراعتان از اسباب افتاده سر شمر خوج شد  
 اورا با زرن الر دم بردند در اینجا وفات یافت و اینجا دفن شد  
 و بعد از مراجعت میرزا شاهرخ اسکندر چمر نازرن الر دم رسید  
 قراعتان را از کور پسر فرستاده سر شمر ابریده بفرستاد و  
 خصومت در میان این دو طایفه بود تا لکه جهان به بفرستاد  
 ایشان متوجه شد و چمر انچه حسن بیک رسید که خود در اجماع  
 کرده و تراق شد و بر اطراف لشکر جهان به مراخت و همی که  
 رد بر ویر رسید خود را بخواص مستحکم می کشید تا جهان به بنیک  
 آمده بر گشت و در آشنای رجعت خبر حسن بیک رسید که  
 اردوی جهان به کوچ کرده بمنزل می رود و جهان به در عقب  
 با قلیله مانده میجواید و صباح از دنبال می رود و حسن بیک با شش

سوار ایغار کرد و چمر مجرای حوالگاهه اور رسید جهان به خبر  
 شده حرب در پیوست و در آن آشنای مجرای جهان به رسید  
 اورا بگشت و حسن بیک سر اورا نزد سلطان ابوسعید فرستاد  
 متوجه بورت قشلاق شد و بهار متوجه آذربایجان گشت و در  
 خوی بعفر از امرای حسن علیه جهان به از و روگردان شد  
 پسر حسن بیک آمدند و حسن علیه در جنگ کشته شد و حسن بیک  
 در آذربایجان پلا مانا ز عمر قرار گرفت در آن آشنای سلطان  
 ابوسعید عراق آمده متوجه آذربایجان شد و حسن بیک در آنجا  
 بود هر چند ایچلر فرستاد و منزل کرد فایده نداد و حسن بیک از  
 صلح ننوید شده با اطراف اردوی او ناخت بیکر و قتل و غارت  
 می نمود و از اطراف راه آمدند مردم و از و فرار و اردوی سلطان  
 بست تا آنکه در اردوی او شکستیم رسیده اسبان ایشان لاغر



شدند و از بسیاری بارندگی کوچ غرق شدند که نامه ضایع شد  
 و سلطان ابو سعید خواست که هیچ نامه حسن پیک را مرسد و  
 کوچ کرده در اردوی او نزول کرد و سلطان از میان بدر رفت  
 و جمعه او را تعاقب کرده بدست آوردند و کشته شد و حسن پیک  
 بر تاجران قزوین و فارس و آذربایجان استیلا یافت و در شب عید  
 قمر سنه ۸۸۴ وفات نمود و او پادشاه عادل رعیت پرور بود  
 و رسوم نیکو او بازماند و اولاد بدین ترتیب بعد از و سلطنت  
 کردند **سلطان خلیل** بن حسن پیک بعد از پدر بزرگوار نشست  
 و بنویس برادرش که با هم پدر و ایله دیار یک بود و خروج کرد  
 در ربیع الاول سنه ۸۸۵ بنما جنگ واقع شد و سلطان خلیل کشته  
 شد **یعقوب پیک** بن حسن پیک بعد از پدر بزرگوار نشست و در  
 بار دوم سنه ۸۸۶ وفات یافت **پسر میرزا** بن یعقوب

بعد از پدر پادشاه شرویان او و امرا از راه شد و بعضی از امرا  
 دستم پیک بر مقصود بهر حسن پیک را که در جسر بود بر سر آوردند  
 و پادشاه کردند و باینست که از نزد جد مادری خود شیردان رفت و از  
 و از اینجا لشکر گرفته در حدود رود چارستم پیک جنگ کرد و کشته شد  
**رستم پیک** بن مقصود پیک بن حسن پیک در سنه ۸۹۷ بنما جنگ  
 و محبت اتفاق امر در سنه ۹۰۲ بدست عمو زاده کشته شد **کود**  
**احمد** بن امیر لومحمد بن حسن پیک از روم برستم پیک خروج نمود و  
 میان ایشان جنگها شده رستم پیک مقتول شد و او بر تخت نشست  
 و چهره بعضی از امرا را گشت و بعضی دیگر از او برگشتند و در حواله  
 محارب واقع شد و بعد از یک سال که پادشاه کرده بود کشته شد  
**محمدی میرزا** بن رستم پیک که در این جنگ همراه کرده احمد بود  
 بعد از قتل او در عراق بنما نشست و الوند پیک برادر او که در



و یار بکر بود امر او را بسیار شادان گردانید و محمدی نیز زبانه بازیان  
 رفت به برادر غالب آمد و سلطان فرادین بن محبوب بیک در شیراز خود  
 کرد و محمدی نیز زبانه بازیان گردانید و در جوانی اصفهان جنگ کرد  
 و محمدی میرزا گشته شد در سنه **۹۰۵** **الوند بیک** به یوسف بیک  
 چهره از برادر شکست یافت به یار بکر بازگشت و بعد از قتل برادر  
 با در بایگان آمده بر تخت نشست و در سنه **۹۰۸** در شیراز شاهی  
 حضرت شاه عنوان بنیاد شاه اسماعیل با او مصاف داده او را  
 شکست و سرگردان بغداد کرد و از آنجا بدیار بکر و اردکان  
 بکر بجام آخرت رفت **سلطان مراد** بن یعقوب بعد از قتل  
 محمدی میرزا بر تخت نشست و الوند بیک بر سر او لشکر کشید و آخر  
 قرار بصلح شد که آذربایجان و دیار بکر با الوند بیک میز و عاریت  
 فارس را سلطان مراد و در سنه **۹۰۸** از شاه عنوان بنیاد

اسمعیل

اسمعیل شکست خورد به شیراز برگشت و از آنجا بغداد و دیار بکر رفت و او را  
 دیار بکر بروم رفت و به سلطان سلیم بیچ دیار بکر آمد و در آنجا گشته شد  
 سرش را بخدمت شاه عنوان بنیاد آورد و در دولت سلطان بنیاد ماند  
 شهر شیراز **ذکر جمعی از احوال پادشاهان صفوی و پان زبانه**  
**بدو مان بنوی** **شاه** علایق این پادشاهان بخدمت امام محمد باقر  
 بنامش بود چنانچه در کتب معبره مذکور است بدین ترتیب **ابو المنصور**  
**اسمعیل الصفوی الموسوی** **احمدی** **بهادر خان** **فاضل** **امیر** **الخوارزم**  
 بر سلطان حیدر بن سلطان حیدر سلطان شیخ ابراهیم بر سلطان  
 خواجیه علی بن سلطان صدر الدین موسی بن شیخ صفی الدین ابوالحسن  
 بن شیخ محمد بن شیخ صالح بن شیخ قطب الدین بن شیخ صالح بن  
 رسید بن محمد الحافظ بن عوض بن ابوالحسن بن فرزند شاه زبیر کلا  
 بن سید محمد بن سید نصر شاه بن سید حسن بن سید محمد بن سید



ابراهیم بن سید جعفر بن سید محمد بن سید اسمعیل بن سید احمد  
 بن سید محمد اعوان بن سید ابو محمد قاسم بن ابوالقاسم خرمی  
**الحامد لله موسی الکاظم علیه السلام** اول کسر از بنطبه علیه  
 که ولایت او در بیل نقل فرمودند سید میر و شاه زریز کلامت که  
 در اینجا عبادت و ریاضت مشغول بنمودند و از ایشان خوا  
 ظاهر میگرد مردم را هدایت و ارشاد میفرمودند و جمع کثیر  
 مقتصد و مریضند و خصوصاً نسبت بحضرت شیخ صدرالدین ابو  
 اسحق و اخفرت مرید شیخ را بدید بآند و او مرید سید جلال الدین  
 بزرگوار و او مرید شیخ شهاب الدین امیری و همچنین سلسله این مشایخ منتهی شد  
**حضرت شاه او بی علی مرتضی علیه السلام** و شیخ را بدید و خود را شیخ را  
 داده شیخ صدرالدین از او متولد شد و سلاطین و وزرا بخدمت شیخ  
 صدرالدین آمده از بركات ایشان استفاده فرمودند از آن جمله باد



صاحبقران امیر تیمور بعد از مراجعت از روم بخدمت ایشان رسید  
 التماس نمود که از چیزی طلب نمایند حضرت شیخ صدرالدین فرمود که  
 امیر ای که از روم با خود آورده بخدمت خود امیر تیمور را بجا عبادت  
 بخشد و آن جمع از آن روز بازار آمدن این خاندان ولایت شد  
**سلطان خواجہ علی مرتضی** شیخ صدرالدین بعد از بدار داده مکمل  
 فرمود و محفل مراجعت در بیت المقدس روح مقدس بجای فرمود  
 فرامید و در اینجا دفن شد و الحال مرقدش بمرکز شیخ العجم در اینجا  
 دارد و بعد از ایشان **سلطان جنید** برآمد ارشاد داشت  
 و غلبه میدان و از دحام خلایق در استان ایشان بمرتبه رسید  
 که جهانش که بآر شاه آن عصر بود توهم نموده فرمان داد که سلطان  
 جنید را از بیل سوزانده بمرجا که خلیفه توجه نماید و سلطان جنید  
 بالنسبه در باجمعه از سالکان مالک ارادت بجانب حلب و را



بکر شریف بردند و حسن پادشاه که در آنوقت وایه دیار بکر بود مقدم  
ایشان را بر خود مبارک دانسته آنچنانکه رعایت بود بتقدیم رسانید  
و قایل خود را در جبال کجای ایشان در آورده و سلطان چند از غربت ملول  
بویژه مراجعت فرمودند و جهان شاه ازین وصلت آزر تر شده ایمن برادر  
نکردن دفع اخفرت افتاد و ایشان چه منظره شدند با جمعی که در درگاه  
جمع بودند بنیت عزای هر کس متوجه سیروان شدند و سیروان شاه را  
گفته بمی ربه پسر آمد و در انشای حرب تیری بر مقتل سلطان امر به غیر  
شهادت رسید **سلطان حمید** پسر سلطان حمید که خلیفه راجه که  
بود بعد از پدر بقالچه ارشاد داشت و بعد از استیلا ی حسن یک بر  
جهان شاه و سلطان ابو سعید و تسلط بر تمام عراق و آذربایجان  
و فارس و کرمان کثرت اعتقاد و اخلاص را در سلطنته یکم حرم محرم  
بسلطه علیه منویر باعث آن شد که مصیبه خود علم شاه یکم را با سلطان

حمید و در سلک از وواج کشیده و آنحضرت را از آن ملتیس مکان  
سیر پسر حاصل شد **اول** سلطان علی پادشاه **دوم** ابراهیم پسر  
**سوم** سلطان شاه اسمعیل چهارم در خان و در اوایل که بغیوب  
بر خصل یک پادشاه شد سلطان حمید را که هوای عزای هر کس  
افتاده با جمعی از صوفیان متوجه سیروان شدند و حاکم سیروان که در آن  
در خانه بغیوب یک بود از دو کوک طلبیده و او چهار هزار سوار  
بعد از روانه فرستاد رخصت محاربه داد و در آن اوان سلطان  
حمید را از جانب شمال سیروان بجانب در بندر فتنه یکین دور  
قاپاداق مفتوح ساخته نزدیک بود که قلعه مسخر شود که سردار شاه  
با لشکر رسید و سلطان حمید را استقبال مخالفان شتافتند  
و آخر تیر سران محاربه دست داد و در آن انشای تیری بر مقتل آن  
آمده و غیر شهادت فایز شد و بعد از او **سلطان علی** پادشاه



که پسر بزرگ بود جماعت صوفیه و مريدان در درار لارشا دارند  
 دست بخت ما و دادند و بتوب بادشاه که انبغرا معلوم کرد بکيا  
 امر ارباب لشکری کران بار دپل فرستد تا سلطان علی بادشاه را  
 ببارادران گرفته بشیر از برده در قلعه اسطرخ متبدا شد و این  
 قریب چهار سال در آنجا موقوف بودند تا بتوب بادشاه وفات  
 کرد و بخت بادشاه هر رستم یک رسید شاهزادگان از قلعه پنهان  
 آورده در اراد و همراه خود داشت اما بتفرغ خود که از طوائف قریب  
 و جماعت صوفیه که نزد ایشان نرسد و چهره صوفیان غمناک نمیشد  
 رستم یک و این غموره قصد قتل شاهزادگان نمود و این از قصد  
 او خبر دار شده نیم سیر شود اردیلباشند و رستم یک یک از  
 امر اربان در دپل فرستاد و سلطان علی بادشاه در جنگ شهید شد  
 طغیانه شاه اسمعیل با ابراهیم مرزا بجانب کیلان رفتند **ابراهیم مرزا**



بعد از چندگاه که در کیلان بود بتغیر و خنج کرده بار دپل رفت  
 در آنجا با جل مو عود فوت شد و رستم یک مکررا که بکیلان طلب  
 شاه ملایک سپاه شاه اسمعیل فرستاد و کاکیا مرزا علیه حاکم کیلان  
 انواع خسارت و خرابی بخود راه داده قبول نمود و پنهان داشت  
 و گویند که آنحضرت را در درخت پنهان کرده و در حضور مردم رستم یک  
 قسم یاد کرد که او در زمین کیلان نیست تا آنکه آنحضرت بدولت  
 اقبال از کیلان خروج نمود **و کرم باد طلع آفتاب دولت خاقان**  
**مالکستان** این مو انظورشاه اسمعیل بهادر خان از مشرق اقبال  
 ولایت کثیر السعادت آنحضرت در روز شنبه بیست و پنجم شهر  
 رجب سنه ۹۹۳ بطلع عقرب اتفاق افتاد و چهره او آن طور  
 آفتاب بعد کثیر بر آفاق جهان نزدیک رسید و در او اسبط  
 محرم سنه ۹۹۳ از کیلان بغرم تسخیر ایران متوجه استار استوار شد



در آنجا فرموده در فصل بهار بر نارت قدوس العار فیروز رفت  
 و استمداد همت نموده لوائی جهانش با بصوب شیروان برآ  
 و در آن وقت هشتاد هزار غازیان نغرت فرجام در رکاب  
 ظفر انجام جمع آمده بودند و در **سنه ۹۰۴** فتح شیروان و قتل شروان  
 فرمود و چهارم خبر این فتح بالوندیک بن یوسف یک بر حسن یک  
 که پادشاه انصر بود رسید شکر جمع آورد و شاه اسمعیل نیز از  
 شیروان مراجعت نموده در شردر جنگ واقع شد و فتح از جانب  
 شاه دینار شاه شد و بعد از فتح بدار السلطنه تبریز نزل فرمود  
**سنه ۹۰۶** و در **سنه ۹۰۸** از تبریز بزم تسخیر عراق پیر فرستاد و در  
 دو شبه بیت و چهارم شهر و پنج **سنه ۹۰۹** در حدود همدان با  
 سلطان اراد بن یعقوب پادشاه بن حسن پادشاه قناباد صعب  
 روی نمود و سلطان اراد که نیت بر سر رفت و از آنجا بفرستاد و

شعبان در شیراز نزل فرموده خطبه شمس خواندند و قتل  
 در قم نمودند و بعد از فتح قلاع جلادیان و همدان و دو فیروز کو  
 و سبست جمع که در قلعه بر روی شاه بسته بودند قتل  
 در اصفهان شروان از آنجا بدار العبادیه نیز در فتح از پسر محمد که  
 در ایام قنرت بریزد و ابرقوه استیلا یافته بود گرفته و از آنجا  
 به پلیر رفته قتل بسیار کرده بصفایان آمدند و محمد حسن مراد  
 و لک سلطان خیز مرزا از پیر برنجیده بدرگاه جهان پناه آمده  
 و **سنه ۹۱۰** رفتند به عالم پناه برشت و حاکم آنجا بوقت  
 سرافراز گشت و چهارم امرای کیلان به پیر پسر متوفی شدند و کار کیا  
 مرزا اطلاع را که در دنیا حاکم ایشان بود گشتند شاه دینار شاه جای  
 را به پیر مرکار کیا احمد که در اردو بود بوقت کرده شکر همرا  
 فرمودند و کیلان فرستادند و در محل فرصت و خوشی بکیلا



امرای عام را بخون بر ریخت و مستقل شد و در زیر سلطه بجز  
در هرات و فغان و غلستان و غلستان ۹۱۲ شاه عالم بنام در غلستان  
فرموده جمع امرا را بر سر سارم کرد و فرستادند و ولایت او را  
بعضی کردان مقبول شدند و از امرا عبدی یک شاملو و سار و  
مهر دار تکلیف شدند و غلستان ۹۱۳ عصیان و رزیدن علایق  
زد القدر و لشکر فرستادن شاه بر سر او و کشته شدن اولاد او  
و قتل ایل ایشان و ابالت خان محمد ولد میرزا بیک استا جلو  
در دیار بکرو او را دران اودان فتوحات گوناگون در انجا داشت  
و داد و قتلان با بیه در غلستان افتاد و غلستان ۹۱۴ شاه  
دین پناه بفرمود تسخیر غلستان را در حرکت آمده بلاق همدان را  
مسکون با بیه فرمود و کسری در باریک بیک بر ناک و ابان بعد از  
فرستاده او را با بیلا دعوت فرمود و او را اول قبول نموده

آخر شبها شد و در ششم حادی انشا به ربابات جلال بغداد  
داخل شد و در یک یک و سلطان مراد فرار نموده تمام عراق غارت  
سفر شد و غلستان ۹۱۵ از راه کوه کیلیه سران آمدند و از انجا  
منوبه از با بکان شده تا سیروان و در بند بخراب در او زدند  
و غلستان حیدر را از تبرستان با و بیلی آوردند و نصب  
صدار ترابا بر سید شریف استرآبادی لایمسل سیرانی المان  
سخت فرمودند و از ان روز با و صدارت بفرستادند بدینکه  
فرستادند و غلستان ۹۱۶ بسمع با بیه رسید که شیبک خان او را بیک  
بر حراسان تسلط یافته بقصد زیارت و دفع او را بیک توهم فرمود  
و بیک در جواب او را در داد و شیبک خان کشته شد و تمام خراسان  
بصرف اولیای دولت در آمده و در هرات نزول فرمودند و غلستان  
۹۱۷ نوبه بکانبیل فرموده اکثر ان ولایت را تسخیر فرمودند



و بطحار بر ابرام پیک تر امانت داده مراجعت نمودند و قتل  
در قم کردند و در این سال سلطان از دست سلطان با برید از غم خود  
سلطان سلیم پادشاه روم فرار نموده بدرگاه جهان پناه آمد و حکام  
مازندران هم بدرگاه آمدند و مقرری انجا را بسط سران و نوا  
مقطع کرده مراجعت نمودند و **سنة ۹۱۷** فرستادن امیر بایرا  
خوایه الملقب بامیر نجم نایب که منصب و کالت سرافراز بود بآورد  
و جنگ کردن او با او زبکیده در دو فرسخ بجار او کشته شدند امیر نجم  
آمدن او زبک بخراسان و محاصره نمودن مرات استمعا  
اجبار و توجه نمودن رایات جاه و جلالت بخراسان و **سنة ۹۱۸**  
شدن او زبکیده توجه بواب اشرف بخراسان و کربخیزان و زک  
شاه عالم پناه بهنج و تقسیم الکای خراسان بقریبا سر و بطحار  
سلطان ار و ملو دادن و مراجعت و قتل در اصفهان

فرمودن و **سنة ۹۱۹** آمدن سلطان سلیم پادشاه روم باز  
با بکان و جنگ پادشاه شیبکان با سلطان سلیم و بدست  
شیر زدن و بر بخت عرابه را بدویم کردن و نقص محمد کردن رویا  
و ثوب انداختن و کشته شدن امیر عبدالیه یزدی وکیل السلطه  
که از اولاد سید نعمت احمد و بی بود و میر سید شریف سرانی صدر  
سید پیک کونده در نوب و شکست خوردن غازیان و بعد از  
شکست تا آخر عمر دیگر کسر نواب اشرفراخندان ندید و در حرا  
تخطی پداش و **سنة ۹۲۰** جهنم خبر خرابه خراسان بسط اشرف  
رسید سلطنت انجا را تا کنان آب آموید و تا سمنان بیاد  
دین پناه شاه طهماسب دارد و از بخت قدوم مبارک حاصل  
خراسان خوب آمد و مردم از قحط و غلا خلاص شدند و قتل  
در تبریز واقع شد و مطارت دیوان اعلیٰ میرزا شاه حسن



شقیقت شروند **سنة ۹۲۱** در سمنه بلاق و در تبریز شلاق  
 واقع شد و **سنة ۹۲۲** چهل و چهار کجری در دم رفته کوکاب **۹۲۷**  
 آورده بود شاه و نیز سیاه و دیو سلطان را بدفع او فرستادند  
 و **سنة ۹۲۳** دیو سلطان ایشان را بر هم زده مراجعت کرد  
 و چهل و چهار ای ماه زندان در دادای مال نکاهل میکردند بعد از  
 امر انور شر که چهار زندان رفته حکام انجا را با خراج و تحف  
 و هدایا در دار السلطنة اصفهان بیای بوسرا عطا شود و سار  
 و **سنة ۹۲۴** شلاق در تبریز فرمودند و ابراهیم سلطان صلیو  
 بناخت غریستان رفته الله را تاخت و قلعه را خراب کرد  
 بهرات باز آمد و **سنة ۹۲۵** شلاق در اصفهان فرمودند  
 و خبر فوت سلطان سلیم پادشاه روم آمد و **سنة ۹۲۶** شلاق  
 شلاق در تبریز و امیر خان موصلو از خدمت طهماسب

انجا اسنان آمده برف سجده شرف شد و پسر شاه جلال  
 که جملة الملک بود بدست پسر شاه قلاغب رکاب حاکم  
 و او را هم قضا صر فرمودند و **سنة ۹۲۸** شلاق در خجوا  
 واقع شد و شاه برف سجده شرف شده در حضر شد  
 و بعد زیارت بار و پیل آمدند و از انجا متوجه سراب شدند  
 و در کربوه صبا این نزول فرمودند و خراج اشرف متعیر شده  
 بنام شد و هیچ روزی شبه نوزدهم شهر رجب **سنة ۹۲۳** بجوار حجت  
 ایزدی بیوست اولاد ذکر و شمر چهار نفر اند اطهاسب مراد **۲**  
 بهرام مراد **۳** سام مراد **۴** الفاسر مراد اولاد انانث پنج نفر **۱**  
 خاش خانم **۲** برخان خانم **۳** سلطانم **۴** و نکبیس خانم **۵** شاه خب  
 خانم ذکر شده از احوال خان حجاج **طلی الله شاه طهماسب**  
 ولادت با سعادت اخفرت در قریه شهر با باد و مراد

در تبریز



در روز چهارشنبه پست و هشتم شهر رجب الحرام سنه ۹۱۴ بمطالع  
حکم جلوس ممنتانوس آخر و علی موسی پسر شاهر در کربوه خواجه  
بره در چهار روز و فات پدرش بفرستاده بود و هم رجب که سی سال  
ده سال و ششماه و پست و سه روز بود و بطلاق در سنند و مثلاً  
در تبریز فرمودند و سنه ۹۲۳ قتلان در تبریز شد و سیح بکیر اثر  
بنده شاه و ولایت طهاسب تعیین شد اتفاقاً تا رخ بود و سنه  
۹۲۴ قتلان در قزوین شد و کاک احمد حاکم کبکان بیهوش شرف  
بساط بوسه شرف شده مرخص گشت و جنگ تکلوا و اسنا جلو  
در بر سر مکرر واقع شود و سنه ۹۳۲ بخت استیلای عید  
اوزبک در بعضی از خراسان تا ساوچ بلاه فرمودند و بخت محاف  
امرای تکلوا و اسنا جلو در اوزبک بجان فسخ عیبت خراسان فرمود  
قتلان در قزوین کردند و سنه ۹۳۳ در بلاق خرقان سیح

سلاطنت شد جای پدر  
سرفراز

اشرف رسید که بعضی امای شاطو و افشار در بر و رکو به با او  
جنگ کرده کشته شده اند بنابرین کج بر کج متوجه خراسان  
شدند و در سنه ۹۳۴ در مابین حمام و مسجد نواب کلاب  
با عید خان اورنگ محاربه فرمودند و عید کشته شد و شکست  
بر او زبکیه افتاد و امر اتراک حسین خان شاطو داده متوجه بغداد  
و ذوالفقار مشهور بن خود سلطان کلهر را که حاکم بغداد بود کشته  
بغداد را محمد خان شرف الدین اعظم دادند و در سنه ۹۳۵ چون  
نواب اشرف متوجه بغداد شدند باز او زبکیه بر سر خراسان  
آمد و وجه این خبر را ردوی اعظم رسید و ایات جلال متوجه  
شد و او زبکیه که در عمر و محبت کرده بودند از استقامت خبر توجیه  
عالم از هم باسید و بمقام خود رفتند و شاه دین نیاه حکومت  
بر اتراکبهرام مرزای برادر خود داده بلکه او را نوازینان نکل



بر وجه فرمودند و از راه طبرستان و بر دهنوی اصفهان شدند و در  
 آنجا و سلاق فرمودند و **سنة ۹۳۶** از اصفهان بسلامت گشتند  
 فرمودند و امیرای شامو بسبب توبه که از جبهه سلطان تکلود داشتند  
 بر کردیک حیرخان بر سر او رفتند و او که بخت خود را بد و تمام انداخت  
 و ایشان او را تعاقب کردند و در درویشان پناه جگه در پناه  
 و حیرخان کشته شد و تکلوجمعیست کرده و امیرای ایشان جنگها شد  
 تا آنکه خواستند که شاه را بمیان خود برند و خاطر اشرف آرد  
 شده حکم بقتل تکلو فرمودند و بسیاری از ایشان کشته شدند  
 و بعضی بفرار رفتند و سلاق بهاییم در تبریز واقع شد و  
**سنة ۹۳۷** عیدخان اوزبک با لشکر بسیار به اتراب تکرار کرد و  
 یک ساله نیم ایام محاصره بود و شک و در هرات بر تبه رسید که مردم  
 سک و کر به خوردند و چهره خرم توبه نواب اعلا بهرات رسید و

راه فراد پسر گرفت و بهرام میرزا از محاصره خلاص شد و **سنة ۹۳۸**  
 شاه عالم بنام بهرات رفته جمع از عساکر را بهر جنبان فرستادند  
 برزایم را از ارباب هم برزای برادر ریکه دادند و اغر و افرخان را  
 کردند و در همیرواقعات از جمع نمایان توبه فرمودند و بسایک از جمع  
 قمارخانه و سرانجام و بیت اللطف انداخته نمایان افران و مو  
 و **سنة ۹۳۹** خزان سلطان سلیمان خواند کار روم بسلطانیه  
 رسید و با آنکه اقباب در عقب بود بر فر عظیم افتاده بود و  
 سر بام تبه شده بود که بسیاری از رومیان از سر بام رند و خواند  
 کوچ بر کوچ متوجه بغداد شد و محمد خان شرف الدین را که حکم بغداد  
 حسب الامر لایحه بغداد را گذاشته بر سفر رفت و خواند کار بغداد  
 نزول کرد و شاه دین شاه متوجه سلاق شدند و در روان سلاق  
 فرمودند و **سنة ۹۴۰** از روان مراجعت فرموده بسلطانیه آمدند



و خواند کار از بعد از خبر زانده از آنجا براه و آن مراجعت نمود  
 و پادشاه او را تعاقب نمود و جمعی که در و آن بودند و آنرا  
 گذاشته فرار نمودند و ولایت ارجیس و و آن مفتوح گردید  
 و آنرا به محمد سلطان صوفی اخلاص شوق فرمودند و تبریز را  
 فلاح کردند و در این اثنا خبر رسید که سام میرزا در راه  
 با خرسند بر سر قندمار رفت و چندی در آنجا ماند و بعد  
 خلیفه بهرات رفته بقیع آن مشغول شروع شده ۹۳۰ در  
 تبریز فلاح فرمودند و عید خان چیمه شمس را خلیفه بجا  
 میبرد آمد و زن خلیفه را نگاه داشت و صوفیای خلیفه  
 از بهرات بخار به او آمده گفته شمس و عید خان شمس و کدا  
 بهرات رفت و آنرا مشغول شروع شده ۹۳۰ در باب گاه  
 در تبریز خبر او زبک شنیده متوجه بهرات شدند و عید

از استماع این خبر هر آقا خاست کرده با و راهی رفت و شاه  
 بهرات آمده هر از آنجا خان داده متوجه قندمار سر و قندمار  
 گرفته بود و آن خان قاجار داده متوجه عراق شدند و به  
 ۹۳۰ کیا سلطان احمد فوت شد و میر عباس که صاحب <sup>خبا</sup>  
 بود خان احمد را به انگلیس بود بجا می بردند و نواب  
 اشرف بعد از دخول فروین در میان زمستان متوجه تبریز شد  
 و کامران میرزای پسر بابر پادشاه بر سر قندمار آمده بود  
 بود آن خان چیمه مقاومت با او نمی توانست کرد قندمار  
 سیرده متوجه درگاه شمس و محمد صاحب بنگر در استر آباد  
 شده که نزد عرقاقر سلطان عالم روم فرستاده که ملک  
 طلبد و در آخر بدست غازیان گرفتار شد و چندی در آنجا  
 رسید حبس آنکس بقیع رسید و به ۹۳۰ بسج اشرف رسید



لغت  
 که شاه رخ پسر سلطان فرخ که وایه سیر و انت چهر دم ای  
 نیز داعیان سیر و ان از سلوک او ملولند بنابرین القاب سیر را  
 برادر خود را بابا جعفر امرای سیر و ان فرستادند سیر را  
 پیغام فرستادند که ما قلعه بکسر سوای نواب اعلا می دهم از  
 رایات جاه و جلال متوجه انصوب شد و بعد از فتح سیر و  
 بالک سیر شغف فرمودند و **سنة ۹۴۵** هجری در تبریز فرمود  
 و خبر قوت عید خان او ربک رسید و عید خان امیر قباد خان  
 انار او شکست خوردن و کرختی را بیاورد خان دادن  
 و بهرام میرزا را بابا جعفر امرای ساخت کردستان فرستادند و  
 از جعفر تغییر واقع شده بود بعد از مراجعت ایشان از خبرها  
 سوار کرده بکشت عبرت در بازارها کرد اندند و **سنة ۹۴۶**  
 پنجاه هزار سوار از خواجگان روم روگردان شده برف سجده

مرف شدند و الکای بسالین و محمود آبا و سیر و ان بتول ایشان  
 شگفت شرو و ایات فتح آیات متوجه کرجستان شرو و کن را بجای  
 امیر و قیل شدند و لو ارساب بچیکل کرجته بدست نیامد و قیل  
 در تبریز واقع شرو و **سنة ۹۴۷** هجری در اوجان و سهند و قلا  
 در تبریز فرمودند و القاسم و محمد خان حاکم شکی در کاه جهان پناه  
 آمدند و در خست مراجعت یافتند و بعضی از امیر داری خلیفه  
 سلطان رو ملو بر سر قلعه لار جهان که در رستم دار واقعست  
 رفتند و ملک جهانگیر که در قلعه تحفن بود بر سر ایشان زحمت  
 و خلیفه در باغ نیز ردالو خوردن مشغول بود جمعی را بقتل آورد  
 خلیفه مراجعت نمودند و **سنة ۹۴۸** هجری الجبایان او ربک از  
 کنگر قمرای حاکم بخارا بد کاه جهان پناه آمدند و نواب اعلا  
 بخاراستان و در فلول رفته حکومت انجا را یافت و در اند و قلا



در قم فرمودند و سادات اسکو که در خدمت نواب اعلا تقی  
 را داشتند و هم از وکالت میزدند و مقرری که بولایت خود فرستادند  
 شوند و دیگر دخل را را میبردند اما سیور خالات ایشان  
 برقرار میبود و سنه ۹۴۹ میلادی میبود و کرازی بجای آنها  
 و هم از رفتن و چند روز از احراف میزایید و نزد حضرت  
 میبودند و قسلاقی در قزوین فرمودند و جمعی را بتاحات رسانیدند  
 و مقر نمودند و جمعی را بتاحات الواسطه و جمعی را برویه بکر جستان  
 آمده مغلوب شدند و درین محو فانی که خبر سو فرج اسفند  
 بجای استر اباد آمده بود از استعاج خبر صحت فرج شریف خا  
 و خاسر مراجعت نمود و سنه ۹۵۰ تا این پادشاه از هند بیا  
 بر گاه همان پناه آورده در ابر برف ملاقات اسفند شریف  
 رخصت زیارت شاه صفی علیده متوجه اردبیل شریف و بعد از

و نیز بر بزم اجعت فرمود و حبس حکم از لشکریان بیداد نمود  
 روانه شدند و سنه ۹۵۰ هجری عصبان القاسم میرزا را اسیر و  
 رسید و نواب اسفند از کجای اعلا را بنیضت او فرستاد  
 یاد غرور از سر بر میگرداند و جوابهای درشت گفت و بیا برین  
 نواب اسفند بر سر و القاسم میرزا را دانه نموده و والده و دیگر  
 را بتاحات بخد مت اسفند فرستاد و سنه ۹۵۰ در تبریز  
 نزل اجلال فرمودند و جمعی از امر ابا و والده القاسم میرزا همراه  
 کردند و ایشان در جواد بالقاسم میرزا رسیده و در اسکو  
 دادن که دیگر کالفت میگردانند و در پناه متوجه شریف و وقت  
 مراجعت متوجه تبریز و آن کردید و القاسم و همه کرده تاحات  
 چکر کس را بهانه ساخته فرار نمود و میرزا اسفند و از ابا سمیع  
 میرزا داده مراجعت فرمودند و سنه ۹۵۰ القاسم میرزا



از راه کوفه باستبول پسر سلطان سلیمان خواند کار روم رفت  
 و بران که از اولاد شیروان شاه بود بختک اسمعیل میرزا آمد  
 شگفت خورد و چهره اسمعیل میرزا را بختک خواند کار با القاسم  
 شنید شیروان را کذاشته بخدمت آمد و بران شیروان را منتظر  
 شد و به سنه **۹۹۴** سلطان تبریز آمد و در وقت برگشتن و از  
 تصرف کرد و القاسم میرزا با ششصد سوار از راه کردستان  
 بعد از فرستادن او از اینجا بقم و کاشان و اصفهان آمد و مردم اصفهان  
 در شهر بروی او پشند و او متوجه قاهره شد و از اینجا بغداد رفت  
 و نواب اشرف شیروان را بعد از مدتی دلاویز عراق آمد و در  
 سنه **۹۹۵** چهره مکر خواند کار القاسم میرزا را طلبید و او در  
 لنگاه ملحق نمود و آخر متوجه شهر خواند کار محمد باشار را بر سر او  
 و در راه بهم رسیدند و رویان بر سر او ریختند و القاسم که بختی

بنقل

بنقله رویان انواخت و شاه دین پناه بهرام میرزا را با جمع بر سر  
 او فرستاد و القاسم بعد از جنگ که فتنه باز بکردستان رفت و  
 سرخاب عالم اینجا او را گرفته بخدمت اشرف فرستاد و صاحب  
 در قلعه فتنه محبوس شد و بعد از یک سال فوت شد و در تبریز در  
 ولایت قاپیز زلزله شد و قریب هزار کس در زیر آبنوه رفت  
 و هم در بر سر بهرام میرزا وفات کرد و به سنه **۹۹۶** قتل  
 در قزوین فرموده بعزم بطلاق سلطانیه بآذربایجان رفت و  
 ولایت غرجهستان مفتوح شد و شاه وردی بیگ کچل عالم استرا  
 باد بجهت مهاجرت مذاکره با ترکمان پسرکی کرد بقیه ترکمان را با هم  
 ساخت و بر سر ایل ایشان رفت و لشکر شریک ساخت مشغول  
 شدند و او برشته ایستاده بود ترکمانان را بر سر او ریخته بقتل  
 رسانیدند و به سنه **۹۹۷** شاه عالم پناه از آذربایجان متوجه تبریز



شد و چهره حاکم شک اطاعت معویة میکرد او را بقتل رسانید  
 بکرجستان رفت و بعد از تسخیر بعضی قلاع و تاخت و اسیر بسیار  
 آغاج قرا باجه آمده قسطنطنیه فرمودند و در سنه **۹۵۸** بنابر بعضی  
 متوجه الکای رومیه و گردیده قلعہ اخلاطرا گرفتند و اسمعیل  
 میرزا را بجانب ارض ارم و فرستادند و میرزا اسکندر  
 را شکست داده و لایشر را تاخت و در ارجیس شرف پایتخت  
 اصف شرف شرو در آخر این سال قلعہ ارجیس نیز متوجه شد  
 و در سنه **۹۵۹** بعضی امارات تاخت کردستان فرستادند  
 و خود بخوان رفتند از آنجا بمیلاق اروم و دی و سلماس  
 فرمودند و بعضی قلاع کردستان منقرض و خبر توبه خواستکاران  
 او در حلب شایع شده خاطر اصف متوجه استقامت عساکر کرد  
 و در سنه **۹۶۰** خواستکاران در اول بهار بخوان آمد و بعد از چندی روزها

نور و شاه جهان پناه بکرجستان فرموده قریب بسیر ابراهیم او را  
 و قاجار که از اولاد سیر و انسا بود بامداد جمع کرد خواستکاران همراه کرد  
 بود بسیر خوان آمده و بعضی از مردم بر سر او گرد آمده بودند و دیگر  
 با عبد الله خان جنگ کردند و بتدبیر والده عبد الله خان کوکک  
 زیاده شتر و شکست بر قاسم افتاد و شتر و اسبان که برود کرده  
 بودند گشته شدند و در سنه **۹۶۱** قسطنطنیه در قزوین فرموده میرزا  
 خاتم دشر متصرف ممالک اسلام شاه نعمت الله یزدی که ارجیس  
 بمیره و اب اعطای بهم رسیده بود بجهت اسمعیل میرزا طوی فرمود  
 و عثمان پاشا بشهر روزه آمده سرخاب کرد جنگ ناکرده شهر را  
 بر دیوان گذارست و ایشان برانجا مستول شدند و در سنه **۹۶۲**  
 مرزا ابراهیم را با اسمعیل مرزا سخت فرموده سلطان محمد مرزا را  
 طلبیدن و ابراهیم مرزا را و لعل بهرام مرزا را حاکم شدند کرد و در سنه



فایده نیکو در این کتاب

حب الحکم جمع آمد از منیات نوبه کردند و بخت بعفر خرمکار  
 غبت اسمعیل میرزا مسموم نواب اشرف شد و صاحب  
 دوا القدر خصوصها شاهرخ سلطان سنجیر بعضی از اجماعات بسیار  
 رسیدند و میرزا میراث بدستور سابق سلطان محمد میرزا شورش  
 اسمعیل میرزا را بقتل مقرر فرستادند و امرای قزاقان بخت کرد  
 رفته اسیر بسیار آوردند و در تبریز شرف سجده شرف شدند  
 و سنه ۹۶۳ هجری چهارشنبه هفتم ربیع الاول نواب اعلا از  
 دولتیانه قدیم بدولتیانه جدید نقل فرمودند و امرا و ارکان دولت  
 زر و کوه ساختن کردند و از اطراف شارب بسیار فرستادند و بکوه  
 کرد و تار بخت بخت اتمام باغ و عمارت یک از ارباب  
 سخته مانده بود بهشت برینست و خیر المارل و در بر سلاطین  
 نفع شد و سلاطین خیر میرزای ولد بهرام میرزا را بقتل رسانیدند

فقیه خود و با و دادند و سیل عظیم بقر و نیز آمده خرابه بسیار کرد  
 و سنه ۹۶۹ هجری مانورده سال بعد از بزرگ عالم فایده و راج فرمودند  
 از قزوین بر سر زخمند و در بر سال خبر رسید که میان اولاد حاکم  
 نزاع واقع شده سلطان بایزید توجه درگاه اعلا است محکم  
 یوزباشی را با تحف و هدایای بسیار با استقبال او فرستادند  
 و حکم شد که امرای هر محل استقبال نمایند و سنه ۹۶۶ سلطان  
 بایزید مادر شاه زاده روم بدرگاه جهان آمده و سنه ۹۶۷ قیام  
 چهارشنبه ۲۱ محرم الحرام سلطان مذکور داخل دار السلطه گردید  
 شده اغزاز و احترام یافت و چهارچوب اندامها از و سر نیزه کرد  
 از و که را بیدند و او سر قنده نشد و روز جمعه ۲۶ شهر رجب او را  
 بکوه ساخته بعضی از ملازما سر را بقتل آوردند و در بر سال خبر  
 و لولوند سلطان شده بقتلهای شاهانه سر افرازد گردید و اطمینان



خواند کار با تحف و هدایای پشمار بر سر کرد یک خلیه پناه و معتقد  
 روح بدو نگاه حمان پناه آمدند و سیما یون و کرکیر خان بدو اعظمی سحر قلعه  
 قلعه بر سر قلعه آمدند و شاهوردی خان حاکم کچ بدفع ایشان رفت  
 و در سنه ۹۶۸ و یک یک یساول با سر کبر رسالت روم رفت  
 با اچجان روم شل خسر و پاشای حاکم وان و غیره بدرگاه آمده کتابت  
 خواند کار که بدست خود نوشته بود شمشیر عهد و پیمان و طلب  
 سلطان یانیزید بر سر آور دند و حسب الاستدعای پدر پیر  
 با اچجان تسلیم نمودند و در سنه ۹۶۹ سلطان همیره لواب اثر  
 بخوار رحمت ابنزدی پیوست و جعفر یک کنکر لور که رسالت روم  
 رفته بود با الیا سر یک اچچر خواند کار همراه آمده تحف هدایا  
 بسیار از جانب خواند کار آور دند از انجمله با نقد هزار اشرفی  
 بر سر بود که سر هزار تومان تبریزی بر با اسبهای بسیار و چهار چرخ  
 و

لوند از سر صدق مسلمان شده بود و با یکا در خاطر داشت که  
 و در سنه ۹۷۰ معصوم یک را مقور فرمودند که با جعفر کارند ران رود  
 و در چند ساله انکار بیکر و انکار اصبط کند مراد خان حاکم انجا التماس نمود  
 و تعهد کرد که در چند ساله رانیت بدو دیگر باره نماند ران با و رحمت فرمودند  
 و او در یک بعصر از محل خراسان را تاخت کرده برگشت و در سنه ۹۷۱  
 شاه دین پناه در عالم رویا بر طرف خدمت حضرت صاحب الامر مشرف  
 و بشکرانه این منیت نقای مالک محرومه را که قریب بر سر هزار تومان  
 بخشیدند و حسب احکام مقصود یک صوفی و سایر اهل ای عراق و کرمان متوجه خراسان  
 شده قراق خان تکلو حاکم هر از را که مکرر ظلم و ستم او بر خراسانیان رسید فرستاد  
 و در جسر قوت شهر و سواد درین باب تاریخها یافته بودند از انجمله این معرعه  
 نوشته شد تاریخ غزالی اوست که مورخای هرات و در سنه ۸۷۲ مراد  
 خان را در هرات کشته بجا نب و اسب و اسب و در قندهار و انجمله حاکم



بقلم زنتگان بعد از او فرستاده و قسم یاد کرد که دیگر در راه دست نکند  
 خراسان نماید و بیشتر فرستاده اطاعت نماید و امر این شرط بود  
 عاقبت شدند و **سنة ۹۷۳** بار دیگر حکومت بر اثر السلطان محمد میرزا داد  
 و یکنه شاه قلی بیگ را اندک اندید و از فرزندش رو اند کرد و اندید و حسن  
 اسکندر خان حاکم بخارا را داده تاخت خراسان کرده عبد الله خان بخارا  
 از پسر فرستاده بود و این خبر سلطان محمد میرزا رسید در قلمو تربت  
 متحضر شد و بعد از رجعت او بیک بهرات رفت و در نینر سلطان  
 سلیمان بن سلطان سلیم خواند کار سلطان سلیم پسر خود را و لیعید کرده  
 فوت شد و **سنة ۹۷۴** ایلیچ سلطان سلیم آمده اظهار دود سترو  
 نمک کرد و چهره خان احمد خان و امه کیلان بیست و سه تنی بپایند اند  
 لشکر بر سر او فرستادند و کیلان را گرفته خان احمد خان را بدرگاه جهان  
 بنه آورده و حسب الامر در قلمو قهقهه مجبور شد و **سنة ۹۷۵** چون

مکه سیما یون خان بر سر تعلیم آمده بود لشکر بر سر او رفته و او را کشته  
 بدرگاه جهان بنه آورده و معصوم بیگ صویح که منصب و کانت داشت  
 رخصت کر فنیج رفت و در وقت که محرم بود چمن بر سر او ریخته او را کشتند  
 و **سنة ۹۷۶** جمیع غزو جلال رسید که کر میرات جرون بسبب طلب  
 حاکمان ویرانست بنابرین حجب حکم تفرسند که و له کران بدفع انجا  
 رفته رفیع ظلم نماید و او بد اندود رفته آن کار را متصرف شد و از یک  
 بعضی از کار خراسان تاخت کرده و **سنة ۹۷۷** تفرسند که و له حجاب  
 کار از رعایا بگیرند که ابان آنرا سرای خود کرده بر فایبیت بکند را  
 و **سنة ۹۷۸** بنام مرزا در بهرات متولد شد و چهره اسم را راه عالم  
 ملبدن فرمود **شعر** عباس علیست شیر غازی سر دفرش کجازی  
 و جود کیلان بسد حسن و امر در و باج نامر را حاکم و سپهسالار کرده  
 باغ شد و حسب الامر لا علی جهر بر سران را رفته قتل و شبه نمودند



و بار دیگر کیلا از افشخ نمودند و **سنه ۹۷۹** **حب** الفوئوده را  
 سلطان محمد مرزا را از بهرات بفرستادند و چندی مرزا از  
 بود و تاب مغارت والدین داشت حب الامر اورا همراه  
 بردند و عا سریر را که دو سال بود او را از برای بهرات کردند و در آن  
 ماند و در نیزه را از نواید خیم شکلی حادث شد که نماه امتداد یافت  
 و بدان جهت در خراسان قتل مجرب رسید که آدم آدم را بنحو در آن  
 انشا الله تعالی حاصل شده چندی بار بدستبرد کردند که هر یک مرکب  
 چهار یک آورد داخل کرده نان میخند و **سنه ۹۸۰** **بسم** که بایک رسید  
 که جمیع اجلاف در تبریز خروج کرده اند و حاکم آنجا از عهده ایشان بر  
 تواند آمد **حب** حکم اعلا و فتوی علما جمع نموده تبریز فرستادند  
 حد و نماه نور از اجاره و او با شراب بقتل آوردند که سر کرده آن کرده  
 و فتنه تسکین یافت و در این ملاعون شده قریب سر از کمر ضلع

کردند و **سنه ۹۸۱** **فراج** اشراف از تنج اشدان نحر و ظاهر نا  
 مشهور و پربان کشته و مولانا علی نالوین معالج فرمود و کافه مردم  
 و تصدق نمودند و محبت یافت و **سنه ۹۸۲** **حاجم** خان و الانوار  
 برگاه همان پناه آوردند **سنه ۹۸۳** **شاه** عالم پناه در روز سه  
**۱۸** شهر منوچهر در رحمت این روزی پوست اولاد از کور **نور**  
 ا بسلطان محمد مرزا **۲** سلطان اسماعیل مرزا **۱۳** ام قلم مرزا **۴**  
 سلطان حسن مرزا **۵** سلطان جید مرزا **۶** سلطان مصطفی مرزا  
**۷** سلطان محمود مرزا **۸** سلطان علی مرزا **۹** سلطان احمد مرزا **۱۰**  
 سلطان سلیمان میرزا و اولادانش **۱۱** نور **۱۲** پربان خان **۱۳** عالم  
 سلطان بیگم **۱۴** خاننش بیگم که والده سحر مرزا است **۱۵** گوهر سلطان خان  
**۱۶** انا خانم شورش بزیب **۱۷** شد با خانم **۱۸** خدیجه سلطان بیگم  
 حمید خان بود و بعد از فوت حمید خان پناه فوت احمد و در میرزا



بزدی راوند که جلوس از اخیانی شاه اسماعیل ثانی بر سر جویان

بعد از فوت خاقان جغتایان اسماعیل مرزا در قلع بود  
امرای استاجلو اراده داشتند که سلطان حیدر مرزا را بدارند  
کنند و با قتل مرزا اسماعیل مرزا را بجا آورند و بهای مجاز به دست  
داد و در میان جویان سلطان حیدر مرزا را از جنگ شهادت کرد  
و چهره مرزا را در قلع با اسماعیل مرزا رسید بخاطر خود و بجا  
با طراف نوشت و از قلع به طرف کر رسید روی بقلعه نهاد  
و در روز سه شنبه ۲۲ صفر اسماعیل مرزا را از قلع بر قتل  
و در ۱۶ ریح الاول بحد و قتل مرزا نمود و در ۲۲ شهریور  
را از جویان شهادت کرد و در ۲۲ جمادی الاول سنه مذکوره جلوس  
بر تخت سلطنت فرموده در مقام دفع برادران و اقوام که در آن  
سلک بودند در آنجا بخت و جو سلطان حسین مرزای ولد

بجای مرزا که در قلع با بود به قتل مرزا رسید که اول دفع  
او کند بعد از آن متوجه دیگران شود و در برانشا خبر رسید که سلطان  
حیدر مرزا بعد از این واقعه سکونت در قلع باقی ماند خود کرده و  
بعضی امرا با او در مقام مخالفت در آمده اند بخاطر مرزا که  
انج را دفع کند و در شب عرق کرد که در مجلس خود داشت  
اتفاق بعد از ترتیب مجلس شهنشاه از پیشه مرزا در بیله مرزا  
داده همان ساعت در گذشت **۲۳** جمادی الثانی که در سر  
و چهره مرزا اسماعیل رسید بخاطر جمع حکم قتل مرزا نمود  
سلطان حیدر مرزا با تمام اهل حرم از کشتن او کشته او را کور  
کرد و در ارتش مرزا سلطان داده مرزا را به بیلیق خان  
تخت فرمود و متور نمود که نعره شاه جنت آرا مکه را  
بشهادت مرزا از آنجا بهرات رود و عیال مرزا را از آنجا کند



و علی بن خاندان در ۲۶ شهر رمضان داخل بهرات شده بخاطر رسید  
که بعد از رمضان مرتب این امر شود و در ۱۲ رمضان حکم بفرمانجیت  
قتل سلطان محمد مرزا و پسران نوشته حکم تا کیدی نیز بهرات بخت قتل  
عباس مرزا اسد ار فرمود اتفاقا در شب ۱۳ رمضان شاه اسماعیل  
بعد از افطار کیف بسیاری خورده با حلو ابراهیم بیهوش باران رفت و فرستاد  
بسیار بخانه حلو ابراهیم در خانه بخوابد و در بروی خود میخوابد و عباس  
اول خدمت در آنجا ایستاده تا بظهور انتظار پیر و مراد شاه بکشند  
و بعد از ظهر مرزا سلطان وزیر بخدمت پیرنجان خانم حاضر میکند و بفرست  
ایشان در دراز پاشنه برداشته باند روبرو مراد شاه را خدمت  
شده می بیند و حلو ابراهیم را بهوش آورده بهوش آورده از خدمت  
حالات می پرسند میگوید که امشب شاه فلونیان بیشتر از عیش  
خورد و چرخ خود را آوردیم سرش مهر نبود گفتم سرش مهر نیست فرمود

گفتن آن در حضور سر مهر را برداشته قصوری ندارد بدین سر مهر داد  
و دیگر خبر ندارم القصه قطع رسد و چشم و خونهای ناحق بر شاه اسماعیل  
مبارک بنود و از عذر دولت بهره نیافت دست سلطان یک سار  
شاه بود و از دیک پسر شاه شجاع نام باقر ماند و سر دختر شاه داده  
گرفت خلیل الله پسر مرزا نیردی دادند ۲۲ فرجهای یکم که در خانه علی بن  
شاه بود و بعد از دین صفر مرزا ۳۲ که هر سلطان یکم که سلطان خان  
پسر زاده عبداللہ سیروان داده بودند و بعد از دین سلطان مرزا یک  
مر مرزا دادند و او تصرف نکرد و چهره قضیه شاه اسماعیل و آن شد سلطان  
محمد پسر که از ملازان علی بن خان بود و در فرودگاه نمانده بود که حکم انانیت  
خازان نام کرده از عقب بروی خود را سرعت تمام بهرات رسانید و سر  
که مقرر شده بود که صباح عباس مرزا را از ضایع کند و آن فعل شیع و آن  
شد و اسکن در یک جوان از شاه طوبیست روز خود را بفرار رسانید



و سلطان محمد میرزا با پسران ارگشتن خلاص شدند و قریباً شش روی بستر اراک  
 ذکر جگوس **بها یون** سلطان محمد خاندانده بر سر بر روی ولادت یافت  
 اغرت در شب ریشبه ۲۹ شهریاردی الاول سنه ۹۳۶ و جلوس  
 بیست و نوس در شیراز بجای برادر بخت سلطنت در روز جمعه ۲۹  
 ماه رمضان سنه ۹۸۹ و دخول بدولتخانه قزوین در روز پنجشنبه ۵ دج  
 الحرام واقع شد و وزارت اعظم میرزا سلمان فرمودند و شغال را  
 بکوی میرزا سلمان گیرانده بقتل آوردند و بر کمان خانم را بخت  
 حرکات نامناسب گیرانده معدوم ساختند و حکم شد که جواب  
 چند ساله عساکر را که مانده بود از خزینه بدهند و لشکر روم باکرت  
 تمام بر سر قزاقا و شیروان آمدند و ارسلر خان حاکم انجالتاب معاضد  
 بناورد و سنه ۹۸۵ رومیه سردار اربابان قسمت نمود  
 مراجعت کردند مقرر آنکه اگر قریباً شش بر سر شیروان آید عادل

کرای خان تاناک بگوک ابستان آید و بعد ریز سر خان احمد خان  
 و ایگیلانرا از قلعه پیر قهر آورده همیشه خود را بجهت او در آورد  
 حکومت گیلان را باز با و دادند و حکومت قندهار را با و دادند  
 میرزا دادند و مقرر شد که در انجا ساکن باشند و چیم خبر آید را رو  
 بسج اشرف رسید خود بخت بجز مصالح ملک در قزوین مانده سلطان  
 حمزه میرزا را با و داده اشرو میرزا سلمان وزیر باشکران با  
 با بجان روانه کردند و ابستان در کنار رود کر نول غوده لشکر  
 فرستادند و عادل کرای خان تاناک بگوک روم را بده بود در حبس  
 گرفتار شده شیروان بتصرف قریباً شش در آمد و از انجا علیه خود  
 بقزوین مراجعت نمودند و سنه ۹۸۶ در قزوین لشکر عازم  
 فرستادند و سلطان مراد خان حاکم انجالتاب دیکو که شریک خود  
 عبداللہ خان بدر بیکم بودند گرفتار بقزوین آوردند و بفرموده بیکم



گشته شدند و یکم هم در بر سر گشته شروع **۹۸۷** دیگر با جرج  
 آمدن روم رسید و نواب اشرف متوجه تریز شدند و روم را  
 کردند و خبر رسید که محمد کرای خان تاتار سیردان آمده چون برادر  
 محمد خلیفه حاکم انجا را بقتل رسانید بیا برین مراد اسلامان با شک  
 حبس محمد کرای خان رفته تاتار تات مقادوت بیاورده که  
 و قریباً سر سیردان را استغرف شدند و **۹۸۸** قلندر  
 پیدا شده در قندهار ادعا کرد که مر شاه اسمعیلم و بعضی محال  
 زبیر داور و احمد و در اگر گفته رسم مرادی نوالده می نام  
 بر سر او رفته قنده او را تسکین داد و بیلاق اشکینه کلینه رفته  
 صبیبه سلطان محمود میرزا را اجبت سلطان حمزه مراد تریز فرستاد  
 و **۹۸۹** قلندر می دیگر در کوه کیلو به بهر سیده دعوی  
 گشته اسمعیلم و بعضی محال را بدست آورد و آخر کفران شده قتل

و در آذربایجان خبر رسید که امیرانی خراسان عباس میرزا را در پیشانی  
 برکت شامند و سکه و خطبه بنام او صادر کردند بیا بر حکمت  
 تهیه سفر خراسان بقزوین آمدند و **۹۹۰** در قزوین تهیه لشکر  
 کرده متوجه خراسان شدند و در شهر رمضان قلع تریز را گرفتند  
 قلیان داشت محاصره فرمودند و بعد از مدتی از انجا دست  
 برداشته متوجه هرات شدند و **۹۹۱** هرات را که عباس میرزا  
 در انجا بود قتل کردند و در انسانی محاصره هرات جعفر از جهان پیر  
 بر سر مراد اسلامان اقامه داد و قصد قتل او رفته و او خود را بخت  
 و قریباً سر بر در جهان پیر رفته گفتند که میرزا اسلامان را بدست دادید  
 و الا عباس میرزا اگر در قلع است پادشاه بکنم لا علاج مراد  
 بقریباً سر دادند و گشته سرد چهره هرات را نتوانستند گرفت و  
 لشکر روم متواتر بر رسید کوچ بر کوچ متوجه قزوین شدند و **۹۹۲**



در قزوین خبر رسید که روز بعد از تسخیر شدن عثمان پاشا را  
کرده اراده آذربایجان دارند بنابرین نواب شرف متوجه تبریز  
شده بعیش مشغول شدند و امیرخان ترکمان حاکم تبریز که مکرر  
میگفت کفایت و فساد ترک کرده در فکر دفع روم باسید  
و بر مزاج اشرف کران مرآت در مقام قتل او در آمدند و او  
یاد و هزار کس در قلعها جدا بخشید و بعد از چند روز  
شماره کردن پیرفته آمد و حسب احکام او را بقلعه منتهی  
و در اینجا بقتل رسید و لشکرا و متفرق شدند و این باعث  
مخالفت ترکمان و تگلو شد و **سنة ۹۹۳** چهر خبر یاغ شدند  
ترکمان و تگلو در اردن الروم بعبان پاشا رسید بانکه  
کران متوجه تبریز شد و نواب اسکندر خان متوجه بلاق  
اشکبه گشته شد و در داخل تبریز و شاه دین پناه بواجب

فرمان اجلاس فرمودند و در اینجا توقف کردند و سلطان حمزه مرآت  
دفع رومیه شد و هم روزه حربههای عظیم واقع میشد عثمان پاشا  
در قلعها خست کرده در اندک روزی با تمام رسانید و در همان چند روز  
بهار شده بخت رفت و بعد از آن و فعال اعلا که از عظمای پاشان بود  
سوار کس در قلعها نیز کشته شده مراجعت نمود و حمزه میرزا از غلبه  
او رفته جمع کثیر از رومیه را بقتل آورده مراجعت فرمود و قلعها را  
نمود و چهر خبر آمدن روم مسعود میشد ارقام بخت اجتماع عساکر با  
نشدند که در سلطانیه جمع شوند و بعد از جمعیت است حاکم شرا  
و محمد خان حاکم کاشان و حکام همدان و غیره مجموع هم قسم شدند که با هم  
مشورت باشند و با اتفاق بدو در روی این امر آمده معوضه شدند  
که این بندگان بخت تسلط و تقرب علیقلی خان و اسیر خان و محمد  
وسار و سلاق که با یکدیگر اتفاق نموده اند و این بندگان را از



نظر اشرف انداخته اند و آنچه میبایم اگر نواب اشرف ایراد  
 خیر خیر را از نظر انداخته در مهمات دیوان دخل  
 ندهند ما بسرو جان خدمت آمده در باب گرفتار قلعه کجا  
 میگوئیم چه جواب عذر ایشان موافق مطلب نشد و چون  
 حمایت ایشان کرده نواب اعلا اراده قتل و قهر با سر فرزند  
 وادار خفته خود را بقلعه دریان رود میان انداخت و با امر  
 کتا بهما نوشت و امر را چند نفر بیای حصار امیر خان که  
 طهماسب میرزا در اینجا مقید بود فرستاد و ایشان شاه  
 را بکشد در دیده در میان خود پادشاه کردند و با سوار  
 بکنار تیر اندوز سلطان حمزه میرزا با ایشان جنگ عظیم  
 نموده و چهره شب بمیان آمد از هم جدا شدند و صباح جمعی  
 علماء را با امیر ابوالولایت بنویست ایشان فرستادند قبول کرد

طهماسب میرزا را بر داشته توجه فرمودند و حمزه میرزا را  
 سگدشت از در بای قلعه گذاشته خود توجه دفع ایشان شد  
 ایشان بعد از خرابی بسیار در قزوین استقبال شاه نمود و در  
 حدود صایر قلعه حکم صوب رود و شکست رشک امر  
 و طهماسب میرزا و محمد خان و مسیب خان و پیرام خان  
 و ادبهم سلطان و مقرر قضا سلطان و محمد یک سلا و دیگر  
 و امیر زادها گرفتار شده سر شتر خاری در پسر امکنده بود  
 پادشاه رحیم دل از سر خون همه در کشته بقوه نیز رفت و  
 انکار انسی کرده توجه تیر نشود در ۱۶ شهر شعبان بمردت  
 نواب اشرف شرف شده بصلاح پدر بزرگوار طهماسب  
 میرزا را بقلعه قهقه فرستادند و یورس بقلعه نموده کاری خند  
 و بخرم تاخت مدد دار زن الروم و الکای مخالف توجه کردند



و لشکر گرفته آمد و در آنجا خود را با کجی بزم قسطنق قراغا  
 مراجعت نمودند و در یک منزلی کجی بتاریخ شب چهارم ۲۸  
 شهر رجب سنه ۹۰۹ رفته و شاهی خودی دلاک ملعون در آنجا  
 بخودی و مستر سلطان حمزه مرزا را با کجی زده خود را بکنکلی انداخت  
 و بعضی از لشکر این تاریخ را گفته **شهر** شده تاریخ فوت  
 شاهزاده شهید جویداد قریب **شهر** و نعم شاهزاده را بر  
 مویج اردبیل شدند و بعد از رفتن او ابوطالب میرزا را  
 برادر منصوب شده بفرودین رفتند و در آنجا خبر کتر امرای  
 زوال قدر میرزا و غیره شنیده متوجه میرزا شدند و چهره این  
 بحر اسان رسید امرای خراسان در رکاب شاه عالم بیا  
 متوجه قزوین شدند و **کراحوال** **خبر** **مال** **مراج** **اقبال** **شاه** **مک**  
**به درخان از زمان ولادت او آن** ولادت با سعادت آن

مهر سپهر پادشاه در شب ششم غره رمضان المبارک سنه ۹۰۸  
 در روز السلطنه هرات در اوایل کشته شده و بنده میرزا را  
 بود و شاه متقی سلطان یکان استاجلو عالم و الله بود اتفاق  
 افتاد چهره شاه متقی سلطان شکایت ساه خدا بنده بن خست  
 مکان ساه طهماسب نوشت مقرر شرعاً سر مرزا میرای  
 باشد و شاه خدا بنده با کوچ بسر از رود شاه متقی سلطان  
 الله عباس میرزا بر ۷ سنه ۹۰۸ شاه اسمعیل حکم فرمود  
 که شاه متقی سلطان عباس میرزا را بقتل آورند و میرزا را راجا  
 ضبط نمایند که کسر پیش او شود و رفت و ۷ سنه ۹۰۸ **چکو**  
 هرات و حکم قتل عباس میرزا بعلیق خان صادره و سر قتل  
 ترنگار را حکومت مشهد دادند و چهره خان مذکور هرات رسید **مک**  
 بود و تکب خون ناحق نشسته قرا بعد از رمضان را در و در



علیه بنیادی که در شهر خرقه شاه اسمعیل بهرات رسید  
 و سنه ۹۸۵ که بعد از شاه اسمعیل شاه خدا بنده پادشاه  
 کسر بطلب عباس میرزا بهرات فرستاد امرای خراسان اتفاق  
 نمودند که هرگز خراسان به میرزا میر نماند و مانع شدند و خوف باختر  
 حبس حکم شاه خدا بنده بر شد قلیخان ولد شاه قلی سلطان استا  
 داده شد و سنه ۹۸۶ حکم کرد کسر بطلب عباس میرزا رفت و امر  
 ندادند به پیر میرزا سلطان وزیر اکثر امرای خراسان مغرول شدند  
 و حکام جدید بغیر شد و چهر حکام تازه خراسان رفتند امرای قدم  
 راه ندادند مراجعت کردند و سنه ۹۸۷ جبهه علی قلی خان و فرزند  
 در غرور اصرار نمودند ملاح چنان دیدند که کسر با ایشان متفق نبود  
 وضع کنند سایرین جماعت افشار را از سبزه وارد دفع کرده و میرزا  
 را بر داشته متوجه شیر شدند و فرزند قلیخان با ایشان جنگ کردند

شکست خورد و شهر متصرف شد و ایشان بعد از چهار ماه محاصره بشا بود  
 رفته از آنجا بهرات برگشتند که باز در اول بهار بر سر آمدند و سنه  
 ۹۸۸ جمعه اخبار خراسان شاه خدا بنده رسید محمد خان ترکخان با ناصر  
 امر ابکلوک مرختر قلیخان بمشهد فرستادند و عباس میرزا بعد از نود  
 با امر انزول و اجلال بشا بود فرمود **ذکر جلوس مبارک شاه عباس**  
**بهادر خان نادر السورمانه بر تخت خراسان** جمعه افراد در رکاب اطلاع  
 رسیدند بامر عمر مسعود اخگر تر ابرقت سلطنت نشاندند و چون  
 خبر با امرای مشهد رسید جنگ امرای که در نیشاب بودند متوجه  
 و شکست خوردند و اب اشرف بقدر سلطنت خود که بهرات  
 مراجعت کردند و سنه ۹۸۹ بهرام شیر مشهد توجه شده الو سورا  
 قویلو که اطاعت نمیکردند تاخذ در آن اشا خبر توجه اب اسکندر  
 شان خراسان رسید چهر قلع تربت محکم بود بر شد قلیخان کرد



کاروان بود و او را در آنجا گذاشته خود متوجه شده بهبه اسپان  
 قلعه هرات مشغول شدند و در سنه ۹۹۹ نواب سگدرشان خواست  
 آمده مرشد قلیخان را محاصره نمودند و بعد از کوشش بسیار بایکدیگر  
 متوجه هرات شدند و میرزا سلطان وزیر در کنار شهر هرات بست  
 امر ازادهای قریب شش کشته شد و بعد از سه روز در محاصره هرات  
 از آن هم نوبید بر گشته بمشهد مقدس آمدند و مرشد قلیخان را معذور  
 کرده مشهد را بسلطان خان نوالده عبد الله خان استاجلو داده  
 متوجه عراق شدند و در سنه ۹۹۱ مرشد قلیخان حبس الاقامت  
 و صلاح علیقلی خان متوجه مشهد مقدس و تخریب آنجا شد و سلطان خان  
 چهره پروای جنگ نداشت بهمانهنگار از شهر بر صحران  
 و مرشد قلیخان مشهد را تصرف نموده آنرا مستحکم ساخت و به  
 رفت و بپایوسر اشرف مشرف شد و چند روزی بسر و صحبت

۱۵۰  
 مشغول شدند و در آن اثنا میان علیقلی خان و مرشد قلیخان  
 بهم رسیده مرشد قلیخان با خبر عهد بر گشت و در سنه ۹۹۲  
 مرشد قلیخان بمشهد آمد حکام هر محل را تغییر میداد و علیقلی خان از  
 ازین آزرده شده در رکاب نواب اشرف متوجه مشهد شد  
 و مرشد قلیخان در ترس بود و سر راه برایشان گرفته جنگ عظیم  
 واقع شد و شکست بر علیقلی خان افتاد و اسب نواب اشرف  
 را بتفنگ زدند و آنحضرت پیاده ماند در بر حالت عجز  
 استاجلو نواب اشرف را شناخته و خود را از اسب انداخته  
 بپایوسر مشرف شدند و مرشد قلیخان سجدهات شکر بجا آورد  
 در خدمت نواب اشرف داخل مشهد مقدس شدند و در سنه ۹۹۳  
 در مشهد سیر و شکار مشغول شدند و چند روزی مراجع بکابلون  
 از پنج اعتدال مخوف شده بزودی بصحبت بیدل سر و سحر



موسیقیاری با استاد آهوک در جنگ گرفتار شده بودند نهان  
از مرشد قلیخان بر خست نواب اشرف متوجه هرات شدند  
و نواب اعلا شوقت فرموده به کل مرصع خود را به اسیع سر توان  
فروخته خراج راه دادند و سینه ۹۴۴ هجری قمری قتل خمره میر رسید  
مرشد قلیخان در خدمت نواب اشرف با بعضی از لشکر خراسان  
موجود عراق شده در ماه دهم داخل قزوین شدند و در آنوقت  
خدا بنده در شیراز بود و حسب الحکم مقرر جماعت قزلباش  
بخانه امرا و قورچیان سرول نمایند و اگر صاحب خانه از در  
اطاعت در نیاید زن و فرزند ایشان از آنجا محاط باشد  
و چه این خبر بشیراز رسید اکثر قزلباش با یلغار متوجه پایتخت  
اشرف شدند و درین سال صفر میرزا تولد فرمود و ملا جلالت  
بنجم بکدلت اشرف شرف گردید و سینه ۹۹۵ هجری قمری

مصلح میرزای بن میرام میرزا کرد و جبال خمره میرزا بود و عقد کردند و  
خبر به اتقا قزلباش و توجیه نواب اشرف بعراق رسید عبد الله خان  
او زبک رسید بر سر هرات آمده قبل کرد و بعد از نماز گرفته علی قلی خان  
را با اکثر قزلباش میسر کرد و چه این خبر رسید نواب اشرف رسید  
بار و حرا در صبح در آمده سلطان حیدر میرزای ولد سلطان خمره میرزا  
را نزد سلطان ازاد خواند کار فرستادند و خود متوجه خراسان شده در جمعی  
بطعام مرشد قلیخان را بقتل رسانیدند و فرار و جان و ذوالفقار خان را  
شیروان آمده پایا بر سر شرف شدند و چه مرشد رسیدند حکومت  
مسجد با شخان استاجلو دادند و چه خبر رسید که عبد الله خان میرا  
مستحکم کرده برگشت در زمستان متوجه هرات شدند و در بر سر رود  
در نماز و قتل ساختند و سینه ۹۹۶ هجری قمری نواب اشرف دفعه نایب حکمران  
توجه فرمودند بکدلت دفع عبد الله خان که حکم پدرش عبد الله خان بر سر



مستند آمد و بود چهره پهلوان رسیدند فراج اشراف از اعتدال منحرف شد  
 بیماری عظیم روی داد و از اطراف تصدقات فرستادند و در روز  
 دادند و عبدالموفق خان برآمد مستویا شده حکم قتل عام فرمودند و بسبب  
 خبر بیگانه نویا اشراف و تسلط او از یک برخاسته هر کس در محلی که  
 بود تخریب نموده و فاسد میگردانیدند و اشراف بدفع دشمنان خان  
 مراجعت نمودند و در روز **۹۶** خواب اشراف بخت داشت  
 یعقوب خان توجیه فرمود و قبل از این مقرر شده بود که یعقوب خان بدفع  
 بکت سر نیز در رود او بدینجا رفته بعد از جنگ بکت سر خان را کشته و او را  
 بسیار بدست آورده که مانع از پیوستن خان داد و خود بشمار افت  
 و خواب اشراف ایامی که بکت را قبل از توجیه خود با دشمنان بخت  
 قتل جماعت ارشاد و در اندن ایل ایشان بجانب همدان تعیین  
 فرموده خود بدولت بتاریخ **۲** ربيع الثانی داخل شدند و چهره پهلوان

بکت در اصفهان بجهاب بسیار کرده بود و با یعقوب خان زبان  
 داشت در قلعه بکت تخمین نموده بود او را با استقامت پیر و در  
 و متوجه دفع یعقوب خان شده بسر از فرمودند و او در قلعه اصرار  
 متحصن بود فتح قلعه فرموده یعقوب خان را قبل آوردند و در روز **۹۷** بعد از  
 قتل یعقوب خان در شیراز فرموده و خانرا بدفع یوسف خان و تسخیر کرمان  
 فرستادند و حاتم بکت چهره بلند انولایت بود همراه کردند و فرموده  
 بعد از تسخیر انولایت بیایید سر بر اعلا رسیده تعریف بسیار را کرد  
 و این حاتم بکت و حسن سحر او کرد و حسب حکم اردو متوجه اصفهان  
 شدند و خود را در شیراز با باغها و متوجه بر داشتند و متوجه کرمان ملاحظه آن  
 همراه بر و با سحر لاب نمیداد و قات و حاکم نماید متحصن شدند  
 که در پست داشت ساعت و سر و نه دقیقه اشتغال و نه فرسخ که  
 شیراز تا یزد است طر فرموده بودند و از اینجا متوجه قزوین شدند



و ملاجلال بنج را بجهت خواستگاری صبیله خان احمد کیلان فرستاد  
 و چون خبر آمدن عبدالحمز خان بر سر نشانی رسید فرهاد خان را بحال  
 و سلطانیه را آمد و در کرده در کاو و دو قلعه داشت و باغ و درخت  
 و اورا گرفته قهلا سر تراب کردند و حاتم چک را مستقر الممالک کرد  
 در آخر همسر را اعتادالدوله ساخت و بیست و نه **۹۹۹** سیرا صحرای  
 پانزده روز در اینجا بودند و از اینجا نیز در فتنه پنج روز در نیز بودند و  
 مراجعت نمودند و زیارت شیخ صخر رفته متوجه سیر و شکار قتل  
 اغلی شدند و بسیر و دو خانه کردند و بجا هرگز قتل مشغول شدند و چون از  
 رویان از اینجا بخت نقلیه کرده با فرهاد خان و چون که سیر و شکار  
 بر سر آمده ساعتی هم از رویان شده برگشتند و رویان را تکلیف  
 کردند ایشان گفتند که باین از رویان دیدن شاه داریم و مرا بیم و چنین  
 با بخت آمدند و سخن شکر که آن جوان که همگان ایشان شده شاه بودند

در میان از رعایت فرموده و مخبر ساختند و در اینجا شنیدند که خان  
 احمد را بچهره مردم فرستاده ترغیب آمدن بایران و تهدید اندوختن یک سال  
 ایشان نموده و الحال در شیر و است بنابر سیر و آب اسیر بودند  
 آمده متوجه کیلان شدند و بعد از فتح کیلان از آنرا دخترا داده و حجت  
 نمودند و در نیز از آنجا خبر آمدن عبدالحمز خان رسید از راه بیلان  
 متوجه حسان شده بقلعه ملک بهمن رفته بندها را آزاد کردند و چون  
 بجا حرم رسیدند خبر فرهاد عبدالحمز خان را شنیده بتو در مراجعت  
 و تهدید علیه خان را ایشانک آقا سیر با سیر فرمودند و بیست و نه **۱۰۰۰** سیر  
 رسید که کیلان بیا باغ شده اند و در چوب و سر و فرهاد خان را بکیلان  
 فرستادند هر کدام از راه و بار دیگر کیلان متوجه و تو به بیلان  
 فرموده آن ولایت را فتح کردند و چند روز در خرم آباد ماندند و در  
 اوقات علالت سر از خواب بجا بجوم ظاهر شد که دلالت بر تغییر باد شده داشت



بنا برین تدبیر و موافق جلال نجم و سفر محمد را پادشاه کرد  
 و بعد از سه روز قتل رسانیدند و باعث سعد نواب است  
 بر رفتنشانند و حاکم بیک و اقا شاه علی مستوفی الحاکم را  
 بستر کیلان فرستادند و سلطان و والده شاه سلطان محمد خدا بند  
 فوت شد و سلسله ۱۰۰۰ نواب اشرف مرتبه چهارم به صفایان  
 رفته بعد از سیر و جراحان بقرون رفتند و از انجا بسیر و نکار  
 رفتند و بعد از سلیم و نسق انجا بقرون خود فرمودند و چشم شاه  
 خان افشار حاکم سوستر را قتل کرد و مراد آقا بخدمت خود  
 فرمود خان و حاکم بیک بدفع او رفتند و او دست از محاربه  
 بند خواهر مشغول شد و حسب حکم سوستر بقید قتل خان اینک  
 با سوستر شتر و میعاد سب اعلا با و لاد خود رسید و امر ترجا  
 اینک را بدین گاه علی فرستاد تا دست از و باز داشتند و سلسله ۱۰۰۰

نواب اشرف بر سر کاشان رفته بقرون مراجعت کردند و  
 عصیان کیلانیان رسید بستر کردیک تا سکه و جگر دیگر و حسب حکم شمشیر  
 و قهر بیک کرنی بیکلو دفع ایشان مقرر شدند و سرداران باغ  
 گرفتار شده بقصر محاکم کیلان قتل شد و خبر آمدن عبداللهم خان بی خبر  
 اسوان رسید و بجز آواره قهر نواب اشرف و جیک در میان  
 فرادلان واقع شد و سید و از یک کشته شد عبداللهم خان کشت  
 و باز خبر رسید که مردم بقصر از محاکم کیلان باغ شده اند حسب  
 خبر و بیک مشهور بجاریار که حاکم رشت بود بدفع ایشان رفته  
 آن محاکم را قتل عام کرد و در این سال سزار و نواسع را پادشاه کرد  
 زر که با سزار دادند و سلسله ۱۰۰۰ بعد از رجعت عبداللهم خان  
 چند روزی حمت نسق اسوان بسیر در دشت بجران مکت فرمودند  
 در آن اشاف رسید که عبداللهم خان بر سر سبزه و در رفته اهل



شهر را قبل عام و قبل غزوه بنابرین رنج او فرمودند و چنانچه  
خبر توجه ذواب اشرف باور رسید که نیت ذواب اعلا بقدر معاودت  
فرمودند و فرمودند از خانه استیجی مانده را از فرستاده خود متوجه  
کاشان و اصفهان شدند و بعد از رسیدن شکار بقویر راجعت  
فرمودند و فرمودند از خانه مانده را از استیجی کرده در قزوین راجعت  
اشرف شد و ذواب اعلا از راه کیلان سیر قول آغاچه رفته و در  
خانه با بلجی گری بروم فرستادند و ذواب سگدازان در راه  
قزوین نماز شده بر حمت از دی پوست و ده سینه ۱۰۰۰ ذواب  
اشرف با اصفهان توجه فرموده و فرمودند از خانه استیجی لاری جان فرستادند  
و در اصفهان آقا موسی قاضی و مقصود پیک ناظر از حرم انک  
در خضریدن املاک جانب رعیت را گذاشته طرف ذواب  
گرفته بودند و نکته کلاه فرمودند و معاودت بقزوین کردند و فرمودند

خان بعد از پنج شرف پادشاه رسید و در بار او بیقرار نشد  
 و خود متوجه کابلان شدند بعد از آنکه قتل بعضی مفتیان انجام داد  
 و کاشاق و وزیران را با اصفهان توجه نمود و در ۳ رمضان در آن  
 اصفهان شدند در ۹ بقرونیزه کشتند و از آنجا متوجه دهلان  
 فرموده از ابابکر است میرزا بدختر خواستن بکرستان فرستاد  
 و در حدود کچان کسر پیش پادشاه فرستاد که میان مادرش و محبت خاطر  
 جمع دارد بد که مادر بدختر خواستن میرزا پادشاهی که کرم و تواضع بسیار کرد  
 اقامت فرستاد و ایشان بکرستان رفته دختر آورد و بدو سلطان  
 حیدر مراد و دختره میرزا در استنبول عرض طاعت و وفات یافت  
 و ۱۰۰ ساله بر سر استان رفته و شاهزادگان لر را کشته با  
 جالاکا و دختره او را حبس فرمایند و از نو فتح قلاع و مستعد و دیگر  
 بدست انداخته یک نورچهره را واقع شده و توجه بانبی اصفهان کرد



و او رنگ ناخت یزد برد و عقیق خان شایلو سر راه برایش  
 گرفته شمشیر و بنجاه او رنگ را کشته سر راه را بر گاه شاه فرستاد  
 و بقدر السیف اگر بدست میخاندان قاجار که حاکم طبرستان بود کشته شد  
 و خبر فوت عبدالعزیز خان او رنگ رسید و او اب اسراف از راه  
 نازندران متوجه خراسان شدند و در راه خبر رسید که عبدالعزیز خان  
 بجای پدر کشته شده و داعیه خراسان و اراده قتل امرای پدر داشت  
 و در راه بیرزده کشته و روز بیست و دو **۲۰** در کجی نرول اجلال در مشهد  
 غوره شرف زیارت شرف شدند و حکومت انجا بهوداق خان  
 و تولیت بقاخر سلطان شرف شروع **۱۰۰۶** از مشهد متوجه  
 شده عازم حرب تیم خان که او را دین محمد خان هم میگویند شد  
 و در ویکتبه **۲** محرم جنگ رو داده شکست برد و رنگیه و جایانیک  
 سلطان خولهر زاده عبدالعزیز خان افتاد و تیم خان کشته شد چنانکه

/

که اگر کشته میسر نمی شد و حکومت بهرات و امیرالامرای خراسان  
 بحسین خان شایلو دادند و فرمودند که از دست تصیرات که از دست  
 شده بود بقتل رسانند و اسمعیل قلیخان افشار را متهم فرمودند  
 که بغواه رفته تسبیح و شرف نایب میرزا عبدالعزیز خان شفق میرزا  
 که حاکم فراه بود از آن کشته با و را از راه نریده بود و تیم خان شمس میرزا  
 داده اسمعیل قلیخان رفته فراه را تصرف نمود و حاکم مستقل شروانیان  
 جاده و جلال متوجه استرآباد شدند و اخلو را شکست داده قلمبه  
 با در ساختند و از راه نازندران و شکارستان کالمتوجه قزوین شدند  
 و از قزوین به مغان قازانجا میلاق فرمودند و **۱۰۰۷** خبر رسید که  
 نوزم خان بنز الوالحی خان حاکم مرو که از نرادر جوینان بود با باخان  
 زبان یکا دارد و اسیر که نواب اسراف بخت او فرستاده او را  
 با قلیخان فرستاده بنابرین متوجه خراسان فرمودند و بعد از زیارت



بهرات رفته بعضی از اماران را بیشتر فرستادند و اسنان را  
 قبل نموده چهره جواب اشرف رسیدند و نورم حال از قلع برآمده  
 بیایوس شرف سرور را بر یکش جان استاجلودادند و بر حلال  
 نماند رایز بر سر حاکم امل رفته قریب بهشتان نور از ملار با اور  
 بقتل آورد و مردم رستمدار نیز از شنیدن این خبر دارو  
 کج را که کماشته قورچ با سر بود بقتل آوردند و در انسانی  
 سوخراسان این خبر تو جبر با سر رسید و از طهران بر سر  
 رفته مجموع بقتل آورد و حلال را بر سر را گرفته بخدمت اشرف  
 آورد و در سنه ۱۰۰۸ الواب اشرف بعد از فتح مرو بجانب  
 مشهد رفته از اینجا با صفهان توجه نموده نهر بالای باغ هزار جریب  
 را جاری فرمود و نورم خان را بشیر از فرستاده گشتند و هزار  
 یک چنان روانه کرد و در انسانی رفتند و در میان بسر آوردند

از غلامان

از غلامان که بخت باز یافت و بقتل بایست نهادن بودند بر گشته  
 بهر مرغان رسانیدند که امیر شاه حسین خجاری را انور را نمیدید خان  
 از آن راه بر سر ایشان رفته و امیر شاه حسین را گرفته بخدمت اشرف  
 فرستاد و شاه او را بخشیده رخصت مراجعت داد و در سنه ۱۰۰۹  
 تو جبر بجانب مشهد مقدس نموده پیاده روان شدند و تفرشگر  
 ملا حلالی پنج مسافر را پیاید بطایفه که بجاه درج اصغهان بود و از صفهان  
 تا مشهد مقدس یکصد و نود و نه فرسخ و هشتاد و یک طایف و پنج درج  
 بحساب در آمد بدین موجب معلوم شد که طایفه که بجاه درج اصغهان  
 باشد هشتاد و نه فرسخ است و فرسخ صد و پنجاه طایف است  
 فرسخ هفتاد و نه و با صد و نه درج اصغهان و چهار زده هزار و نه فرسخ است  
 و ایضا محضر نمایند که از صفهان تا باط قاهره عیاد پنج فرسخ و عیاد  
 بعده تا کاروانسرای سر دهن شش فرسخ و بیست و نه طایف است

سان مسافت از صفهان تا مشهد  
 پنج فرسخ و هشتاد و یک طایف



تا بای چهار سطح فرسخ و یکصد و چهل طناب بعده تا کار و  
خواهر قاسم شش فرسخ و هفت طناب و نیم و بعده تا امام  
زاده پنج فرسخ و پنج طناب بعده تا دارالحرمین کاشان سه فرسخ  
و پنجاه و پنج طناب پس از اصفهان تا کاشان سه فرسخ و سی و  
ویک طنابست بعده تا خوشاب سه فرسخ و چهل و شش طناب  
بعده تا مسکن پنج فرسخ پنجاه طناب بعده تا حوض آقا محمد  
یار زده فرسخ و هشتاد و یک طناب بعده تا چیل سودا بست چهار  
فرسخ و هشتاد و پنج طناب و از کاروانسرای نوشهر که در سیاه  
کوه واقعست تا رستم شش فرسخ بعده تا سرچشمه چهار فرسخ  
و هشت و دو طناب بعده تا قریه قدس از اعلا خوار و دو فرسخ  
و سه و سه طناب بعده تا ده تلک پنج فرسخ و نود و دو طناب  
بعده تا عبدال ابله سه فرسخ و صد و سه طناب بعده تا لاله سحر



ده فرسخ و صد و یازده طایب چنانکه از اصفهان تا سیر و ارد  
 پنج فرسخ و چهل طایب است و مسافت شهر سیر و اربست و نه طایب  
 بعده تا ریاط و در هفت فرسخ بعده تا کلید رود و فرسخ و صد  
 یازده طایب بعده تا نیشابور و نه فرسخ و ده طایب و نیم و  
 و بعده تا مشهد مقدس از راه کوه تل  
 سه هزار ده فرسخ و صد و پنجاه و نه طایب و فاصله در مشهد  
 شد و حسب الفرموده در پاییز یا و بهر فرسخ کند حضرت را اطلاع کرد  
 و دختر شاه اسمعیل را با صفی میرزا عقد کردند و خبر فتح لار و کج  
 بردست آمد و در دیان رسید و حکم شد که امام علیان را بجا  
 خود نصب کرده خود با شاه لار را بردارند و تنویر خدمت شود  
 و توبه بهرات فرموده از بهرات روز جمعه ۳ ذیقعه تنویر ط  
 شدند و بیست و ۱۰۱ چهار چاری در میان اردو بهم رسید روز

یکشنبه ۹ محرم مراجعت کرده و از آب خطیب عبور نموده در  
 صف و داخل بهرات شدند و بعضی از ایشان که راخص ساخته  
 و در غره ربع الاول توبه می نمودند و دختر خان احمد را بنگاه  
 خود را آوردند و از راه بسطام و درون ریاط قوسه  
 در آمدند و در اینجا ایلم فرنگ آمده معروض داشت که  
 ما روح را علاج کرده ایم شما هم از بنجانب حرکت کنید  
 از راه کاشان توبه اصفهان شدند و شمیل میبایست  
 امام قلیخان فتح سرو بازارد کاروانسرای نفس جهان  
 ساخته شد و بغرم زیارت مشهد از راه بیابان توبه  
 شده بهمه روز بهشت رسید زیارت خوت کردند  
 و در ازده روز در مشهد بوده رخصت رفتن آرد و بایان  
 گرفته مراجعت نموده با اصفهان آمدند و در آخر ایستاد



۱۸۶  
فتح قلعه نهادند و تسخیر آن بحر مردم انولایت و اندک حاکم  
حاکم همدان روی داد و ۲۰۰۰۰ اراده آوردن آب  
کورنگ کرده بدیدن عمر آب رفتند و در آن اشاعه بضر  
ذوالفقار خان و امرای کردستان رسیده باعث عزم جم  
بجانب آذربایجان شروجه و جبهه اردو در میان بر سر هر روز  
بود احکام باطراف نوشتند که لشکر حاضر شوند که متوجه  
شیرازیم و بعد از چند روز بغیر ما نذران متوجه شدند  
و در کاشان فرمودند که بقرونین رفته از راه کیلان بآذربایجان  
برویم و در قرونین رفتن بتریز ظاهر شرو و در یکشنبه ۲۰ رجب  
نزدک بالک بتریز شرو و علی پاشا که بر سر گردان رفته بود با لشکر  
مستعد رسید و در روز جمعه ۲۶ شهریور کورجیک عظیم روی  
داد و علی پاشا که قنار شرو و روز سه شنبه ۱۹ جمادی الاول

۱۷۰  
بتریز فتح شرو و متوجه قلعه ایروان شدند و از امجا حره شرو  
و جبهه در محل توج بتریز علی پاشا را بکمر را بپوشاند و در میان  
فرستادند که با دریا بجان رفیق و گرفتن بغداد در عهدت  
و او با امرای اشرو خد متوجه بغداد شرو و طلاع اطراف بغداد  
گرفته بغداد را محاصره کرد و در بنویلا رستم و آب اشرو رسید  
اگر تا حال بغداد فتح شده بتریز متوجه ایلیان شود و قلعه  
بگذر است متوجه خدمت شرو و ۲۰۰۰۰ و تبارخ روز سه شنبه  
۴ محرم الحرام سنه ۱۰۱۳ قلعه ایروان فتح شرو و ایالت شرو را  
باید گونه حال سخت فرمودند و خبر رسید که لشکر بغداد  
دارای ازون احمد متوجه همدان شده اند و حسین خان لرو  
آن سرحد و قاسم سلطان جنگ کرده و حمر را شکست  
و ازون احمد گرفتار شده و بیکار از و با نضد سر بریده اند



و آمد و در میان را بر سر عادی و جزو و قریبای یک را بر  
 قاصد فرستادند و بعد از تاخت و مراجعت ایشان  
 خبر رسید که جلال افغان سر دار روم آمده و رعایای او  
 و آن محار را رانده از آب ارسر عبور و افسر و کشتن  
 مر را حسب الامام خود ایالت شیروان یافته و روانه  
 که از آن خبر غایب و چند روز رسید بدین شهر و کشتن و برادر  
 که کثیر خان بخت گشته بعد از تسخیر شیروان که جستان را تصرف  
 خوار کرد امداد او نکردند و او پدر و برادر را کشت  
 اما خود نیز بعد از شش ماه گشته شهر و مملکتش را با خوا  
 و مادر بخت آمده خواهرش را عقد کردند و در سال  
 یعنی **۱۰۱۳** خسر و بیک علام حنبر خان که از قبل او در  
 ضابطه چهل یک بود با داشته نواز غلام و فعله خود بر سر غلام

رفت و شب با مردم ساخته نزد بانها گذاشته داخل شد و قلعه  
 را اسیر کرد و شاه بیک خان حاکم قندهار و دوازده هزار کس  
 فرستاد و سه ماه قلعه را محاصره کرد و نتوانست گرفت تا آنکه  
 حیدر خان لشکری با اسمعیل قلیان بعد فرستاد و ایشان را  
 شکست و سردار لشکر را کشت و قلعه را استحکام نداشت و سه  
 توبه بجانب اردبیل غوده بعد از زیارت توبه تیریز و سوره کل  
 شدند و آمد و در میان را بجانب و آن بر سر جلال افغان فرستاد  
 و بعد از جنگ و شکست جلال از دروازه جانب و بر با بخت  
 نشسته فرار غوده خان ارجیس و آن خود را تاخته معاودت نمود  
 و در حاله ران بخت رسید و سر نهاد آخرت با پسران خندان  
 باشد که گرفتار شده بودند بطور اشرف رسانید و خبر رسید  
 جلال لشکری حج کرده و سا کر شام داند و در باد ملخو شده جزا



در یکشنبه ۲ جمادی الثانی با جلال جنگ واقع شد و شکست بزرگ  
افتاد و از جمله قتل **و قتل** که در زیر ایام روی دارد است که در سر  
که جلال فرار میکرد و نواب اشرف در پای مشعل بدیدن سر  
احترام مشعل بودند کردی را بنظر اشرف رسانیدند و او دست  
بجگر کرده خود را پناه رسانید و نواب اشرف پیادوی قتل  
بند دست او را گرفته چنان فرو کشیدند که پشیمان او را  
خورد و قریباً سر بر سر او ریخته او را پاره پاره کردند و خفا  
اغیا بعد از شکست چهار داخل عرابه سر در اردوی خود هر یک  
از پاشا یا نوا که طلب کرد نیافت و اهم برو غالب شد  
و همان ساعت اردو را گذاشته فرار نمود و نواب اشرف  
بعد از پیروزی زیارت اردو بیل رفته از آنجا بر سر کوه فرمود  
و در ۲۶ سوال کچه محاصره شد و طعمه و دست خانرا بیکر حسان <sup>ساز</sup>

**جلوس شاه سلیم** بر اکر پادشاه در قلعه اکره در بیستم جمادی  
الثانی واقع شد و ۲۱ فتح کچه در شب ۲۳ شهریور دست  
داد و حکومت از آنجا خال زیاده اعلی سخت شد و متوجه تعلیم  
شدند و محمد پاشای قزاق حاکم لوبوی شرف با او سر شرف شده لقب  
خانیافته خلع شد و لطیف پاشای حاکم قلع تسلیم نموده شرف  
با او سر شرف شده خصوصاً که روم شرف و ضبط قلع و تعلیم <sup>سلطان</sup> علی  
نورجه شرف و زن بیانی خال و دختر کثیر خال بدست آمدند و اردو را راکجا  
کوچ کرده تهر کچه گذار شدند و بعد از اتمام قلع ایروان بخرم تسخیر و  
توجه شدند و روز یکشنبه ۱۹ شهریور همان قلع شاهر محاصره شد و سر و نوا  
بنوا اتفاقاً خال و اما ملو سخت فرمودند و مردم در بند و با کس بدست  
فرستادند که لشکر قریب میباید که دفع روم بعهده ماست و قلع سلیم  
و قلع مکره مکره مفتوح شد و روز یکشنبه ۱۰ دج ایوان دیوانخانه افتاد و جسر از



اغره در آن نبر مانده بعضی فرمودند و خبر زبند و نواب اسف بصلاح  
 بختان در آن وقت پیر فرمایند بود و در **سنة ۱۰۰۱** در شب چهار  
**۲۰** ریح الاضاح فتح قلع سماخر شد و در **۱۹** ریح الثانی مراجعت کرده آ  
 جسر کشند و متوجه عراق شدند و در **۲۰** جمادی الاول داخل فرمودند  
 در **۹** جمادی الثانی متوجه خراسان شده جعفر را نام نویس کردند که همراه با  
 و احتیاج ایشان از سر کار شاه میدادند و از هر که که چهار بار یا بیشتر  
 میدادند در **۲۶** شرف زیارت شرف شدند و در **۲۷** رجب  
 مراجعت فرمودند و **۲۸** داخل اصفهان شدند و بعد از مراجعت  
 و آشنایی در **۲۶** شعبان متوجه میر و لشکار بازماندگان شدند و  
 از راه دماوند با وجود بسیاری برف بخت تمام داخل امل شدند  
 و روزی در راه در ساری گذر آیدند مقرر فرمودند که در اینجا دو تن  
 مانده شود و **سنة ۱۰۰۲** در اول محرم که آفتاب در پشت هفت

در جرحل بود لشکار میانکاله فرمودند **۱۹** محرم بعزم اصفهان از  
 بازماندگان پیر فرمایند و روز **۷** صفر داخل اصفهان شدند  
 و از اینجا میلای برف و سیر نهادند و بعد از آن و توی سرکان و سیلا  
 و خللات و حمره فراوان و در خبر نیز خوانسار فرمودند و خبر فوت  
 مریم حکم عم شاه و ابو طالب فرزای برادر نواب اعظم رسید و معاود  
 فرموده در **۲۳** رجب داخل اصفهان شدند و خلیفه سلطان شرف  
 و امامی شرف شد و خبر رسید که ده هزار جلایلی پسر داری محمد با  
 شاه رسون شده و آیدند حسب الامر مقرر شد که حام یک در  
 برتر ز رفته بخت ایشان فدا شود و تعیین کنند و از ده هزار خردار  
 غله و دوازده هزار کوسفند بخت ایشان مقرر شد و بعد از  
 تعیین فدا شد و اعتماد دوله با محمد پاشا و سید کسر معتبر  
 در اصفهان شرف پابوس شرف شد و در **سنة ۱۰۱۷**



بخش نایه نثر جهان و کلیران سرپل فرموده مقرر شد که  
 چهارشنبه چهارباغ قورق شده مخصوص سرزبان میرک  
 میرمحمد نباشند و جلایا را رخصت دادند که هر چه  
 بولایت خود رود و متوجه میلان شوند و در  
 راه از میلان بسطانیه فرستاده خود با خواهر متوجه  
 اصفهان شدند و بعد از سیر آب پاشان از راه کاش  
 متوجه سلطانیه شدند و بار دو تلخ کشتند و از آنجا باز  
 فرمودند و خبر فوت بکش خان رسیده جایز را بحراب  
 حاکم شدند و دادند و او را بترتیر فرستاده خود بعد از  
 زیارت شیخ زاهد بترتیر رفتند و حاکم بیک را با بعضی از  
 عساکر بر سر قام جولاق امیر خان کرد فرستاده خود متوجه  
 قسلاقی قراباغ شدند و ظهورت خان آمده برف

با بوسه شرف سر و قمر چغای خان را بوسه و در اغسات  
 فرستادند و ذوالفقار خان را کشته جایز بپوسف خان  
 دادند و در سنه ۱۱۸۸ در غره رابع الاول از قسلاقی قراباغ  
 متوجه تبریز شدند و بعد از زیارت شیخ شهاب الدین آملی  
 در ۲۲ رابع الاول داخل تبریز شدند و خبر فوت اعتماد  
 الدوله در پای قلعه دم رسید محمد بیک بکدله را سردار  
 کرده بجای او فرستادند و طالب خان و دلفشیر را عثمان  
 الدوله ساختند و بعد از فتح قلعه دم و کشتن حلاق امیر خان  
 و اگراد قلعه را بقیان خان برادر محمد بیک بکدله شت  
 فرمودند و متوجه حدود مراغه شدند و حضرت شیخ بهاء  
 محمد و ملا جلال پنجم و ملا علی رضای خوشنویس را امیراغه  
 فرستادند که ملا حظه عمارت رصد نموده و طرح آنرا



کشیده بنظر اشرف رسانند و قباد خان کرد بگری را با این یکی  
 بقدر رسانند نه غارت فرمودند و لو اسباب خان که قبل  
 ازین نادر شمر آمده بود و برف پای بوسه شمر شده او نیز آمد  
 باین دولت رسید و بخلاص فاخره مخدشده میر فیض قوت شد  
 جای او را میر الوالمعاط شرف طویل دادند و چهار خوار داشت  
 سردار رسید بجانب تبریز و فرمودند و سردار را تا تبریز آید  
 چند روز بر سر نهاده بودی تبریز نزل نموده محراب بدست داد  
 و چهل پاشا با جمع کثیر از رویان کشته شدند و سردار در محراب  
 مراجعت کرد و نواب اشرف با تار رفته بعد از زیارت  
 شمس شهاب الدین نادر دجل فرمودند و زیارت شرف شده ظهور  
 خان و لو اسباب خان را بیک جستان مرخص فرمودند و متوجه  
 اصفهان شدند و سببه ۱۰۱ در صفهان بنای مسجد حاج

بزرگ بر سر رسیدن نادر جهان کرده متوجه فرمودند که شصت هزار  
 تومان خرج نمایند و روز شنبه ۲۳ صفر بنای عباس آباد و خان  
 تبریز بنای فرمودند و روز سه شنبه ۲۴ ریح الاول بعد از تبریز  
 نادر جهان خبر آمد و ملا محمد خان و ایالت کرستان بنای بدرگاه جهان بنای  
 آورده و روز چهارشنبه ۲۹ ریح الاول با استقبال او رفته از  
 دولت آباد گذشتند بر سر اسب ملاقات فرمودند و در ۱۰ ریح  
 بقوم رفتن خراسان متوجه شمر و حکم شمر که امرای خراسان جمعیت نمود  
 بدین صلاح دولت و مهابدید و ملا محمد خان شمر عمل نمایند و خود ملا  
 فرموده از اینجا توجرت با شمر را بسلطانیته فرستاده خود بمرکز  
 وایطرحندان فرمودند و از اینجا بسلطانیته و از سلطانیته باردیگر  
 نمودند و بعد از زیارت بطنج پهای عرب قرغانه رفتند و کوه  
 چهار انگشت از سردیک برخاست و جمع کرد در خدمت بود



دیدن و سجده نواب اسراف بجا آوردن و از اینجا تیر زنی  
 قاضی خان صدر بزرگ را با بلی گری روم فرستادند و خود  
 بزبان تشیخ زاهد رفته متوجه مازندران شدند و شب در لای  
 بر فر عظیم بارید چنانچه در بعضی محال دو ذریع و نیم برف بسته بود  
 و در تمام دارالحرم از نخلها بسته شکاف کنان مازندران رفتند  
 و **دست ۱۰۲** مازندران داخل شده چراغان دور اسطوخ باری  
 فرو شده و رودخانه منهدم فرمودند و بنای فرج آباد نهادند  
 شد در شب **۳** ریح الاول و علیه سلطان تاج محمد گفت  
 که یک زیاده بود و بنجیه درست شرجه پست ازان نوشته شود **قطعه**  
 به تاریخ در و عقل سر جیران بوده زانکه کم بود هر آن وصف که گفت سلطان  
 بعد سالی که در اوها فسر یک در نظر گفت عالم بدست و فرج آباد  
 جو جان بود در این سال شتران اهل اردو را از سر کار خاموش

اللی

روغن و عقیق و جره سار بانان و اسبانی و تفصیل دادند و بیک  
 بچک کیلان ارکن در ریام اجعت نمودند و سیر کلنا رو با سیم  
 کن در ریام بچک در دور سر و فرمودند و نهاده بیک و در لای  
 کردند و از راه کلار دشت و سیر چند روزه ببلان اینجا توج فرود  
 شدند و از اینجا اراده شدند مقدس فرموده از راه دماوند و شکاف  
 جگر دماوند و در چهار شب **۲۰** شعبان داخل شدند و خیار  
 و آب حیابانی و صحرای استانه منهدم را احداث فرمودند و در  
**۲۵** از منهدم بر سر آمده از راه کوه پایه و قوچان و استر آباد  
**۶** شوال داخل اسراف مازندران شدند و حکیم عنایت بر  
 را نو کردند و سره اردو تان بخوبی لایک شرک راه خار و سیاه  
 که اهل ساخته سنگ بست کردند **۲۲** ۱۰ تاریخ **۲۳** مهر  
 در مازندران اسد قلی بیک قورچ با سر را که اندک جای را



بعیض خان بیک و المصوم بیک شیخ او نذر دادند و هم در آن  
ایام محمد بیک بیکدیا وفات یافت و در غره صوفی متوجه عراق  
شدند و در آن شهر مد کور داخل گشتان شدند و سیر چر اغان بازار  
و پشت بام محلات که هر کاری دلاله که از پسر رفته بود فرمودند  
و در ۱۸۰۰ داخل اصفهان شده استقبال عظیم واقع شد چنانچه  
رو در وید قریب ستر از تفکیک استاده بودند و اب علیه شریف  
را بقویز فرستادند و قاضی خان ارا بیلجی کری روم با اتفاق مصطفی  
آقا بیلجی روم آمد و اسد و در بجان فوت شده جانشین را پسر  
امام قلیخان دادند و در غره جمادی الاخره متوجه بیللاق شدند و تحقیقا  
همانیکه خان شوقت شرو بعد از سیر بیللاق در ۲۲ با اصفهان نزول  
نمودند و سیر چر اغان پشت بام فرموده در شب محبه ۲۳ شهر  
رضایان بطلایه شنت در جبهه سوم بنرم کرجستان از اصفهان بفرستادند

آمدند و ۲۴ از قلعده بنما بدت شیخ صفر شرف شدند و در حرم  
را طلال و پنجه ناو در مطبخ را شرفه فرمودند و متوجه کرجستان شدند  
و در ۱۹ شهر دجی نزول بکنار روانخانه قری که اول کرجستان یافت  
است نمودند و در ۲۰ ۱۰ چهره شخص شرف که ظهورت سجده عزرا  
داخل کرجستان شدند و ظهورت بطرف الکدوا سبب گشت  
و از اینجا با اتفاق پیا شرف حق رفتند و حبس حکم مقرر شد که اسفند  
پنجم جمعه از مردم شیروان و قرا باج که از جور روم بکرجستان گشته  
ساخته کوچ فرموده بمانند را بر د و قریب ده هزار خانه بنامند را  
بروند و چهره در فرار ظهورت مردم تیانت امداد نموده بودند  
حکم شد که ایشان را قتل نموده اسیر کنند و قلعه در دور کلیسای الو  
ساخته کرجستان را بعیض خان و لاکر کینز خان داده از راه تیانت  
بکرجستان کار تیر رفتند و در کوری مقرر شد که قلعه بازند و در



سورن رفته مراجعت فرمودند و سار و خواهر را بنصف طلعت  
فرستادند و بعد از مراجعت سار و خواهر حب الاله سر ایشان  
یعقوب جان پیک اوخ بای قورچر سر را فرستادند و در بجهت  
۱۱ رمضان یعقوب جان پیک و لوا را سب خان و لطیف خان  
پیک دو اتد را را بطلب طلعت فرستاده خود مراجعت  
فرمودند و در راه فراتوشچر آباد و غلام چرکس را صاحب  
صفر میرزا بودند و فغانی غلک حرامانه میگفتند بقتل آوردند و در  
اوخ تبه شکار چرکس که امیر کرده ششدار امیر مید کردند و در کرا  
در سر شکر در خصلت داده منوجه دار المیز شدند و میر حمله  
انند امده بشرف پا بوس شرف شروع ۱۰۲ چهر نرول  
اجلال در رشت واقع شرف بعد از میر حرامان بازار رشت  
روز دوشنبه ۱۱ محرم الحرام او زون به بود چرکس میرزا

رفته یزاد را از اسب گشیده بقتل رسانید خود را بدو تخته  
انداخت که چپه حم از غلامان چرکس بخت خاطر برزاکشند  
مهر بر آکر او را عمر کشتم گشته بمردم اینکار بخت بهیر کردم و آ  
اشرف فرمودند که اگر مراد را بکشم مردم خواهند گفت که بنمود  
مرا اینکار کرده بخت بهیر او را بکشند که این حرف گفته شود دیگر  
انگیز از اطفال صغیر دارد بر تاجی که اطفال مانع شوند و خون  
بتراد و اقصا هر گز خالا او را بر زبان خوشتر نگه باید داشت تا  
و بعد از سیر چغان دور اسطوخ و در یاچه لایجان کوچ شود  
ایمیر چکلا بر ستمدار شکار ما هر کنار در یا کرده پیک دام بست  
بخرار ما هر و انت طر و برام و یک چهل و پنجاه ما هر در طر گرفته شد  
و بعد از سیر آمل و چغان با رفو شده روز چهارشنبه ۱۱ صغیرا  
فرهاد شدند و چهر خبر آمد که گرجیان دار و غلمان خود را که از قبا



شاه بودند گشته اند و کسر مطلب طهورت فرستاده اند <sup>فلحان</sup>  
 اینک افسرهای سر را سر دار کرده بکرجستان فرستادند و خود  
 اصفهان شدند و در اصفهان مدتی بیک ایام آخر با هم کردند  
 بنور بستر رفتند و در آن میر عبد العظیم ولد میر حسن خان نازیدند  
 که از جانب والده خویش نواب اسراف بود اسراف دامادی  
 شد و در شهر رمضان دختر خود را با خانهای حیر یک قیام  
 که متعلق به کار خاصه گردیده بود با و دادند و اسفندیار  
 را بکرجستان بحد فلحان فرستادند و مقارن آن خبر گشت  
 علی فلحان رسیده خود آورده سفر کرجستان نمودند و <sup>۱۰۳۴</sup>  
 از نازندان در اول سال از راه دارالمزینگار گمان نمود که گشته  
 و زمان بیک را با باغفار بخراسان فرستادند که رستم محمد خان او  
 را بسیار در هیچ زاهد نوروز کردند و در جواب فراغ حاجت دادند

و باران بر نوبه شر که چند کسر از سر مامورند و در فراوان بار و طوفان  
 و چشم خبر طهورت رسید بسیار جوق کریمت و ایند فو که در  
 کرجستان شدند سقایی بسیار فتح کردند و کرج بسیار گشته و اسیر  
 شدند و در نیم جمادی الثانی داخل تغیر شده کرجستان کار تیل  
 را به بکرات خان دادند و خبر رسید که محمد پاشای سردار و  
 در <sup>۱۰۳۵</sup> شعبان ایروان را قبل کرد و نواب اسراف بدیده الکر  
 که نزدیک ایروان بودند و دل فرموده لشکری با طراف اردو  
 روم فرستادند که راه آذوقه برشان بسته کنند و در غیر مجا  
 هزار و دویست کسر را با خو رجهای بار و طوفان شک  
 بقلعه فرستادند و حسن پاشا و ترک که سمر با چند کسر معبر یک  
 نوب قلع گشته شدند و روز دوشنبه <sup>۱۹</sup> سوال جو مرتبه یو بر  
 کرده کاری نداشتند <sup>۲۳</sup> سوال که قاسم کویت رو میان بود و



دیگر کردند و با یوسرس شدند و در **۲۵** حرف صلیح بمیان او  
 التماس نمودند که شجر معتبر بنهند که قرار صلیح با او داده شود  
 و کوچ کردند و نواب اشرف بعد از دیدن قلع قاهر خان صدر را  
 فرستاده خود متوجه قشلاق دانق شدند و قهر خانی یک را  
 بهمالار کردند و در دانق غیر خانی قورچ با سر را با شکستند  
 روانه کرجهستان نمودند و **۱۰۲** در قشلاق قاهر خانی  
 که بنوعار صلیح پسر سردار رفت بود آمد جمعی حبس ایلم که را خبر از  
 کرده بودند بنده گزینند بحال ای جلالت بنج را بخت بنای شهر در بزرگ  
 که نواب اشرف در وقت سکار دیده بودند تغییر کردند و روز  
 پنجشنبه **۲۱** ربیع الاول بطالع سنبه بنا شد و وزارت نازندران  
 میر را تفر دادند و بعد از رستمان از دانق کوچ کرده از راه کرجهستان  
 شکار کنان انسان و حیوان بسیار صید فرموده متوجه تغلیش شدند

و از آنجا به سیلاقی کوچ فرمودند و سپس لار را با عسکر تاخت از آن  
 الروم و غیره فرستادند و خود متوجه اردبیل شدند و در راه حجره  
 که تکیه پاشای حاکم وان و یک پیک کرد با دو از ده هر اگر اراده تاخت  
 بتریز نمودند و در حدود چالدران گفتگو در میان واقع شده یک پیک حجره  
 بیستار زده و ملازمان پاشا یک را بشمار گرفته بچشم و اصل رسانیدند  
 و لشکر متفرق شده برگشتند و قاهر خان را از صدارت عزل کرده حاکم  
 را بقاهر سلطان متوجه شدند و همان چند روز قاهر سلطان و قاضی  
 کرد و امام قلیخان حبس ایلم بتریز رفت و نواب اشرف بعد از باز  
 متوجه بتریز شدند و همان لشکر دیده مقرر کردند که اعتماد الدوله در بتریز  
 خواه لشکر بدهد و خود متوجه قزوین شده از آنجا باز نازران رفتند و روز  
 چهارشنبه **۲۴** دج در اخلا فرج آباد شدند و صدارت بزرگ میر رفیع الله  
 خلیفه دادند و خبر فوت سید ناصر خوب رسید و مراد صمد و حیدر



سلطان بیکم اینک آقا سر فوت شدند و ملو خان را طلبید  
 که دست از انجان احمد خان پسر سر داده فرستادند و <sup>۱۰۲۶</sup> سر  
 از فرخا با و متوجه قزوین شدند و مقرر شد که در سلطانیه عا کر حج  
 شوند و خبر رسید که در میان سلطان مصطفی و اندکار خان  
 نموده سلطان عثمان ولد سلطان احمد را پادشاه برگزیده  
 اند و او خلیل پاشا را سردار کرده و مرآتیه نواب اسراف متوجه  
 اردبیل شدند و قزاقانی خان به سالار را با عا کر روانه تر  
 کردند و ملا محمد شمس بنیچ برافقت به سالار مقرر شد و خلیل پاشا  
 نیز زانده قزاقانی خان در سر سفر کدوک بشیله بار وینه که  
 چهار هزار کس بودند با بست هزار تانار محاربه نمود و در میان  
 شکست خوردند و پاشای وان و پاشای اردن را هم گرفتار  
 شد و میرزا بیک آقای وکیل جای بیک کرایه پادشاه تانار

قبول فرمود و دیگر تاناران گرفتار شدند و حکومت نیز در بلاد ایگ  
 آذربایجان و قزاقانی خان شملت فرموده مراجعت بجانب قزوین  
 فرمود و خان عالم که از جانب ساه سلیم پادشاه هند با بیک کرایه  
 بود در قزوین زنده اندران کیلان متوجه مازندران شدند و درین  
 اوقات حدوث قزوین و ابره واقع شد و چهل روز را انداخت  
 و حیرت خان عالم هرات فوت شد و جانیسار را حسن خان ولد او را  
 محمد یحیی خان میراخر با سر فوت شد و <sup>۱۰۲۷</sup> پادشاه عالم  
 بشکریه بان کالرو و میر مازندران مشغول شدند و جمیع بیک که از  
 کعبه بیک دیوان بیک را در رجوعی از فرخا با که نواب اسراف  
 بود کشت محبت انکه جمیع بیک را طلبیده بود محبت جواب داد  
 جمیع جمیع بیک را با برادران و خویشان در کلاهی کشید و  
 خبر رسید که در راه و محولات و خراسان زلزله شد و با انکه



مردم در صحرا بودند قریب بنزد کسر در زیر دیوارها و مستقر شدند  
و خبر فوت بکرات خان حاکم کرjestان کاربیل رسید و بجای او  
را بسیمایون خان پسرش را با آنکه طفل بود دادند و عبدالعقار  
بیک را وکیل کردند و خبر فوت علیا پاشا که در اوایل فتح کربلا  
شده بود و بالتامسرا و در مشهد مقدس ساکن بود رسید و بعد از  
سیرانندران متوجه اصفهان شدند و در سنه ۱۰۲۸ نزول اجلال  
در اصفهان فرموده ده تخته بیک ولد شیخ احمد بیک را با بیکری  
بردم فرستادند و صاحب بطریق زمان شاه طهماسب قرار  
بافت و زینیل خان را بجانب هند با بیکری فرستادند و قلعه  
دورق که در دست سید سلام عرب بود فتح شد و حکام آن  
آب کرنگ باصفهان فرموده توبه جانانندران کردند و تا بیک  
رفته سیرکنار دریا ماندند و در فرح آباد بجاری عارض شده باخته

از مانندران بیلاق و ماوند آمدند و بجاری عام شده مردم بسیار  
فوت شدند و بعد از تخفیف بیماری اراده نمودند زیارت روضه  
مقدس نمودند و در سمنان بجهت بعضی مصالح ملکه با ستر اباد رفته  
بقشلاق مانندران فرمودند و بنده مکرر کمال خیمه خضر کشیدند و  
کوشیدند و ابوطالب مرزای برادرشاه در قلعه الموت فوت شد  
و حکیم عنایت و مرزق قلیان حاکم کسر فوت شدند و بجای او بسیر  
خان بکر کسر دادند و در سنه ۱۰۲۹ از مانندران باصفهان توبه  
فرموده بر سر آب کرنگ رفته سیر بیلاق نمودند و عربستان را رسید  
منظور برادر رسید مبارک شمت کردند و باصفهان برگشته اراده سفر  
نمودند و غنوده بنیر خان قورچا بنیر و علیقلی خان اینک آقا سر با ستر مقور  
فرمودند که باعث کربت بود رفته قشلاق کنند و ابلیج او بیک آمده التماس  
صلح کرد و طالبان را از وزارت اعظم عزل کرده بسلطان خان نواز



عبدالله خان استاجلود اندوخته یک از روم برگشته قرار صلح  
 محقق شد و ورک میرزا را که در گذشت بهالدین خرد و قاهر خان  
 صدر سابق فوت شدند و فریدون حاکم استراباد نیز در گذشت  
 و جایگزین بهبود خان چمر کسر دادند و سنه ۱۰۳۳ رایات جاه  
 بگلان توجه سفر قندهار کرد و بدو عکس حضرت با شرباب رخ دو شب  
 ۳۳ ریح الثانی از نیشابور بفره آمده بموکب همیون ملحق شدند  
 و در سه شب ۱۱ شهر شعبان قندهار مسخر شد و اهل قلعه بعد از یکماه  
 جنگ آن آمدند و قلع و مخرصه شدند و زاهد خان ابله سلطان خراسان  
 از هند آمده اظهار کجنگ کرد و ملکوت قندهار بکلیت خان حاکم کرمان  
 شست و چهار شب ۲۷ رمضان داخل مرآت شدند و خبر فتح هرگز  
 بهرام قلیخان رسید و خبر گشته شدن سلطان عثمان خواند کار و با  
 سلطان مصطفر را بارساه کردن رسید و تولیت مشهد نیز از ابوطالب

توفیر و مقرر شد که لشکر در خراسان قسلاقی نمایند و خود از راه  
 استرآباد توجه مازندران شدند و یوسف خان از سیردان  
 و قمر چغانی خان از مشهد آمدند و بعد از سیر و شکار مازندران  
 مقرر شدند و استرآباد را بخبر و خان داده بهبود خان را معود  
 کردند و سار و خواج و فات یافت و سنه ۱۰۳۴ در مازندران  
 زینل بیگ از ابله کرمی هند برگشته بیابوس رسید و مقرر شد که  
 عبیر خان و علی قلیخان که در خراسان بودند سان لشکر دیده ا  
 در خراسان شدند و خود از راه بلاق کجور با صفهان آمدند و در آنجا  
 خبر رسید که حافظ احمد پاشا را با سر بزرگ بر سر بکوسوبان  
 بغداد فرستاده اند و بکر قلعه تحقن شده مکرر کسر پیش امرای  
 سرحد قزلباش فرستاده که ابیولایت تعلق بنواب اشرف را  
 بیاید که تسلیم کنم بنا برین امرای سرحد مثل صفیر قلیخان و غیره توجه



بغداد شدند و حافظ احمد پاشا از شنیدن این خبر مراجعت کرد  
 و نواب اشرف در اصفهان بجهت توجه بجانب بغداد و رت  
 عیانت حالیات استخاره فرمودند در اول صبح بمسجد  
 الرحمن الرحیم آمد و بر زبان کوه بار جاری شد که تو کلت عطا  
 و متوجه بغداد شدند و درین باب ضیاء الدین یوسف فردینار  
 گفته **شعر** چه گفت تو کلت عطا اندروان **شعر** تا رخ نمایان شرک کلت  
 عطا اند و در غره رسیح الا اول بظاهر بغداد نزل فرمودند و بعد  
 از محاربه امرا با اهل قلعه در شب **۲۳** قلعه فتح شد و ایالت  
 آنجا بصفتی قلیان حاکم آمد آن وقت فرمودند و قریحای حال  
 بنسج موصول فرستادند و بعد از فتح ایالت آنرا بقاسم سلطان  
 افشار دادند و حسب الامر الا علی امیر کونستان فتح قلعه اخوند  
 ایالت آنرا بسلیم خان شمس الدین لودادند و خبر فوت محرابا

حاکم مرو رسیده جایگزین بنشیند و خان چنگیز را اند و درین راه امیر ابوالفتح  
 و شیخ لطف الله و جانا آغا خانم فوت شدند و **۱۰۳** نوروز در  
 کربلای معلی گذرانیده بار دیگر زیارت بجهت اشرف رفتند و عود بکربلا نمودند  
 بغداد آمدند و بعد از زیارت کاظمین بار دیگر بلا فرمودند و در وقت غروب زیارت  
 کردند و خبر رسید که مصطفی سلطان غنچه شده برادر شمس سلطان غنچه را  
 کردند و نواب اشرف متوجه سامره شدند و بعد از زیارت اراده اصفهان  
 کرده در **۱۷** صفر داخل شدند و چهار روز رسیده بود که رسید منصور بن بغداد  
 بیاید و نیامده بود او را عین کرده بید محمد خان ولد سید مبارک دادند و سلطان  
 اعتماد و فوت شد و سلطان العلاء بن خلیفه سلطان وزیر اعظم گردید و خبر رسید  
 که حافظ احمد پاشا را اسیر کرده و حرا به قزوین رسانید و در ستم یک صحبت با او  
 بنشیند و رفتن با لشکر آنکه در دیوان رفتن ناخت نماید و بسوزد و قریحای خان  
 باور و بکجستان روانه کردند و صبیح عید سر خان قورچین را که نامزد سلطان



خان بود و بعد از غروب و سر قتل از ناوران که جستان کاخست برداشتند  
 و مور و ملعون از ناوران و مردم کاربیل را ترسانیده که بعد از نیمه نوبت  
 شام خلعید بود و چهره اش که معروف شده بجهت اسباب و اسیران کاخست  
 مورد باجمعه که بجهت از دو بازار را تالان کردند و قریضای حال و پیش  
 خان را بقتل آوردند و سر در در و در حجره و سر موصل فرستاد و چهره در قلعه  
 و با بود و جمعه که فوت شده بودند فاسم خان قلعه را گذاشته پیر و آمد  
 و در و معروف نمود و **س ۳۳** اسفند یار یک فوت شد و در **س ۳۴**  
 از آذر با بجان و با هم سید خصوصاً در از دیلی که قریب صد هزار  
 کس تلف شدند و غیره خان قورچر با سر را با شکر یک جستان <sup>س ۳۵</sup>  
 و شیر و از ایقوی خان چکر که در اند و خود از مارند از متوج  
 سلطانیه شدند و مقرر شد که کس تا امر و وزیر جستان زنده  
 بار روی محالید ملحق شود که آمدن حافظ پاشا محقق شده است

و در روز **س ۳۵** در صبح در موضع کوشلو از توابع آلکت حایط  
 میان غیره خان سردار قریبا سر و کرسیان که سر کرده ایشان ملحق  
 و مور و بود و مجاری به دست دارد و اول قریبا سر گشت خورد و  
 فتح کردند چنانچه باده هزار که کشته شد و شکر متوجه تعلیم شد و شکر  
 شام و جمعه که در قلعه بودند ملاصرت شدند و چهره کجیان متعلقان  
 عبدالغفار یک که همیشه امام خط خان بود و رده بودند حب الامور  
 شده بود که در استخلاص مراد سر کنند با بریز جمعه از قریبا سر را بر کرد  
 خرد و مراد و شاه بنده خان و قرقاق خان بقراقلماق فرستادند  
 و ایشان قلعه را محاصره نمودند و مردم قلعه با مان آمده متعلقان  
 عبدالغفار یک را نسیم نمودند و در انشای مراجعت چهره را  
 جنگل و تنگ بود از اطراف کوه و جنگل در آمده جنگلی صعب  
 رود و شاه بنده خان کشته شد و قرقاق خان که شاکست و خرد



که ای که برستم جان منور است و در ایام جوانی بایا فرعی که مرده  
 عبدالعزیز یک بار دوی تو بر چرخ می کشیدند و نورش که تو بر چرخ  
 و بایه فسلان نماند از خاک آنچه خواهد که دارد و بایه را رخصت ده  
 در آن یک نافرمانی که از شک و جمع دیگر بدفع می یک کرد بکلی که از یقوت  
 یا غرسیده بود رفت و بجز از محلی مرا غم را تالان کرده فرستاد و در هر  
 بر نارت بر صخره بار دبل رفت و بر یک غدر خوار و التماس غوره از  
 سرگاه او گذشت و بعد از زیارت سلطانیه مراجعت نموده بجهت بغداد  
 شدند و هر یک که بخت توفیق احوال آنکه در بغداد رفتند بود مراجعت کرده  
 بوفور رسانید که حافظ احمد پاشا که بکلیان در درجه ششم ۹ صفی بنده را  
 محاصره کرده و زینل یک حبس ای که سر در آورنده باغ کرد و از بنده شد  
 که از اطراف روح در آمده بدفع ای که مشغول می شده ۱۰۳  
 نور در آمد و بلا در و در گذر آید خبر فتح زینل خان و شکست مراد پاشا

رسید و نواب از طرف متعاقب سپاه نوبه شدند و در بایر آب  
 به روز که داخل شطرنج می شود یک فرسخ و نیم بعد از در در و در و در  
 لشکر اطراف اردوی روح در آمده مکر جنگها رود و چنانچه از ترس در  
 اردوی خود قند کشید و آخر بیک آمده در روز جمعه ششم شوال از  
 کناره قلعه با وسوسه و امید کوچ کرد و چنانچه از تو بهار با اسباب جبهه خانه  
 ریخته و خیمه ها را آتش زده و قریب پنج شهر از بیمار ریخته بختیم و امهل شد  
 و جبهه را با یکرم بود نواب از طرف زیارت کاظمیه اکتفا فرموده از  
 راه مندیای ترم عراق شدند و چند روز در سیلان میسر برده و لیست  
 عبات عالیات را بصغر فلجان داده سر علی لقب نمودند و خسرو میرزا  
 را در غده اصغر از اجحت شکست بست و تبر قلعه بند از فرستاده  
 سلطانیه رفتند و ایچان روح امر خسرو ساخته مکتوب در باب تغویت سلطان  
 عثمان و تمییز جلوس سلطان مراد نوشته اظهار کردند که بغداد او جانی نمیگردد



ماست و متوجه قسطنطنیه شدند و مردان را طلب نمودند  
 و طعناست قتل آن حاکم کرمان و قاتل یافتند و **۱۰۳۵** از روز  
 در اترک که رانیده و زمین یک راجعت خدمات شایسته که  
 در بنسخت و ایچ کرمانی مذکور بود بر تبه خایه سراج از فرمودند و  
 آقا سر با سر کردند و ری را با و دادند و بعد از بهار مازندران متوجه  
 قزوین شدند و از اینجا به سلطانیه ترفیع بردند و دستم یک را  
 که عیض دیوان چاکری سراج از غرضه تبریز فرستادند که کشتار  
 راجع او زده بر فرغ نمود و اگر در مشغول به قراق خان که در دست  
 سرور گرفتار بود خلاص شده خدمت توجیر با سر رسید و جمع نمود  
 اترک و خضر شیر بدستور سیر و از ابا و تحت کرده فرمودند که با اهل  
 خود رفت و در راه که شسته بنا بر فتور که جستان قلعه اخضر خراب  
 بود و قتل با سر از آنکه استه بر فتر آمده بودند و جمع رویان آنرا

متصرف شده بودند و حسب حکم تفرست که توجیر با سر و زمان  
 بنسخت آن رفته سرگردان و خبر حکم مور و با طهر و ش و نکست بود  
 و در قس او بروم رسید و خبر آمد که خلیل پاشای سردار بر سر ایازه پاشا  
 از راه روم آمده چهار ماه محاصره کرد و نتوانست گرفت و رفتان  
 پیش آمده مراجعت نمود و در آن اوقات نواب اترک در  
 سلطانیه توقف فرموده بودند و امام قلی میرزا راجعت تفرغ  
 کرد که در نزد و جمع خبر رجعت خلیل پاشا رسید و سلطانیه توجیر قسطنطنیه  
 مازندران شدند و عیض خان را که جوهر بود که در آنجا بجان بود  
 ظلمت و امیر الامرا میرزا باخ را بداد و خان و لدا آمد و در میان  
 که با فطنت قلعه تفرغ مشغول بود تحت سر و طهر و قتل آن را معقول  
 ساخت و در میان شاه سلیم پادشاه هند و قاتل یافت و دست  
**۱۰۳۵** روز و ز را در اترک که رانیده و جمع بود که سر و خبر رسید

سلطان محمد قسطنطنیه را در آنجا بجان بود  
 و در میان شاه سلیم پادشاه هند و قاتل یافت و دست  
 ساخت و در میان شاه سلیم پادشاه هند و قاتل یافت و دست  
 و در میان شاه سلیم پادشاه هند و قاتل یافت و دست



که در و خرو با شاد را سر داد کرده اند و مورد مغنون با اوست توجه  
 فرو نبردند و حکم سرکها که منسوخ در جبهه نظام حج شوند برادر  
 تو بر چو با سر و در فردین از اوقات مزاج اشرف منحرف بود و جز  
 که جمعی از رومیان مجدود قلعه اخسته آمده چهر بر استیقام قلعه اطلاق  
 باشد بر کشند و شمر خان قراقر که عجاظت قلعه مشغول بود با سید  
 کس بر نفر آمده از عقوبت رومیان چنان ایلغار بنمایید که در محله  
 که برو میانی میزند صد کس با او بوده گرفتار میشود و خسرو با شای سر  
 بر سر بازه پاشای حاکم از زن الروم که دم از مخالفت زد و جز  
 و مگر کس بخدشت اشرف و ستاده بود بر سر قلعه از الروم  
 بنا برین نظر سرکها که قریبا شمر سرداری تو بر چو با سر نیز بر  
 و چهر بر رسید که خسرو پاشا او را بزبان خوشتر از قلعه بر نفر آورد  
 و بجانب استنبول عود نموده حسب الامر تو بر چو با سر و دست سلطان

و بعضی از لشکریان را بجز است قلعه اخسته و ستاد و مراجعت نمود  
 بیابوس شرف سر و متور شد که امام قلیان بیکلر بکا فارس با امرا  
 عربستان و بعضی از لشکریان خاصه و لشکریان بغداد از راه کاه  
 در جلد متوجه سنجهره شوند و خود با وجود گرفت متوجه باز در آن  
 شدند و در **سنة ۱۰۳۷** گرفت نواب اشرف اخسته و یافت و  
 اطباء از معالجه عاجز آمده در شب **پنجشنبه ۳** جمادی الاول در بلد  
 اشرف باز در آن بهشت غیر سرشت فرایند سن جا که کس بجای  
 از سر و دست سلطان در خراسان و عراق حمل و نه سال در عراق  
 چهل در سال و چهر خبر با امام قلیان و امرا که نزدیک بود بهر راه  
 فتح کند رسید دست و نشان از کار مانده مراجعت کردند و امام  
 قلیان با مضمحلان آمده شرف بیابوس پاشا هرگز عیال  
 شاه مهر شرف شده بخلاص فائز و سرافراز گردید **اولاد امجد**



**شاه جنت مکان** چهارم بر داشت **اصغر** مرزا که در زمان پدر  
 بدست بر بود و هر کس شهنشیر **۲** طعناست میرزا که در حیات پدر  
**۳** سلطان خود میرزا مشهور بود و رنگ میرزا که یکم بد کور **۴** امام قلی میرزا  
 بدستور و شش دختر **۱** شاهزاده یکم که زن میرزا حسن تنویر **۲** بود و در  
 حیات پدر فوت **۳** زبیده یکم که در خانه غیر خان توچر با سر بود  
**۴** خان آغا یکم که در جباله علیه سلطان بود **۵** حاکم که نزد پدر در خدمت  
 و بعد از فوت او میرزا ارفع صدر **۶** دادند **۷** شهنشیر با یکم که در نکاح میرزا  
 العظیم بود **۸** ملک الف یکم که در عقد میرزا جمال ولد میرزا مومنون **۹** شدند  
 مقدس رضوی بود **۱۰** ذکر جلوس **۱۱** بنیاد **۱۲** پادشاه **۱۳** صاحب **۱۴** موش **۱۵**  
**صفی صفوی** مومنی **۱۶** زین الدین **۱۷** ولادت با سعادت **۱۸** انحضرت در  
 که رود از اعلا نور که از آنجا مامان **۱۹** زنده فرستاد در او ایام **۲۰** شاه  
 جنت مکان در تبریز قاضی خان **۲۱** با یکم که در مومنون فرستاده خود از راه **۲۲** کلا

بازندران فرموده از پسر رفتن بودند و دو سبب کثرت برف و سرما  
 برانگنده از عقب بر رفتند در شب چهارشنبه **۱۰** شهر محرم **۱۱** **۱۰۲۱**  
 واقع شرو نام **۱۲** نایب **۱۳** را **۱۴** سام **۱۵** میرزا **۱۶** کردند و در محل جلوس **۱۷** چهره **۱۸** این **۱۹** اسم  
 موافق مزاج **۲۰** سر **۲۱** نقیض **۲۲** بعد تغییر فرموده **۲۳** شاه **۲۴** صفی مومنون **۲۵** شد و بعد از  
 اشغال جد **۲۶** بر **۲۷** که **۲۸** سر **۲۹** نایم **۳۰** دیگر **۳۱** انحضرت در در السلطه **۳۲** انحضرت  
 بود یکم و صیت جد **۳۳** مرزا **۳۴** او **۳۵** در **۳۶** کال **۳۷** حلت **۳۸** عا **۳۹** صفی **۴۰** نوشته **۴۱** ملک **۴۲** را  
 که از حیدران بود با صفیان **۴۳** فرستادند و خسرو میرزا **۴۴** قول **۴۵** اقا **۴۶** سر **۴۷** که در **۴۸** صفیان  
 بود که قدرت **۴۹** بر **۵۰** میان **۵۱** بسته **۵۲** در **۵۳** شب **۵۴** دو **۵۵** شنبه **۵۶** **۵۷** شهر **۵۸** جادی **۵۹** الا **۶۰** حشر **۶۱** انحضرت  
 ابو القاسم **۶۲** یک **۶۳** ابو **۶۴** اعیان **۶۵** یک **۶۶** اقا **۶۷** سر **۶۸** حرم **۶۹** و اختیار **۷۰** ساعت **۷۱** بر **۷۲** افاق  
 ولد حکیم **۷۳** کا **۷۴** شفا **۷۵** جنت **۷۶** سلطنت **۷۷** نشاندند و خسرو میرزا **۷۸** انقلب **۷۹** بر **۸۰** ستم  
 خان **۸۱** سر **۸۲** و میر **۸۳** محمد **۸۴** با **۸۵** قهر **۸۶** داد **۸۷** در **۸۸** مسجد **۸۹** جامع **۹۰** شاه **۹۱** خطبه **۹۲** باسم **۹۳** مبارک **۹۴** سر  
 خوانده **۹۵** و مسک **۹۶** بنام **۹۷** ناصر **۹۸** از **۹۹** زینت **۱۰۰** یافت **۱۰۱** در **۱۰۲** روز **۱۰۳** شنبه **۱۰۴** **۱۰۵** شهر **۱۰۶** کرد



امرا و ارکان دولت با تمام اردو از نازندران رسیده بپابوسر اشرف  
 شرف شدند و حکم شد که هر کس منبر در زمان شاه جنت مکان داشته باشد  
 و رسوم برقرار بپابوسر آقا میر شکار با شرف شده بپابوسر کرد و روز  
 چهارشنبه غره رمضان امام قلیخان که از بصره آمده بود بپابوسر شرف  
 شد و حسین خان لری هم در بصره بپابوسر شرف شد و خان احمد خان حاکم  
 بپابوسر سجده و بپابوسر رسیده و خبر غلگلی کیلانیان رسیده و متور شد که  
 امرای احمد و دفع آن فتنه نمایند و در شب ۷ شوال غریب نام که در کلا  
 باغ شده بود بدست کرکیز سلطان حاکم کلا گرفتار شده بپابوسر  
 آوردند و حسب حکم محبت جرت غلایق در قیق میدان امیرخان بپابوسر  
 کشیدند و چون جمر از او بیکان بر سر خراسان آمده بودند منوچهر خان  
 حاکم مشهد با جمعی از امرای خراسان در قه طغر یافتند و در  
 آخر بسیار که از او بیکان گرفته بودند آوردند و خبر قتل مور و کر جریست

خسرو پاشای سردار روم که با هم مرادند رسید و غ ۱۰۳  
 ثواب کامیاب بفرموده سفیر داد و دفع خسرو پاشای سردار روم  
 در روز سه شنبه ۲ محرم از راه کاشان و قم و در جریز متوجه همدان  
 شدند و شب یکشنبه ۲ ربیع الثانی در نیل خان پهلار را حصار  
 ساخته با عا که حضرت مادر از همدان پیش فرستاده بودند و در حصار  
 ۲۸ امام قلیخان و ایله فارسی آمده بپابوسر شرف شد و در او  
 شهر شهبان نقی پیک داروغه فراشته را بپابوسر فرستاد  
 که لشکر احمد و در اجمع آورده بعبط احمد و مشغول بپرو و جمر کرد  
 و چون بجانب کردستان و شهر زور آمده جمعی از لشکری را بر سر  
 قلعه مرویان فرستاده بودند و نیل خان را بخاطر رسید که بدفع آن جمع  
 بردارند و چون رویان چند روز قبل از آن آمده جای خود را قائم  
 کرده بودند و نیل خان به تدبیر انداخته با لشکری انبوه از راههای



سخت تنگ بر سر ایشان رفته قتل رسانیدند و در یکشنبه ۲۲  
رمضان جنگ دست داد و تنگت بر قتل پاشا افتاده و در  
چهره شدند و سر را با انجلی ملحق شده توجیه همدان شدند و در  
مردم همدان را که جانیده و غلات انجلی را جبرائیل خد  
و روز دوشنبه ۲۳ شوال رومی در داخل همدان شدند و از آنجا  
بر درختین آمدند و چهره شدند که غم جنگ بار و مردانند و  
راههای تنگ همه جا کین کرده سر راه برایشان گرفته اند  
روز یکشنبه ۲۴ رتبعده از درختین مراجعت نموده از راه  
سعد آباد و سخته و کردند توجیه بغداد شدند و حسب الامر  
خانرا بتقصیر انکه باند برادر جنگ کرده تنگت خورده بود قتل  
رسانیدند و اغور لو خان ولد محمد قلی خان شالمور را اینک  
آقا سرکش شکر کردند و در ۱۰۳۹ خبر رسید که خضر و پاشا کشته

قتل بغداد را در یکشنبه ۲۷ محرم قتل کرده و خود در حمله مرد  
نواب اسرف توجیه آنجا نب شدند و رستم بیک با صحبت  
را که بعضی اوقات او را سر داری عا کفر نموده بودند و خود را  
پسندیده از و صهار شده بود بر داری جمع مقرر کرده پسر  
فرستادند و در آسیای آن سر ما هیدشت بجانب کردند و در  
اجلال واقع شروا قتل نمایانند از بغداد آمده خیر آورد که  
در شب جمعه ۲ ربيع الثانی رومی قتل بغداد پور سر کردند  
قریب دو از ده هزار کس با یکدیگر آقا سر و جمع پاشا کشته  
شدند و جمع بر سر خیمه او رفته خیمه را بر سر او انداختند و در روز  
۱۳ از جبهه کشته و جسر را سوخته مراجعت کردند و چهره  
شهر را و میان غیر نموده جمع را در آنجا گذاشته بودند و ما  
بیک خاطر و تنگت آقا سر را بتسجیر اولایت فرستادند و بعد از



تسخیر قلعه مذکور زمان یک فوت شد و چند خبر رسید جایگزین  
 و در شهر دادند و روز چهارشنبه ۲۷ جمادی الاول بقلعه بغداد آمد  
 صفی خان پیاپوس مشرف شد و شب ۲ جمادی الآخر داخل  
 بغداد شدند و خبر فوت حسین خان کرد رسید جایگزین شد  
 خان پسرش دادند و چند خبر و پادشاه تغییر قلعه حمله نموده بود و در ارده  
 هزار کرد را بجا گذاشته حکم اشرف شکر رستم یک تسخیر آن قلعه  
 رود و در شب یکشنبه ۵ شهر شعبان رستم یک از افتخار نموده  
 و در شب ۱۱ انوار اشرف داخل حمله شدند و رستم یک را  
 بهما لار فرمودند و خود بر نارت غنایات عالیات شرف شد  
 متوجه اصفهان شدند و در سنه ۱۰۴۶ در اصفهان بخت خوشتر  
 کو به بعضی نفعان مقرر شد که به پسر عیسی خان قورچو پسر ارکان  
 پید شاه خجست مکان داشت بقتل رسانیدند و تخته خارا بخت

انک نجاند و چو با شکر پادشاه رفت ملاک کردند و یک برادر از مد  
 سابق را با پسران میرزا رفیع صدر حاکم و پسر خلیفه سلطان و دو پسر از  
 متولد شدند با یک پسر زاده که جمع صبیبه را در کان شاه خجست مکان بودند  
 کو کردند و صدارت را به پسران حجب اند پسر حسین شدند و  
 وزارت را به پسران طالب خان و حاکم یک که در زمان شاه خجست  
 وزیر بودند و در این اوقات واقعه نویسی بودند و میرزا محمد کتانی  
 واقعه نویسی بود و بعد با بن خدمت سرافراز و پسر خان قورچو پسر ارکان  
 یکراست به حکم قتل فرمودند و چو از قورچو پسر فرمودند و در چهار  
 ۴ شعبان حضرات ارباب فاضل صاحب مذکور به پیاپوس کردند و چو  
 و شاه نعمت الله بزرگوار پسر شاه خجست ارکانه بود با وجود کبر سن با  
 مطهر خیر مرزای و لاد چشم کردند و سلطان حسین خان نواده علی  
 خان شاهلو که از جانب والدیه پدر محمد مطهر شاه اسمعیل ثانی



بر رسید بقتل آوردند و پسر زاده‌ای قراصی که از چهره سلطان  
 حیدر میرزا بود نگه داشتند و نواب علیه زینب بکم که خاتون  
 حرم بود از اندر منبر بیرون کردند و پنجاهای خود رفت و چهره  
 خبر حرکت او زبکیه عیاض جاه و جلال رسید مقرر شد که رستم خان  
 بهسا لار با عساکر توجّه خراسان شود و در **سنه ۱۰۴۱** چهره جراح  
 تور با شهنشایت استقلال و تخریب هر سائیده کسر را حجاب  
 نمیکرفت و یوسف آقای رئیس سفید علان اخته و بر شکار با  
 بود و در زمان نواب جنت مکان شهنشایت اعتبار داشت  
 و کسر را بنظر غر آورد در این اوقات با هم در افتادند و چند  
 بدگویری یکدیگر کردند که مزاج اسراف از هر دو آورده شده بود  
 چهار **شبهه ۲۲** محرم حکم بقتل جراح خان فرمود و امیر خان کلندر  
 را که حاکم کرمان بود تور جراح را شتر کرد و در **شبهه ۲۳** محرم یوسف

گشت و یکدیگر بسیار بداد و خوشتر یوسف آقا بود و هم  
 شد و در چهار **شبهه ۲۴** صفر سلطان بلاغ ولد سلطان خسرو  
 بن شاه سلیم که بکم ولایت عهد بعد از شاه سلیم پادشاه  
 هند شده بود و سلطان خرم برود دست یافته پادشاه شد  
 و حکم بقتل او و با قمرش از اکلان فرموده بود بعلط دیگری را  
 بجای او گشتند و او از میان بدر رفته پناه بدرگاه جهان شایه  
 آورده داخل امفهان شروا غرار و احترام بسیار یافت  
 و اگر جستان خبر رسید که او در خان یکدیگر بیک فراباغ **طه**  
 خان حاکم کرجهستان طرح دوستی انداخته و مکر را بدیدن او  
 رفته و در ثانی اکلان او را همراه بتوابع آورده و کرجهستان  
 فراباغ آناخت و کتیر او را بران ساخته اسیر بسیار از مسلمانان  
 برده اند و بنا برین مقرر شد که رستم خان بهسا لار که عازم



خراسان بود و در حدود خازری لشکر بر سر او جمع شد  
 متوجه کرجستان شود و رستم خان قوللر آقا سر را با خود برده  
 و ایله کرجستان کند و در روز شنبه ۸ ربيع الثانی قوللر آقا  
 از اصفهان متوجه لشکر که به سالار ملحق شود و نواب اثر  
 ۱۸ شهر مذکور از اصفهان بفرستد رفته در جمعه ۱۹ جماد  
 الاول داخل قزوین شدند و چهره مکر را از استطلاع امام  
 قلیخان خرم با تیغ و دهنر بسم الله یول رسانیده بودند و  
 ردیند لا از او و خان برادرش همچنین عمل قیصر سرزد در  
 قزوین حکم بقتل امام قلی خان و پسر بزرگش که حاضر بودند  
 و اغور لو خان ایشانک آقا سر را بشیر احکم فرمودند که نقطه  
 فارس رود و میرزا حسن وزیر ناظر را بقبضه اموال بفرستد  
 فرمودند و لا در اعیان یک ایشانک آقا سر داده بکلیان

اسم کردند و متوجه لشکر که پسران امام قلیان را که در فارس بودند که کور کور  
 متوجه کرجستان کند و کور کور کمال نجم بخت خدمات بخود را به سالار رسانید  
 در سواد کرجستان همراه بهر دغ که منصوصه در او اسطه شعیان در حل  
 تغییر شدند و ظهورت خان که کتبه با شرجی رفت و به سالار او را  
 تعاقب نموده اینکار کرده تا سرحد با شرجی رفته چهار لشکر او را  
 رسانیده و اسیر بسیار گرفته و او را و خان جریده بدر رفتند و به سالار  
 برگشته در ساعت سعد کرجستان کار بیل را بر رستم خان سپردند و او را  
 کرده متوجه کرجستان کاخ شدند و خبر رسید که او و خان از ظهورت جدا  
 شده متوجه استنزل سرحد ب احکم متوجه کرجستان که به سالار فلاح کرجستان را  
 که در زمان بواب خست مکان ساخته بودند و خراب شده نموناید بنا  
 خود بخت ساختن قلعو الورد در اینجا نزل نموده لشکر بر سر قلعو سر کرج  
 از کرجستان در اینجا محصل بودند و فرستاد و بعد از اتمام قلعو الورد قلعو



تر قمر بار و یک سوخته که چنان کار تیل شده بخت ساختن قلعو کوری رو رسته  
 ۲۶ و بقعه بطالع یکدرجه اسد بنای قلعو نهادند و در رجب سبه ۱۸ و یک ماه  
 رسید و بصره آباد موسوم شد و قلعو مدکور مقصد در عت و اراده شد  
 توب با بخار آورده و حسن یک سال محبت حکم آمده است و  
 شکر دیده و مقور شد که بر سر قلعو و آن روزه و نواب اشراف بر نارت امام  
 زاده عبد العظیم رفته شکار آمد و دود و دودت بقرون نمود و سپاه  
 مسایک بوزباش را با جمع فوجیان در قلعو کوری که موسوم بصره آباد شد  
 گذاشتند و شلیک کردند و سنه ۱۰۴۲ در رجب سبه ۴ محرم از کربلا  
 اردو حب لار اعلا توجیه و آن سرور در رجب صفر قلعو را محاصره کردند  
 سره چه در سببه بردن شد و نواب امام نیز خود از قلعو بیرون توجیه شدند  
 و در رجب سبه ۱۷ ریح الاول داخل تبریز شدند و بقعه را و سپه با قریب  
 قلعو رسیده بود که قمر تفر با شای یکبار یکبار که دانا و خاندان کار بود با

بانشانی بیکر یکبار از زن الروم باعث کردستان بکرمک اهل قلعو رسیده  
 و در روز سبه ۱۱ ریح الاخر سپاه لار اردو را از کنار قلعو که چایند نمود  
 که یک سوخته در روز تر رفته فرو آیند و خود با سپاه نصرت بنه در برابر  
 روم آمده اند اول جاست روز مدکور جنگ در گرفت و تائب حکم بود  
 چهر شب میان آمد و در هر کشته پشت بقلعه و یکطرف ایشان دریا بود  
 آمد و سپاه لار نیز بار دوم اجعت نموده صبح سر و آخره دیدند و در  
 اشباحست تعریفی که در روز جنگ از صفر قلعو یک یوزباش و لاری که در خانه  
 مسزده بود سر او را بریده در و در او را در و گردانیدند و چند روزی گذشت نموده  
 بناخت و ناراج مشغول بودند و معاودت نمودند و در اشانی عود بقلعه رسیدند  
 بصره از گردان بودند و چهارم در روی سپاه لار بشت توجیه تیران شدند و انور  
 ایشان که با سر جماعت آقا بان و مردم کارخانه که در اشانی محاصره و آن  
 حب لار اعلا بکرمک تفر شده بودند در رجب سبه ۲۴ ریح الاخر رسیده و



قتل حکام ابروان نیز در یکشنبه ۲۶ رسید بعد از خرابه بهره و سپس لار با  
 اعوانه سوار گردید و در شب ۲۷ جمادی الثانی لاجیر یک بار پیش سفیدان کرد  
 بمان آمده قلعه را دادند و سپس لار بعد از ضبط قلع و قمع مدتی اشراف شد  
 و در شب ۱۸ اواخر تیر ترز شده با امر او عساکر شرف سجده و پاوس کردند  
 و حسب حکم اشراف ابرو خان توچک را سر حجت سرداری خراسان و در او یک  
 شروخ در سان عوخر و از لاده نمود و در شب ۲۳ شعبان سیاه پیر  
 یوزباشی علاء را قتل آقا سر کرده بطالع نور بیاوس شریف و در آنجا  
 نویسنده فوت شده جایس را میرزا معصوم که مستقر بغیا و غاظر در قضا  
 بود دادند و در روز ۲ رتبعده نقل مکان فرموده در چهارشنبه ۲۴ کج  
 از تبریز کوچ کرده توجه بلاق شدند و در سنه ۱۰۹۳ در بلاق رسیدند  
 سنا محرم شکار ماه قمری اله کردند و با نصد هفت شکار شروخ کرد  
 در نظر اشراف باب انداخته بودند مثل اعور لو خان و حسن یک

صحبت بخواجه فخره سرافراز شدند و قمر و اسد بود که خلعت پوشیدند  
 اتفاقاً در شب جمعه ۲ بهر صف اعور لو خان بخانه طالب خان رفته و دست  
 بهر صراحه بکشتیک میزد و در پشت بخانه کشتیک با سر در شتر کرده چو  
 چند بر میزد و نواب اعظم شیده علی الصلاح که نواب اشراف بودند  
 فرمودند و در خانه حسن خان حاکم اهانت که در آن چند روز آمده بودند  
 با پسر اشراف شده بود همان بودند بطالخان خطاب فرمودند که بجز را  
 بخانه خود برده دست بگیر که می آیند و در عقب چادر باید بنشیند طالبخان  
 در جواب حرف گفت که بر نواح اشراف کران آمده دست بهر گرفته  
 زدن و حکم قتل فرمودند و اعور لو خان و حسن یک بسا دل حجت که را داد  
 طالب خان بود قتل فرمودند و در همان مجلس وزارت اعظم میرزا آقاسی  
 دارالمیز بود دست فرمودند و در جمعه ۱۶ شهر محرم کور با عت سعد بانی  
 وزارت پوشید و امام قلیخان یوزباشی را نیز با سر اینان را طلبیدند و اشک افشان



کردند و روز شنبه ۱۱ او بر پادشاه سحر شریف شده امام قاضی شد  
 و اغور لو یک پادشاه بنطارت و قهر خانه نماینده سراج را سر و چون  
 رای نمایان بران قرار گرفت که در حلقه قلعه ساخته شود بنحای جهت بنا  
 آن قلعه شب یکشنبه ریح الاول ساعت اختیار کردند و خلف یک  
 جهت سرکاری آن مامور سحر و حب الاموال اعطای شده مکرر محبت  
 اختیار ساعت در شنبه ۲ ریح الثانی از او جان روانه شده در  
 پنجشنبه ۱۵ داخل بغداد شد و از آنجا معماران برداشته توجیه حاکم  
 و در ساعت مختار در مکانی که خلف یک نشان داده بود بنیانها  
 شد و نواب اسراف توجیه فرمودند و در قم سیل عظیم آمد چنانچه  
 اکثر شهر را خراب کرده در شهر دجله نواب اسراف توجیه ببلای دریا  
 شدند و اخبار آمدن روح رسید و در سنه ۱۰۴۵ در چهارشنبه ۱۳ محرم  
 از فرزند کوچک فرموده توجیه انهر شدند و خبر رسید که سلطان مراد خان کاک

داخل اردوی الروم شد و میر قاج را با جمعی از لشکریان بایروان  
 و حب الامر بنده کمال پنج توجیه تیر تیر شد که در آنجا رفتند و سر  
 بقدر و سحر در ریح روح کو شد و روز پنجشنبه ۲۹ صفر کمر بر خاک  
 تیر زنده جمعه ۲۲ با بهیسا لاری تیر تیر برون رفتند و در شنبه  
 صفر بنام که و کمر بول نمودند و خبر رسید که در شنبه ۱۳ صفر  
 خواند کار قلعه ایر و از آنجا قبل کرده شروع در سینه و توبه  
 کردند و در شنبه ۲۳ در کور طاعنای قلیخان از قلعه برآمدند  
 قلعه را داد و در و میر بعد از غنیمت قلعه را به تضرع پادشاه و جمعی مردم  
 کاروان داده در شنبه ۲ ریح الاول از ایروان کوچ کرده و  
 تیر زنده بهیسا لاری سر راه ایشان را سوزانیده و کوبانیده  
 داخل تیر زنده از آنجا خایه کرده در عقب کوه سرخاب با  
 در کین است که اگر از تیر تیر پیشتر آیند در مقام محافظت در آن



واکه روزه و لیوان شکر با طواف اردوی ایشان زده سروا  
 بنظر پهلایان را آوردند تا آنکه خود کار بعد از دخول در تبریز  
 معیشت در مراجعت دیده شب سیه ۲۲ ریح انی از فرا  
 نمود و پهلایان را و اتفاق کرده همه روزه و دیت سید  
 سروا خرد مرآه آوردند تا از راه وانی بنم رفت و پهلایان  
 بر کشته بعضی از محال تر سر که خراب شده بود در اصلاح  
 کشید و روز جمعه ۵ جمادی الاخر نواب اشرف داخل تبریز  
 شدند و شب سیه ۹ بطلان ۱۰ در جبهه سلطان که موضع  
 آفتاب بود در ۱۰ درجه تقصد گرفتند و ایروان از تبریز کوچ  
 نمودند و چهار سیه ۱۵ رجب بطلان ۱۰ درجه حمل نظر مبارک  
 بقعه ایروان انداخته نزول نمودند و در همین شب شروع در  
 سیه بردن شد و امام قلیخان ابشک آقا سر با سر که پیش خان

پرده بود و توب خورده بخوار حجت ایروانی و اصل شرف و فرخ خان  
 یکدیگر یک سیروان تفنگ خورده فوت شد و در سیه ۱۷ سنوا  
 بود سر کرده سیر حاجر اگر کشند و در سیه ۲۴ شهر مدکور اهل قلع  
 با مان بر فتنه آمدند و نواب اشرف سیر قلعه رفتند و در سیه ۲۵ تقصد  
 ایروان از ابکلب علیخان حاکم لار دادند و اوباعت سعد  
 بای ابالت بخور سعد بوسید و حسب الامر متفرق شدند و در قلع  
 را ایستادند و سواي جانب زمک جابیر را بچو رفتند و با قصد  
 بود و جانب زمک جابیر خدیا قصد درج که بچو دو نفر از چهار  
 ذریع بر و بعد از تغییر و ترتیب اسباب قلع در سیه ۲۶ تقصد  
 کوچ فرموده از راه پل خدا آفرین مراجعت نمودند و از راه  
 قرا باخ با آقا بر نارت شیخ شهاب الدین آقاری شرف شده نمود  
 از پل شدند و یک سیه ۲۶ رجب داخل اردبیل شدند و زیارت



سلطان اولادلی شرف شدند و در سنه ۱۰۴۹ در اردبیل زیارت  
 خوات و دیدن سان عوض و اراده و سیر و شکار آمد و مشغول بود  
 و چو مکر احمد خان اردلان را طلبیدند و او بهانه ساختنید حسب حکم  
 مقرر شد که سیاه و سرخان قلندر اقا سر با شک قلم و علیشکر و چهر از غلامان  
 و شاه رخ سلطان میراخر با سر با میراخران انسر مدبر سر او رفته  
 را در قتل و سلیمان خان را که یک از اقوام ایشان بود و در رکاب آنها  
 پیوسته با بوسه شرف شده حکومت النولایت را با و دادند و همراه  
 قلندر اقا سر کردند و چو خبر با احمد خان رسید فرار نموده اتی بر و مرد و کوه  
 احمد حاکم ۱۲ با هزار سوار بکوه آمد بگردستان مراجعت نمود  
 در پنجشنبه ۱۷ ربیع الثانی بهم برخوردند و جنگ عظیم واقع شده در دگر  
 خورد و کویک احمد با و در سیاه مقتول شد و احمد خان از میان برد  
 رفته خود را با لکهای رودخانه اخت و در آن اوان فوت سردار

رسید ۱۵ ربیع الثانی از او بیل کوچ کرده از راه سلطان  
 و امیر و قوم و کاشان و چو احمد خان شدند و در کاشان مقصد  
 ایچر مند بنیاد بر سر راه انداخته شرف با بوسه شرف شدند و سیر  
 میراخان باز آمد و میدان کاشان فرمودند و در نیا سر کاشان  
 حکیم خاں بودند و شب در اینجا مانده بر سر اغان فرمودند و چو  
 حکیم با بود و عقب ماند چو فرمود و در پنجشنبه جمادی الثانی  
 با ایلدکوز از راه چهار باغ داخل اصفهان شدند و استقبال  
 عظیم شده بود و بعد از دخول میرا همین بندی و جراحان و آشپز  
 کرده و بشکارت لجنات و با با شغف مکر فرمودند و شکار را بهر  
 رفته و رام کشیده قریب بانحد امیر شکار کردند و سیاه و  
 خان قلندر اقا سر را بخراسان سرداری فرستادند که اگر از  
 او بکلیه خبر واقع شود ایشانرا ادب کند و یاد کار یک ناظر



دو بار با بلیج گری مدعیان فرمودند و در خضر کردند و در اصفهان  
بسیار و شکار مشغول بودند و به سنه ۴۶۷ هجری قمری خاندان انجیر  
در خست شرف شهر و قریب پنجاه ارمن از نقد و خسر با جلا  
فاخره با و شتت فرمودند و در عجب ۱۸۰ جامی انرا به ارا  
شد و سلیمان خان اردلان آمده شرف با بوسه رسید و حرم  
قوللر آقا سر بهضمان آمد بخلاف آنچه مذکور میشد از او رکنی  
از ظاهر شهر و بیسج اشرف رسیده بود که در رند خندق  
مذکور میبود حسب الامر مقرر شد که قوللر آقا سر بقصد مارفت  
بخراپه و آبادی ان مطلع شود و وجه قللر آقا سر توجه قندمار  
و احمد بر علیمر دان خان غالب شده بعضی از ارامی جغای  
که در آن نزدیک بودند طلب نموده و قتل را بایشان سپرد  
با اموال و اسباب و قتل و عیار نمود رفت و در کلا

چندین یک اشک آقا سر با سر در حرم علیه قات یافت و حاکم  
بجید رنیک برادر زاده او دادند و بر عیب خان ولد ابوالقاسم  
سلطان با مارت اهدان سرافراز شده هر دو در شب ۲۵  
در بقعه بطالع عقوبت سپا بوسه شرف شدند و به سنه ۴۶۹ هجری قمری  
خواندگار بر سر بغداد رسید و حسب الامر متور شد که در عجب ۲۹  
رسد انرا به عیب رنیک برادر بهسا لار توجه آرا بایان شده حاکم  
برادر بهسا لار با شکرانند و توجه باید سر را اعلام شود و  
در شب ۵ جمادی الاول از اصفهان خروج نمودند و در غره  
رجب بهسا لار با شکران در کنگور داخل ار روی با بوسه  
در شب ۱۲ شهر مذکور مراجع اشرف از اعتدال منحرف شد  
با وجود کوفت بهر قدر آمده ملاحظه بهسا لار و شکران در آن  
و خضر ساختند که بجانب بغداد روند و در جمعه ۲۳ از قلعه بغداد



عزیز خلع یک و یکا سرخان رسید که خواند کار باغ که  
 بهار در یکشنبه ۴ رجب قلعه را محاصره کرد و در ۲۷ شهریور  
 لشکر بایان خان توجیر با شهر دم تصرف علیان و لشکر آقا میرزا  
 از نظر اشراف که شسته متعاقب بهسا لار روانه شدند  
 و حسب الامر الاملا عینده کمریز بعد از بابا و سر با خلعت بهسا  
 روانه اردوی بهسا لار سرد و نواب اعلا کوچ فرموده نمود ط  
 بستان شدند و در اینجا مکتب فرمودند و خبر رسید که آخر روز  
 چهارشنبه ۱۶ شعبان اردو میره شروع در یورش کردند تا آخر روز  
 پنجشنبه جنگ قائم بود و محمد باشای سردار با جمعی کثیر از تو  
 گشته شدند و بر گشتند باز شب جمعه شروع در یورش کردند  
 و تا چاشت متصل جنگ بود و بعد از چاشت یکا سرخان  
 از قلعه بهر فر آمده اما طلبیده قلعه را دادند و حسب الامر خوا

خلع یک و میرفتان و قدری خان و عیال با رخا کر اینطور  
 خدمت خواند کار برده امر فرمود که هر کس در قلعه مانده بهر قتل  
 و در اکثر بعضی از زمین با شش و یوز با ششیا که باره بخا فطت خود  
 مشغول بودند بنظر خواند کار آو در دند و اما بافتند و بعضی خود  
 باب انداخته و جمع بهمان شده شب از قلعه بهر فر آمدند و  
 از راه میان بان بار دوی بهسا لار رسیدند و خواند کار محمد با  
 داسر در کرده حکمت مرمت بعد از گذشت و محمد آقا نکر کار  
 بغیر آن بود با خلعت که از بنجانب بابا کج گری بروم رفته بودند  
 کرده فرستادند و طلب صلح نموده خود در رسته دوار دهم  
 مراجعت نموده سردار بعد از تعمیر قلعه کوچ کرده توجه قتل را با  
 و خاتمه شدند حسب الامر الاملا از بنجانب محمد قاطب یک جلودار  
 سابق تعیین شد که با محمد آقا نزد خواند کار و سار و خان طالش میر





مردار رفته قتل صلیح برآمد و مراجعت نمایند و **س ۱۰۴۹**  
 در روز شنبه ۲ محرم سال و خان طاهر بنو ح که حسب الامر متور شد  
 بود بعلی آورده سنور نام بهر سردار و جمیع علماء و اکابر ایشان  
 درست کرده تنویر خدمت ائمه شریف و سردار از خان تفر کج  
 کرده برگشت و نواب بمانند بعد از استماع این خبر تنویر توفیق  
 فرمودند و متور شد که بهمالار در بیلای میم سان شکر دیده  
 در خسارند و خود بخیرت آید و در یکشنبه ۳ صفر نواب احمد دا  
 قزوین شدند و اندک عارضه بود و بعد بجهت مبدل شد و در  
 ایام نفابت در یکشنبه ۲ شهر شعبان از قزوین تقصیر و نکاح  
 کیلان و مازندران متوجه شدند و بعد از سیر بخار و جبرائیل  
 رشت و دریاچه لاهیجان در رجب ۹ رمضان که داخل لاهیجان  
 شدند جمیع مترشاه نظرت شده بود جای او را بدو یک که



از خلایان معبر شاه خشت مکان بود و سفت فرموده بگرزند و در حالت  
 سدید با بوسه کردند و نواب اظهار کنایه دریا شکار کنان متوجه مازندران  
 شدند و در جمعه ۱۹ ماه رمضان داخل آمل شدند و جمعه دیگر که ۲۶ بود  
 بنرخا بازنه و دل و اجلال فرمودند و عید را در غارت مبارک که انجا گذرانیدند  
 در یکشنبه ۹ شوال بعد از سیر برسته کلا داخل اصف شدند و سلطان  
 بلاخره و محمد علی یک ناظر و کار خانیات که از راه فیروز کوه آمده بودند  
 قبل از نواب اصف داخل شده بخیرت سرافراز شدند و محمد علی یک  
 که با بیکری روم رفته بود آمده خبر او را که سلطان امر او اندکار روم در هر  
 شوال این سال فوت شد و سلطان ابراهیم برادرش خواند کار شد و در  
 نوروز شکار میان کاله فرمودند و شکار و شش کاه و کوه و پست و سحر  
 را من جوک و دود را من کرک حید شریف و سینه ۱۰۵ در اصف و سان شکر  
 دیدند و در جمعه ۲ صفر بقصد سنو عراق بفرستادند و در جمعه ۱۱ شهر مذکور در



دو کل شکار کرده بچ کوه شکار شکار از ابله شش خرمن بر مرک بود و در  
 کوه سان فکله که مانده بود دیدند و چهره ابله در اینجا جمع شده بود و در  
 که تو بر با شرف و قوت لایق اسرار و اینک آقا شکر با شرف و فکله آقا سر در فرود  
 کوه مانده اسب قسمت نمایند و روز شنبه ۱۲ داخل کاشان شدند  
 و در عاریه که حسب الامر در سر حشمه فیر ساخته شدند بود و نزل نمودند  
 و بعد از دو روز کوچ کرده در جمعه ۲ ریح الاول داخل اصفهان شدند  
 و خبر فوت کلبه خاں حاکم ایروان رسید بایر او را بفرستادند و در  
 که از ابله کوچی روم برگشته بود و او را در غره ریح الایه بایر کرده و خبر  
 شد و اباب با این سیر و خبر ما و شکار قوچ ابله در رفتند و در اواخر  
 سیر و شکار فرموده مراجعت فرمودند و خبر رسید که در جمعه ۴ ریح ثانی  
 بر نیز از اصفهان شرف و خرابه بسیار کرد حسب الامر مقرر شد که بهشت لایق  
 رسیده بود و خبر داد که در خرابه شده و چند کس ضایع شده بعد از رفتن

داشت که در شهر بلوکات دوازده هزار و شصت و دو کس ضایع شد  
 و دوازده هزار و شصت و شش و دو خراب شده و هشت روز و  
 زار بوده از در شهر که در بلوکات بیشتر خرابه واقع شده و در ۱۰  
 سلطان علی مرزائی پسر شاه حسن شاه طهماسب وزیر ملک  
 بر عهد العظیم داماد فوت شدند و خبر رسید که خن خان حاکم هرات  
 شده جانی پسر حاکم قلجان پسر شرداوند و حیدر خان فاطر سابق نیز فوت شدند  
 جانی پسر اباب یک داده او را اباب خاں لقب داده با شرف و اباب  
 و خبر فوت شد بایر و قلجان را رسید جانی پسر شرداوند و خبر رسید  
 که امام علی خاں با دشت ترکستان چشم ضایع شده و در خرابه خاں بر  
 خود اطلاعیده که بر نیک و بد ابله و شکر و جسم رسیده و خود کوه سر کوه  
 قندر خاں آمد و خبر ما برادر سلوک کرده که بخند و سوغه را بهانه  
 بر راه جهان بنامه مرآه و گوشت اباب اشرف در قلجان و اصفهان



بجست انجامید و در **سده ۱۰۵۲** بقصد یارست شد مقدس و شرف  
 از اصفهان در شب یکشنبه **۲** محرم به سفر آمده در **۴** راجل گشت  
 شدند و در آنجا بیماری اخفرت نکس کرده دست معالجه اطباء  
 عیسایم از درمان ندر کسب شد و او اسطافه در کاشان بجوار  
 رحمت و غفران ملک زمان انتقال فرمود و نعش آن پادشاه عا  
 نو از ابرار المؤمنین تم برده در جوار معصوم گذاشته عمارت عالی  
 ساختند و موقوفات جهت خدام و هماد و وار و وسایر با جماعت  
 مقرر نمودند و هر روز از اطعام بحقیقین بنمایند رحمه الله علیه  
**ذکر شمار احوال خیر نال المحضرت خاقان صاحب فرزند شاه عباس**  
**ثانی بهادر خان ناما را الله برکات ولادت با سعادت شد در اوقات**  
**فروردین در شب جمعه ۱۸** اجائی الی این **سده ۱۰۴۲** اتفاق افتاده و عا  
 کلب استان ایرالمؤمنین تاریخت **جلوس عیبت مانوسان**

**صاحب قران ناما را الله برکات بر سر شریف در شب جمعه ۱۶**  
**سده ۱۰۵۲** که من مبارک کنی در سال و ششماه و پست روز بوده  
 شرف و قوه از رای فرمود و سکه و خطبه بنام ناصر و القاب سایر  
 زینب و زینت افزود و اول حکم که غلامک فرموده **سده** اصدار فرمود آن  
 که **کشتگان** بنابر طرف بر و چهار ایشکند خراج در سیر از بخت سرکار خاصه  
 برخیزد و با باکی زمان شاه خست مکان که زرد عایا و غیره بود و در دشتها  
 جالاند و خستند **نایب جلوس علی** و بخت سیج کبیر مبارک عرض کرد  
 فرمودند که این منظر را عوا نقاش کنند **بود کلب علی عباس ثانی** و جمعه حکم منع تراب  
 از کتب خیال صدور یافت جمعه که شرب تمام میکردند و با هم نوشتند بنظر  
 اشراف رسانیدند و ترک نماز و ظاهر نموده بطاعات و عبادات مشغول  
 شدند و از بارگاه و حرات ابدی بودند و از درگاه احدیت مکتب نمودند  
 و سایر **جمعه ۲۴** صفر از کاشان به سفر فرموده در یکشنبه **۲۴** ربیع الاول



بدار السلطنة قزوین زول اجلال نمودند و اراده خواندند  
 نوشتن فرموده در چهارشنبه ۲۴ ربيع الثاني شروع در تعلیم فرمودند  
 و هر روز تفریق دولت معتمد را فرزند و در چهارشنبه ۲۶ رجب  
 امام قلیخان پادشاه رگستان که چشمش ضعیف شده بود ماه را از  
 راهبردار گذارسته قصه حج داشت رسید و حسب الامر الاعلى  
 مقور شده بود که او را در نهایت احترام بیاورند و مثل فرزند  
 شد و نواب همایون قریب جو فرسخ استقبال فرمودند و انعام  
 بسیار کرده در واسطه شهر خجستان روانه کرد معتمد فرمودند و  
 بامداد حکام احکام نوشتند که آنچه لازم شد بکارهای معتمد  
 و او را از سر حد بگذرانند و در دو شنبه ۲ ذیحجه عتیقه یک دیوان  
 بنک را گرفتند و چهره حکم بقتل رستم خان به سالار شده بودند  
 شدند مقدس را در ۹ ذیحجه کشند و در پنجشنبه ۵ شهر بر گردانند

مهارت چلتون که حسب الامر الاعلى ساخته بودند شنبه  
 پادشاهانه منعقد شد و در تفریق خجستان که ایشانک آقا سر بود منصب  
 دیوان پیکار بهم باور دادند و بر نیز را به بر بود اقی خان ولد  
 شاه بنده خان شغفت فرمودند و او دیک او را نیکو چور  
 سر را حکومت دشتخان و رستم بیک ولد امیر خان قورچر  
 سابق را امر دار کردند و همگی با یوسر صاحب گردند و بسیار  
 بیک قول را فاسد کرد و در خراسان بود در ۱۲ شهر بر گردانده  
 شرف بابو سر شرف شریف و ۱۰۹۳ بیل از جانب و  
 آمده بخند بسیار بنظر گذارند و اظهار دوستی و مبالغه در  
 صلح نمود که خاطر جمع دارند که نقصر عهد که موجب خرابی بلاد  
 و نقصان عباد است از جانب ما نخواهد شد و امیر خان  
 کس که بدگاه وزیر خود را کشند بود معزول فرموده کس را برید



یک میراب امهمنان داده اورا عیاسر قلیخان خطاب دادند  
 و در شب **۱۹** رجب از قزوین با امهمنان توجیه فرمودند  
 و در قم حیدر پیک اینک آقا سردر حرم علیه از خدمت برگزید  
 استخفا نموده در استانه معصومه ساکنی شریعت کرد و در  
 که در میان او میرزا اتقرا عماد الدوله بود و در شب چهارشنبه  
**۲۲** شهر شعبان بطالع جوزا داخل دار السلطنه امهمنان شدند  
 و علی قباد پیک ولد میرزا علی سلطان جوله را جای حیدر پیک  
 دادند و حسب الامر الاعلی مقرر شد که تا لار در پیش چهار  
 هفت طبقه در علی قباد پیک امهمنان سازند و روز چهارشنبه  
**۲۲** جمادی الاول حلیقه خان ولد شاه وردیخان لری بخیار  
 از لرستان آمده بیابوسراشرف شرف شد و آقا طاهر تنکابنی  
 را با آقا سعید برادر زاده او بنجر یک مرزا اتقرا عماد الدوله

بخت آنکه در تفکیک گیری امهمنان توقعات از مردم کرده باعث بد  
 دعای رسیده بودند در همین روز بخت رسیدند و قلندر سلطان جوله  
 برادر علی قباد پیک را بجای او دادند و قرقچانی خان و لاریجانی خان  
 محمد را که جمعا از و شایک بودند عزل کرده بار روی بهای طبعیدند و محمد را  
 بنظر قلیخان حاکم مرو دادند و مرور ابعی قلیخان که ضابطه چل یک بود  
 شتت فرمودند و مقرر شد که علی قلیخان بمرو داخل شود و مرز قلیخان برشته  
 و خبر رسید که بفر از لران بخیار بی سر خان خلیل خان رفته یارس خراب کرده  
 اند و اطاعت حاکم خود نمائید بنابر مقرر شد که تفکیک آقا سر اسکا کفارس  
 رفته ایثار آتیه نماید و روز چهارشنبه **۲۵** سوال در مالار علی قباد پیک  
 رسیده بودند شنبه مجلس عظیم کردند و روز بعد اخراج محرم ریش شنبه  
 در حرم با بخت آنکه از مردم طبع بیار میکرد که رانیدند و **۱۰۹۳** هجری  
 بلکه محضر رفت و در غره شهر صغیر مرزا اتقرا برادر اعظم خان سوده وزارت

اینجای از اینجای  
 نام رقبه سلاطین



اصفهان دادند و خواجہ فضل را جانی خواجہ محمد دادند و صفی قلی سلطان  
 سار و سلطان بیکد را حاکم سلطانیه سرودند و خواجہ منظر علی خواب با حکم  
 محروسه سر و نقشه کافاس را سر و سفر بخباری برگشته در **۱۱** جماعت بخباری را که  
 مقصود بود بنقد منظر اشرف رسانید و مقدر سرگردیوان کند و منظر ظاهر بیکد  
 ایچیندر منظر خان او ز یک آمده با غراز و اکرام و انعام بسیار شرف شده و  
 جمادی الاول در محضر سر و جبهه بد سلوک و عریان حاکم سیردان بفرستید او را  
 عزل کرده سیردان را بخیر و خان بکشکار با سر دادند و والد و روی بیک  
 بسرا در اجای پدر دادند و در دو شنبه **۱۲** رجب بطالع توس بد و برادر بیک  
 کردند و سید منصور عوب با بر سر و نجان عوب آمده بیا بوسر شرف شد  
 و جان خان قوچر با بر بیکمان انکه اگر مرزا تقی اعتماد الدوله را بکشند و آب  
 اشرف را بد بخورند آید بیک نقد نجان و عوب خان معزول و جعفر از جهل  
 قرب سر در چهار شنبه **۱۳** شعبان بر سر خانه آورفته او را کشند و در و سر

شهر مدکور بکلیف تمام خلیفه سلطان را با بوسر وزارت اعظم فرمود  
 و در یکشنبه **۲۴** رجب الامیر الاعلی جان خان و نقد نجان و عوبان و عباس  
 قلی بیک و لکتمه خان و غیاث و دار با سر و علم مرزا بیک را که با جان خان  
 متفق شده بودند بقتل آوردند و در دو شنبه **۲۵** رمضان حب اللله لعل  
 بیکان تغییر ساعت کرده مقرر قلیخان ایشک آقاسر با سر قوچر با سر شد  
 و سیاه و سر بیک قوللا آقاسر بلیق خانیه سرافزار شده حاکم کوه کپاوه  
 و محمد قلی بیک و لک اغور و خان ایشک آقاسر با سر و اغور و لک بیک ناظر  
 و قرحان دیوان پکا و اسمعیل بیک داد او ناظر دفتر خانه و امام علی بیک  
 صحبت بول که از ایچینکری هند آمده بود جبا دار با سر و صفی قلی  
 بر زاده قرا حسن او خیا قوچر سر شد و در جمعه **۱۲** شهر سوال طالع بود  
 حضرات با بوسر صاحب مدکوره نمودند و منحل شدند و بیک بیک  
 حب اللله صدر و قوچر با سر و مرزا محمد تقیم بیکت نصیب کردن ضد



قهر آب و آتش دادن پادشاه رضوان آرا نگاه شاه صفر علیه الرحم  
 روان شدند و میرزا قاضی شیخ الاسلام و مغان و ملا حیدر و ولد عبد  
 بسبب عذر و بجایه که با هم کرده بودند در تفتیح خلیفه سلطان که احتیاج داشت  
 بود اسرار یکدیگر را مکتوف کردند و اعتراف نموده نوشته بخط و هر یک یک  
 ظاهر ساختند و حسب الامر بدو ان ایسان رسیده تغییر ایشان ثابت  
 و مغرول و به اعتبار شدند و جزو قتل ملک حمزه ملک سیستان رسید  
 جایگزین را ملک تفرخان برادر زاده او که در رکاب ائرف بود دادند  
 بخلعت و اسب و زین طلا موقوف شده روانه سیستان فرمودند  
 سنه ۱۰۹۹ در چهارشنبه ۱۲ محرم با ختیا و نجین امارت خاور و نمان و  
 و غیره که و نه از جریب که اکثر جماعت یازگه است بخشد خان  
 منچرخان چه کس شوق شده بجائی پدید رفت و بعد بجای عرب رفت  
 از باجگان و بدو شعلی سلطان رنگه خوف خراسان و غیره را معصوم

اشراف طوید شوق فرمودند و مال سبب اللطف کل ممالک محرو  
 که قریب به هزار تومان هر سال رسید بر غیب خلیفه سلطان بخشدند  
 و متفرق شدند و احضار شدند و در بنای بنای مطاعه باطراف ممالک  
 احضار فرموده تا یکدیگر قرق شراب نیز شرب و شمع عیان فرستاد الاسلام  
 که یکم طهر و تقوی اشتها را داشت حسب الامر شیخ الاسلام احضار شد  
 و ملا حیدر باقر و اسبابه را که از فضلای مشهور است بتدریس در مطاعه  
 که از مدار مشهور اجتهاد است تعیین کردند و میرزا طاهر را که یکم فضل  
 و استعداد دارد است و در خدمت وزیرای اعظم بانش مشغول بود و چو  
 از درین استان خدمات شایسته بجا آورده بودند بواجب و بجزای  
 سرافراز شده بیا بوسه شرف شرف و در چهارشنبه ۲ صفر در مطهر ولد  
 محرم و هر یک وزیر سابق و اخیر را از زیر سیر و ان کردند و راه شوال  
 خان ولد منچرخان که حقوق خدمات قدیم داشتند و بجهت بدستور که بود



شده بود بعد از آنکه سال باز بجلوت شهد مقدس را فرار نمودند  
 مقرر شد که نصر پاشا حاکم عراقی شهادت نوشت سرکار انجا را نیز با قریح  
 فرزند دلاور روانه درگاه بعلی شود و چون حرم از مردم ایران از طلبه  
 خان حاکم انجا تنگ آمده مکرر شکایت او بر سر راه نواب اترک  
 مقرر شد که قلیان بدرگاه جهان پناه آید و آن سرحد را بکسر و یک روز  
 بجز کثرت کردند و رنج ۱۹ رجب بیابوس و لقب خان را فرود  
 شد و خرفوت آدم سلطان که بعضی از محاکم را داشت رسیده خان  
 را پسر او دادند و ابراهیم سلطان و له خلف یک بدست یکار  
 خود بقصد آمد و جای او را بقصد یک برادر او که بخت بسیار بود  
 و سفر جزو مقرر کردند و ابراهیم سلطان را بخت بسیار خود نمود  
 غره رسد کولی بنی بانی با غر در خارج دروازه حسن آباد در زیر کما  
 طویل و کرا با بود فرمودند و سار و جان و عیسر جان برادر او را که بخت

سرداری خراسان طلبیده بودند برف پابوس شرف شدند و موجب  
 خراسان شدند و در چهارشنبه ۲۶ جمادی الثانی خبر رسید که مراد کسر  
 بپسر سلطان خرم پادشاه هند باشد کفر او ان با لقا لیتیر علیمران خان  
 حکم سلطان خرم بگوگ ندرت خان که از پسر پسر عبدالغیر خان خانی  
 بود و گوگ طلبیده بود و بحدود پنج رسیده با خبر داخل شده شد  
 نمودند و ندرت خان از دروازه دیگر با قلیان خود را بفرستادند که  
 داخل مرده شده پناه بدرگاه جهان پناه مراد و حسب حکم مقرر شد  
 قلیان اینک اناسر با شرف و محبت یک ناظر تا شهد مقدس با استقبال  
 رفته در خدمتکاری او در هیچ باب خود را معاف ندارند و تا وقت  
 دخول اصفهان در خدمت او باشند و در سه شنبه ۲۶ شعبان  
 بخود در اصفهان رسید و حسب الامر الاعلا او را استقبال عظیم  
 و نواب با لقا لیتیر نفس نفیس قریب یک فرسخ استقبال نمودند و تا وقت



فرسخ پای اندازند آخته و همه جابر سر راه ایشان آیین بسته دار  
 شهر شدند و بعد از سپهر چرخان میدان و آتشباری و تکلفات  
 بسیار در ۲۰ رمضان متوجه خراسان شهر و حسب احکام مقرر شد که لشکر  
 خراسان با جمعی از ملازمان خاصه که در خراسانند همراه او بروند و به  
 این خبر بشکر مند رسید بطرح آخیا کرده قرار نمودند و او به تعبیر در  
 شوال داخل طایفه شهر و خان تشارخان ابلیس اند که از جانب سلطان  
 آمده بود در سببه ۹ ماه و یکصد داخل اصفهان شد و در روز عید بیابو  
 اشراف شرف گردید و در سببه ۱۰۹۲ روز سببه ۲ ریح الاول بنا  
 عمارت دیوانخانه بنا آینه خانه فرمودند و مقرر شد که تهر باخ نقش  
 چهار از سبزه انعامت بگذرانند و حسب الامر با تمام رسید و در  
 دو سببه ۱۹ ایقعه در عمارت مکتور نشسته و جشن عظیم فرموده  
 جان تشارخان ابلیس بند را با بومر رخصت فرمودند و قوش و شکر

ابلیس عبد العزیز خان که در آن آینه بود در این مجلس بیابو سر شرف  
 و قطعه که صایا در آتام انعامت و تعریف آن گفته معراج تاریک  
 اینست **ع** مبدی گاه تاجداران باد رایم اینکمان و پیشکش ابلیس که از  
 ارومسن آمده بود در این مجلس بنظر اشراف رسانیده بیابو سر شرف  
 و بنعم شکار سرور و نوح از اصفهان بخاطر ما فرمودند و شکار بچه که با  
 رفته قریب یکصد را سر صید نموده جدا حشر مراجعت کردند و در آتش  
 راه قریب هفتاد آهوشکار شرف و نوح و دیگر بنعم زیارت شاه طوس  
 از اصفهان خروج نمودند و از اینجا بشکاه و آهوش و سیراب کرم فرمودند و در  
 انحرود را هم کشیده شکار بچه که آهوش فرمودند و در هزار و هشتصد آهوشکار  
 و جان تشارخان که در رکاب با او بود بجهاد کرد و در واقع جای تعجب است  
 و کسر نشیده که در حواله اصفهان بجهاد شکاری واقع شده بود و سببه ۱۰۹۳  
 نواب اشراف بنعم زیارت شهد مقدس و تسخیر قند بار در کشید **ع**



ریح الاول بعد از آنکه نوروز را در اصفهان گذرانیده بودند بطالع  
 اسد بر فتر آمدند ۲۲ روز در خوار آفات کردند و در آن اوقات  
 مهدیخواجی ایلچیر محمد خان آمده بیابوس شرف شرو و عباس محمد قلخان حاکم  
 باغ که مستعد آمده بار و دهن شرو در سمنان محمدان حاکم استرآباد  
 خود بیابوس رسید و نظر علی خان شرو و حاکم اردبیل باشکر و کینر و علی خان  
 حاکم لرستان در آنجا بیابوس شرف شدند و در شب ۹ جمادی الاول  
 بسطام نرول اعلان نمودند و حجب اللام نور شرو که قلندر سلطان  
 آقا سر و عباس قلخان بمهدی رفته در شوق تو جان بردن باشند و از راه یک  
 از جانب کرجستان آمده معروفند داشت که جنک در میان ظهورت خان  
 و رستم خان و جماعت قزاق بر سر داری جمال خان واقع شده تنگ  
 بر ظهورت افتاده و او در زای بر سر شرو و بر بسیار با اشاره خان  
 و اسباب کرج که بدست غاریان افتاده بود بنظر اشراف رسانیدند

و ایلچیر که برعت از جانب پادشاه روم آمده بودند بار  
 بادشاه و اب اعطای طلب فیل بیابوس اشراف شرف و فیل یک  
 ولد مقصود یک خاطر سابق را پادشاه فیل یک طیب ساحر با طیر  
 کریمان در ستاند طلب شد از حجت رفاهیت رعیت  
 و شکر در رجب ۲۲ رجب از بسطام کوچ کرده در شب ۲۰  
 شعبان بطریق رسیده از آنجا پیاده داخل مهدی رفته شدند  
 زیارت شرف گشتند و در شب ۲۳ شهر مدکور حجب اللام  
 سیه لارا از مهدی بر رفت و تفر شرو که از خزانه عامه زر نقد  
 بموجب عساکر داده شود و هر کس زر بگیرد از عقب سیه لارا  
 و متعاقب تو جان با شکر آقا سر روان شدند و تفر شرو که محمد  
 خان حاکم سابق ایروان در ولایت خراسان چند امه حکم شرو  
 که رعیت را حاضر شدند علی خرد و بیس کا زار از خزانه تحویل او شد



و عمر روز جمعه ۲۹ شعبان خانم والدۀ و حکیمه بخوار رحمت ایزدی  
 بودند و تو شغال نیز ذوات یافت و جای سر را نجف علی یک سیر  
 شفت و امیر دیگر بجای پا از روم همان کار آمده بود که اگر امیر اول را  
 در راه قصبه واقع شود او عوض سر و سلطان بیلاغ نیز از قزوین آمده  
 بسرف سجده اشرف مرقم که در این سوختن و هم که در خدمت باشم  
 و در شب ۲۲ رمضان نواب اشرف از شندکج فرموده و بعد از  
 اهل حرم ادرشند گذاشتند و مقرر بودند که عیال و یک باشند  
 آنرا سر با سر حرم علیه در شند میر و کاشی کاری صحن استانه و فرستادند  
 تعمیر آن که ضرر و بر میگردد و در جمعه ۲ شوال داخل دار السلطنه  
 شدند و در عمارت بر فیه شهر زوی فرمودند و دوا شکی و دیور  
 بهرات فستول و شکر و یا محمد خان و لدر سیم حمان و لشکر علی سر  
 خان حاکم بهرات و سایر و حمان بر سر راه صف زده از دوجا

بنظر اشرف رسیدند و حسب الامر مقرر شد که محرابان حاکم استر آباد و شند  
 حاکم باریک و عباس سر خان حاکم کس که با جمع دیگر از آن که منصوره را  
 محرابان بستر رفته قلعه بیت را محاصره نمایند و خود در جمعه ۲۵ از بهرات  
 خروج نموده در شب ۱۲ رفته و داخل فراه شدند و جمیع عساکر منصوره  
 که بستر با پس لار آمده بودند بقیان بوسر با استقبال آمده بنظر نمایان  
 و شرف سجده اشرف شدند و در شب ۱۹ از راه کج فرموده و کس که  
 بزرگاری سپاه و سر خان قوللار اسر بنظر اشرف رسید و مقرر شد که  
 رفته قلعه زینر و او را محاصره نمایند اما احتیاج بسببه و جنگ نیست و در  
 قریب حدود پنجاه سر و زنده بنظر اشرف رسید که از هند و روم  
 سلطان فرستاده بود و حاکم کس که سر شاه سپهر شده با استقبال و سجده  
 اشرف مرقم و حسب الامر جمع را تغییر نمودند و از کنایات بهر نذر  
 گردانیدند که در عراق و خراسان و در افراسیاب سر از سر گذارند و موجب



نقد داده بیاورند و بعد از شمع و مراجعت از نقد بار عا کر تاره بطراف  
رسیده و در کنار هر نقد عا کر که مال بسرداری تو جبر با شمر بنظر اسرف  
رسیده و در شب ۱۰ و پنج از آب پیر مندی پور فرمودند و جمع عا کر منقو  
بایراق در خدمت اسرف روز جمعه عبدالحق بطالع حمل مغربا رک بقلعه  
نقد بار انداخته در روز دیگر یکبار قلعه آمدند و نواب بهمانه در راج  
عباس آباد که گنج خاں در شام قلعه ساخته بود نزول اجلال فرمودند و عا  
نصرت ما شمر که کسر در مکان مناسب فرود آمدند و علی یک یک برادر  
سالی که چو سر بود و حسب الامر او را اطلبیده بودند آمده برزف باو سر  
شدند و در شب ۱۰-۵ در روز شنبه ۱۲ محرم قلعه بست فتح شمر در  
مجران و نظر علیان و عباسی فلاحان و در ۱۴ صفر امرا که در بست بودند  
حاکم بست را با بایا نقد زنده و با نقد سرود و قیل و نقاره خانه بنظر اسرف  
رسانیدند و بهاج یکشنبه ۲ شمر که بر قلعه نقد بار بود سر نخوده شمر حاج را

گرفتند و قریب بجایه سرور زنده آوردند و بعد ازین فتح نواب بهمانه  
از نواب رحم که مبارک ایا پادشاه هم بدستور قلعه بست قبیل و امیر شوند  
محمد یک بسا و ل صحبت را بقلعه فرستاده از تمام نوشتند تا بعد  
از غر در قتل و غارت مواخذینا شدند و اهل قلعه رقم اسرف را  
بوسیده و بر سر گذاشتند و گفتند که غنبد انسیم که نواب اعطای خود  
آمده اند حالاکر معلوم شمر سرسک و بنده ایم و قلعه را تسلیم کرده  
بر سر امیر انسیم و در باب پیر مندی آمدن شاد بخان از بهر پیر مندی  
در شب ۸ شمر که بر پیر مندی آمد و در شب ۱۰ قلیچاق با لوا پنج پیر مندی  
آمده بویا محمد خاں او را نک تو سل شمر و شب ۱۲ حوالی آنه فر آمده  
قلعه بقرق اولیای دولت در آمده روز شنبه ۱۳ حوالی آن و قلیچاق  
و نورالاحسن و غیره از امرای نقد بار بیاور سر اسرف شمر شدند و  
۱۶ نواب اسرف داخل قلعه شدند و در ساعت سعد در مسجد حاج



خطبه جام نادر شاه عالم پناه خوانده شد و سکه باسم مبارک گشودند  
 و اسد الله خان حاکم زمینی را در کرد در روز اول امان خواست بود  
 و قلم را تسلیم ساز و خان نموده با امرای قند بار و زمینی را در با آستان  
 و لشکر حاضر شده بجانب هند رفتند و جمعی از عساکر متور شدند که ایشان  
 حراست نموده بنویز رسانند که با دوازده هزار قریب لشکر کسریان  
 استبرسانه و قلم قند بار را بجمعی از خان حاکم استراجه و قلم بست  
 بدست علی سلطان زکند حاکم خواف و قلم زمینی را در بجهت سلطان  
 چکنر حاکم سمرقند و از سخت فرمودند و ساهوردی سلطان که قبلی از سمرقند  
 در بند بود بجهت ایچکری هند تعیین شد و در یکشنبه ۲۳ ذی القعدة  
 از قند بار کوچ فرموده در روز دوازدهم رسیدند که را میزند و فرار از راه  
 خان داده روز یکشنبه ۹ ربیع الثانی داخل مهابت شدند و در انقطاع  
 یک ایچکری عبدالعزیز خان در سر راه مسجد اشرف و پادشاه کسریان

در سببه ۱۷ جمادی الاول خبر رسید که او زکند زیمب و له سلطان  
 خرم بایست که فرادان بر سر قند بار آمده محاصره نمود و روز قبل از دهباد  
 خان پهلای را با جمعی از ایله قند بار بود و جمعی از سمرقند و سمرقند  
 متور شدند که مخفی یکبار آخر با سمرقند حاجت زکند و سیاه منصور  
 و یازده و الی و الی و قند بار رفتند خبردار باشند و حسب المقدور  
 در دفع دشمنان بودند و سببه ۲۸ جمادی الثانی علی سلطان حاکم مهابت  
 را متور کردند که با بقدر کسریان و کسریان برادر سمرقند و سمرقند  
 او با فایده که در حدود مهابت و بلاق سمرقند را بر سر داری مهابت  
 سمرقند سمرقند ۲۹ جمادی الثانی مهابت سمرقند پهلای را و سمرقند  
 علیخان توچک سمرقند و سیاه سمرقند قند بار و سمرقند و سمرقند و سمرقند  
 خان مقدم و بعضی از کسریان شده بود که بقند بار روند و پادشاه کسریان  
 روانه شدند در سمرقند خبر رسید که برادر پهلای را پهلای و ان پهلای که



از قلعه انداخته شد و سر او خود از او افتاد و سر و یکشنبه ۲۱ رجب  
 اسماعیل پسر زای برادر کوچک نواب اسراف فوت شد و چهارم  
 عظام عریضه نوشته طبیب و فحیم طلیده بودند حب الام مقرر شد که بنده  
 کمال بن جلال بنجم در ۲۳ مرداد کور متوجه سوم و همچنین روز خبر رسید  
 قلیچ خان که از امرای معتبرند است بحاجره قلم بست رفته بود قلعه را  
 محاصره کرد و خبر خان و قباد و اسد قلیخان با پسران خود و چهار هزار کس  
 از لشکر آمدند و هر چند که دانیده که کور شمس و انچه در آستانه و در آنجا بود  
 که بعد از قتل رفته بود باستان بر خورده و محاصره نموده و شکست  
 داده و مقتصد مقتدر سر بریده و نقاره خانه ایشان را گرفته و بقیه  
 السیف خود را با آب میهند انداخته و بجز کور را آب پرده و این  
 بقیچ خان رسیده از کما قلم بست کوی خود بر گشته و در شنبه ۸  
 قمر باردوی احوار رسیده و چهارشنبه ۲۳ از پسران امر اکند شمر در  
 سیک که از اعمال است نزول نمودند و از بنده تحقیق وقت

جنگ نمودند و چهار روز آنوقت مرخ جنوب بود و در یکشنبه شبها شد و سر  
 کردم که اینهمه مناسبت نیست و روز موعود متوجه شدند و خبر رسید  
 که چهارم خبر شکست و مراجعت قلیچ خان با درنگ زیب رسید غنچه  
 شده حکم فرمود که در راههای که سر راه قریب شراست توقف نمایند  
 و خبر دار خبر درستم خان و کور را با جمعی که قدرت حرکت داشتند  
 بکوکت او فرستاده و اینها خبر رسید که محوایان حاکم قند بار بسیار  
 بیمار است و بختی که پیش از دو سه روز دیگر بپایه امر از بیم آنکه  
 بباد بعد از فوت او قلعه را بدهند یا رستم خان با قلیچ خان و جمعی که  
 با هم مقتصد بر سر قریب شرا آیند قول افاسر را با اعلان و بعضی احوار  
 شدند و خود تعاقب اردو و شتر دار و قمر و بسیار اکند داشته و  
 شدند و در شنبه ۲۶ قریب بخار حاکم کوکت بخود شدند و نزد  
 نمودند که قراولان رسیده خبر آوردند که شکوه و ترقیب میدهند و



و روز با خرم رسید و هوا بسیار گرم بود و اسب قریباً سر آب  
 خورده بود و فوج فوج بخت اسب آب دادند و مراجعت نمودند  
 و شب بخیران در آمد اعرام مراجعت نمودند و اگر جماعت که  
 از آب دادند اسب برگشته شتر و آذوقه و اسباب ایشان  
 نیامده بود بخت آنکه خود را با اسباب خود برسانند بکنار میزند  
 مراجعت نمودند و دو شب **۲۸** نرول در کنار میزند نمودند و شکر  
 میزد و کثرت و جرات قریباً سر املای نمودند حیات را عینیت  
 دانسته برگشته توجه قداری شده بار روی او رنگ زیب بودند  
 و چندان از کثرت و جرات قریباً سر بیان کردند که خوف عظیم بر  
 او رنگ زیب و مردم او راه یافته در چهار شب **۷** رمضان  
 از کنار قلعه کوچ نموده برگشته و شب **۹** رمضان محرابان  
 بخوار رحمت اینردی بوست و چهره بخاری محرابان بسج

نور

نواب اشرف رسید او تارخانه که از خواهر علایان از دست است  
 و از بزرگ زادگان که حبس شده بودند بایالت قندهار سرافراز ساخته و شاز  
 در شب **۱۰** ماه مذکور داخل قندهار شدند و در چهار شب **۱۴** داخل  
 قندهار شدند و شتر و در چهار شبهای هند و نمودند و اطراف قلعه  
 را باور کردند و قول را قاسم را با جعفر از عساکر از دینار هند و فرستاد  
 و با بفرستاد و چهره هند و سرعت رفتند و بایست که نرسیده مر  
 کرد و در دره دهنان زاد رسته با اتفاق بخدمت نواب اشرف رسید  
 و چهره ناامیدی هند و رجعت ایشان بسج اشرف رسید و  
 شب **۱۱** سوال از به امت توجه شدند و امر ایتام رخ شب **۸**  
 و بقیعه در شدند بجز بابو سر شرف شدند و حبس الامور شدند  
 بود که اطراف که حضرت علیه السلام از بهر ضرورت اندرون تعمیر شد  
 و جمع دیوار با و طاقها و ایوانهای محلی را احترسار با کاسر کنند و کنی بنند



و حضور و سخن را بسنگ تراشیده فرستادند بر کارای علیقلی پیک  
 و وزیران آن در آخر اجابت با تمام رسید و **۱۰۹۶** در سلج محمد  
 الحرام خبر رسید که شش هزار خان و در یک که قبل از این به جهت فتور و محظ  
 که در راه و از راه واقع شده پناه به درگاه همان پناه آورده و در  
 حدود و مآحد و استرا با و ایستاداده بودند در بیوقت  
 و خضر شده برگشته اند و جمال ایشان در برگشتن دست دراز می  
 و کوشش که در سر راه بوده کرده اند و خبر علیقلی خان حاکم فرسید  
 باقلی از دنیای ایشان رفته که ایشان را تا دیب نماید در حدود  
 مار و جاق با و زبیک رسیده و جمع که همراه بوده اند بیشتر بطوریک  
 تاخته ایشان را از هم پاشیده بکسیب مشغول شده اند و مقدم  
 انظار یافته شنیده که جمع از حرمیان خود را با الو سر زده اند و فرست  
 می نمایند و جمع کسر بر سر علیقلی خان نموده بر او تاخته نادانسته

تعلل آورده اند و چه او با حکم و نیعت این حرکت کرده بود نواب  
 اشرف را از کشته شدن او بدینا بدیده بود و در مقام تنید او زبیک  
 در نیامده اما قورخس پیک پسر او را جای پدر داده ب حکومت سر  
 افراز فرمودند و او در چهارشنبه **۷** صفر داخل مرو شد و روز سه  
**۱۳** صفر تفرقینان بجز که قورخس پیک بدست و دیگر تغییر  
 معزول فرموده و متفرقینان قاجار و ولد محراب خان که سپه سالار بود  
 بشرف با و پسر شرف شده قورخس پیک گردید و در جمعه **۱۹** حاتم  
 الاول بطایع **۲۰** در جمعه بران علیقلی پیک برادر رستم خان پسرالار  
 را سپه سالار فرمودند و روز سه شنبه سلج شهر که نواب هما بفرست  
 شد مقدم بر توجع عراق شدند و در خواجه ربیع نزول فرمودند و از  
 راه چشمه کلت و چمر را دکان و سلطان میدانه و اسفرا و  
 و سفید آب بنارنج چهارشنبه **۲۸** سوال مطابق **۷** شهریور ماه جلالت



بطالع در جمعه تو سر داخل دار السلطنة شدند و در پنج در اصفهان  
 و سایر محال بعید و شکار مشغول بودند و بعد از آن توجه سیر کردند  
 شده اند اینجا با سیر آباد فرموده چند روز توقف فرمودند  
 از اینجا به اصفهان آمدند و تاریخ آخر روز جمعه ۲۴ ربيع الاول  
 شنبه سابع و سبعین بعد لاله در حوایه اصفهان روح متدکک  
 آن شاه نوجوان برومند رضوان توجه فرمود و جسد مطهرش را بر  
 المومنین قم نقل نمودند **ذکر احوال خجسته آمل آقابابو اقبال ابو**  
**المظفر سلطان شاه صفی الثاني الصفوی الموسوی الحسینی**  
 بهادر خان خلد اند ملکه و سلطانه و افاضه علی العالمین عدله و احسان  
 ولادت با سعادت آنحضرت در در دار السلطنة تاریخ  
 اتفاق افتاد جلوس می نوشت بر سینه سروری و خلافت بر  
 در سب کعبه ۲۴ ربيع الثاني ۱۰۷۲ در در دار السلطنة اصفهان



واقع شد و اسم نام آنحضرت شاه صفی نورش و بخت ایک  
 اگر اوقات از بند او جلوس مراجع مبارک از منج اعیان آنحضرت  
 بود و علل و امر اضر معلول روی مرغود بصلاح میرزا باقر نجم اسم  
 سایر تعبیر یافته شاه سلیمان موسوم گردید محمد مطهر زدی  
 تاریخ یافته ۲۴ سلیمان زمان شاه صفی و تباریک بر پشت  
 سلیمان نشست و خطبه و سکه سلیمان بنام نامر و القاب سائر  
 وزیرت یافت و فرزند احمدی اعتماد الدوله تاریخ یوم الاحد ۴  
 شهر رجب ۱۰۷۹ از وزارت اعظم مغرول گردید و در یوم الجمعه ۹  
 شهر مذکور شیخا خان زنکینه که نیکو آفا سر بود  
 با بوسه وزارت نمود و با حالت تحریر که در  
 ۱۰۸۱ با بوسه وزارت معلولت ۵ تمام شد  
 آنحضرت تاریخ شهر محرم ۱۰۸۹ علی بن ابی طالب ابن سلیمان ابن ابی الهدی النعمانی







